

# در تحقیق سیون

غایت کرده و شتابا قشون باغی را بجنگت داد و در بخت و در بخت و با خاین جنگ شد .  
خانه سبسی مثل بر چارده فخره که مجوعش نوزود و سطر بود

۱ فخره اول در پوشش پادشاه میگوید بعد از آن از راه قشون پاری فرستادیم که شتابا رسیده و همراه قشون بیرون رفت و در نزدیکی شهر پانجا پانا در محلت پارثوا باغی را جنگ واقع شد و در نزد امرایاری کرده و بعضی اورمزد ا قشون و شتابا قشون باغی را بجنگت داد و در اول ماه کرما پاد بود این جنگ شد .

۲ فخره دوم در پوشش پادشاه میگوید پس از آن محلت من اطاعت کرده و این همانست که در پارثوا کردم .

۳ فخره سیم در پوشش پادشاه میگوید محلت و مار کوش از من باغی شده من یکی از نوکرهای خود از اهل پارس فرستادم که قشون بیرون رفتی که مرا اطاعت بکنند بن پس از شش با قشون رفت و با مار کوشا جنگ کرد و در نزد این غایت کرده بعضی اورمزد ا قشون قشون باغی را بجنگت داد و در بخت و سیم ماه اثر پانجا بود این جنگ شد .

۴ فخره چهارم در پوشش پادشاه میگوید پس از آن محلت مرا اطاعت کردند این همان است که در بختری کردم .

۵ فخره پنجم در پوشش پادشاه میگوید شخصی در شهر نازاد در محلت پارس در بلوک نیرا غایت داشت آنچه دوم برخواست و بجنگت پارس رفت من باریا هستم پس فرودش قشون پارس که در وطن بودند از من دور ماند و باغی شدند و بطرف دیار داد رفتند و او پادشاه پارس شد .

۶ فخره ششم در پوشش پادشاه میگوید پس از آن قشون پارس ما واک پیش من بودند بر سر آنها فرستادم از توارت نام از نوکرهای خود سردار کردم و قشون دیگر از عقب من با و رفت بعد از توارت با قشون بطرف پارس رفتند چون بشهر رفقا از شهر پارس رسیدند و چهار داد در برابر توارت آمد و جنگ کردند و در نزد غایت کرده بعضی اورمزد ا قشون من بقشون دیار داد بجنگت داد و در دهم ماه را در اهر جنگ شد .

۷ فخره هفتم در پوشش پادشاه میگوید پس از آن و چهار داد با سوارا که در اطاعتش بودند از آنجا پیشیا و او اگر نجات بازگشته با قشون از توارت جنگ کردند و در کوه موسوم با پارکا جنگ واقع شد و در نزد این غایت کرده بعضی اورمزد ا قشون من بقشون دیار داد جنگت داد و در دهم ماه کرما پاد جنگ واقع شد و چهار داد را که در اطاعت او بودند .

۸ فخره هشتم در پوشش پادشاه میگوید بعد از آن و چهار داد و آن بزرگان را که در اطاعت او بودند در شهری از شهرهای پارس سیانت کردم .

۹ فخره نهم در پوشش پادشاه میگوید آن و چهار داد که اسم تاباد است قشون بطرف هر داتی فرستاده بود بر سر دیوانا نام از اهل اری که از جانب من حکمران بودند و شخصی را سردار آن قشون کرده بودم و گفته بودم سیانت بر آورده دیوانا و آن محلت را که اطاعت پادشاه در پوشش میسر کردیم را بنید پس آن قشون و چهار داد بجنگت و دیوانا بر فرستند بزرگت همه کامیش خانش جنگ واقع شد و در نزد مرا غایت کرده بعضی اورمزد ا قشون من قشون باغی را بجنگت داد و در دهم ماه انا جنگ شد .

۱۰ فخره دهم در پوشش کوبه و فخره دیگر باغبان جمع شده در پیش دیوانا بجنگت آمدند در بلوک کرما پاد جنگ کردند و در نزد این غایت کرده بعضی اورمزد ا قشون من قشون باغی را بجنگت .

۱۱ فخره یازدهم در پوشش پادشاه میگوید پس آنزد که سردار قشون چهار داد بود که بجنگت و دیوانا فرستاده با سوارهای او که نجات با طرف قلعه ارشاد که در محلت همدان بود رفتند و دیوانا قشون ایشان را غایت کرده تا پانجا آنجا او را گرفتند و بزرگان شکرش را گشت .

۱۲ فخره دوازدهم در پوشش پادشاه میگوید بعد از آن محلت مرا اطاعت کرده این همانست که در بردان کردم .

۱۳ فخره سیزدهم در پوشش پادشاه میگوید در پارس ما و او بودیم با بر و جنبه فخره دیگر از من باغی شدند و شخصی از منی از فرمانم سپردند تا برخواست از بلوک دیوانا از حال بیرون و بدو رخ گفت آنچه او در اینست پس ما بونا محلت با بر از من باغی و بطرف از قمارت و او با بیرون را گرفت و پادشاه شد .

# در تخمین بستون

تقریباً هفتصد و چهل و سه در پوش پادشاه کوی پارس من یابرون قنون فرستادم و یکی از نوکرهای خود و او فرمان مارا سنی را  
 سرور کردم و بانها کتم سلامت باشیده هر که از ملک یابرون مرا اطاعت نیکه بنیند و او را یابرون رفت او و مرزا امین غایت کرد  
 بنقل او و مرزا قنون من قنون یا علی را سگت داده و او را یابرون را گرفت و این در دویم ماه سنجان بود باری باز قدری مسطور  
 هم کشیده هم غلط شود اگر او نواحی بستون کرمانه بسیار بدین آنجا رغب اندکی گفته یعنی پول و غیره سپید کرده اند با کله  
 و قیاسه بطرف جنوبا سزای بستون که میل مسکنی صاف کی از چشم آب قمت عمده از کوه بستون را تراشیده و صاف نموده معلوم  
 که مضمود از تراشیدن این قمت عمده چه بوده در هر زمان اقدام با بکار بزرگ کرده اند آنچه محقق است این است که یکی از سلاطین بزرگ  
 ایران که فتوحات نمایان کرده بود و اغلب ممالک روی زمین را تصرف شده خواستند است تصویر جنگهای خود را با بعضی فتوحات  
 در این قمت که بستون رسم و نقش نایب پارک او را مجال اجرای این جنجال داده باشور شش انقلاب در ایران چه بر آمده که سبب  
 نمای خانواده او شده و این جنجال بزرگ انجام گرفت و عمده مصلی که کوه بستون بیستوزا مشهور ایران و کرستان چند سینه  
 و ممالک دیگر نموده ساخته شیرین عشق خسرو وزیر است با فرما و که بر سر زبان شعرای ممالک مزبور افتاده و داستانهای بیجا  
 که بر پرایه و متول از قتل خیال است در این قمرات بنظم آورده اند حکم احمد غفتمی در کتاب خسرو شیرین فرماید میان ملک ارمن  
 و خسرو ساخته بوده او فایده که از پادشاهی بجهت عشق بجزو کشیده در قمر شیرین دور از حسد و منزل داشته و از خرد و پنا بستون  
 میل داشته مال و سواشی و اتمام او را بجهت اینکه در مرتع قمر شیرین خزره که قافل دو است بسیار است و در فرسخ دور بوده اند  
 و محل شیران را بفسر شیرین مثل بوده لنداشا بود که با فرما در چمن پیش کرده بود که شاه پور بنقاشی و فرما و تجاری هر دو در جگال یافته بودند  
 شیرین را گفته اگر بجوای فسرها در اکویم از با بیکه اتمام هستند از خروج در سنگت بکنده شیران در آنجا دو شبده از جوی خود بجهت  
 شیرین سپندیده فرما در طلبیده و طلب را با اظهار کرد فرما که شیرین را به و بیان شیرینش شنیده شدت عاشق و شفته او کرده  
 و جوی را بنزد مشهور است تمام آورد و روز بزرگ هر شش بر روی بشیر و عشق سخت تر کرد و با شتر تمام یافت و سموع خسرو کرده  
 او را طلب کرده سوال کردی بدون تماشای با کانه جوابا گفت خسرو را بی کران آمد خواست هلاکش کنده لی از بطور فاشش  
 بر ملا لند او را بامری شکل و ملک و او داشت و آن گندن کوه بستون بود و وصل شیرین را متوق و مرزا تمام و انجام این کار کرده  
 شد چنانکه شیخ نظامی فرموده بجوای کرد حسد و رهنوش که بنوازند کوه بستونش فراد و من است بر کرده بگفت محبت و  
 محبت عشق بزودی این مسکن کوه را تراشیده و در هر نقطه نقش بدی بر رسم نموده بجزو عرض شد با بطور که فرما و محبت کاشته  
 مشول است فقریت که کار را با انجام رساند ناچار خسرو یکی را بر انداخت که بستون رود و خبر بک شیرین را دروغی بگفته  
 تمام بگت انجام رساند چون این خبر بوی رسید بائیه که بدست داشت خود را هلاک کرد یکی از شرای هندی گفته گذشت بستون  
 ز سر خون کوبکن تا خون کوبکن ز سر بستون گذشت وحشی در شیرین فرما گفته یکی فرما در اد بستون دید ز حال بستونش باز  
 پرسید ز شیرین گفت در هر سوئی است بدست بک شیرین داستان است باری اینها سند جزایان است آنچه در تواریخ  
 خاصه رفته نصف در باب شیرین مسطور است و شنیدی است این است که . شیرین دختری بود که در بدو کار خدمت یکی از  
 اکابر روس را میکرد و خسرو در بدایت جوانی گاه گاه بنحاشان بزرگ میرفت و با شیرین لاجه میکرد و صاحبخانه شیرین را از احتیاط  
 خسرو منع مینمود و می پذیرفت تا روزی حسد و اکثری خود را بشیرین داد و خداوند شیرین نظر کرده و دید این خسرو را در یافت  
 که علاج نشود یکی از ملازان خویش امر کرد که او را بر دو دروزات اندازد چون آن شخص شیرین را بفرات آورد که اجرای حکم بزرگ  
 خود را کند شیرین با یوسن محرم از همه جبه خاصه جان شیرین که برای بارنا زین بخواست بنای تصریح و التماس را کند است  
 اندک گفت چگونه قمر و حکم و لیسیت خود کنم ترا جان بفرات اندازم که توانی خلاص شده چنین کرد و شیرین جان شیرین بدر برد و اند  
 فرات بیرون آمد و بجهت راهی که در آن نزدیکی بود رفته گفت من خود را بجهت بخشیده ام و چندی در خدمت آن راهب بود  
 تا در او ان سلطت پرور فوجی از لشکریان او از نزدیکی و بر زانم بکنده شفته شیرین برای خسرو بکفر از لشکریان پیام داد  
 که بگریخت و شیرین در خلا بگاست و اکثری مزبور را بشان فرستاد چون خسرو با خبر شد که آن چند فرستاده شیرین را با بجهت تمام  
 بد این برود و با تمام مختلف هر نوشته اند از جمله مطابق نگارش تاریخ یونان که قبل اشارت در باب ایوان نموده ایم او یکی

# در تحسین بیستون

از چهاربهای حرم حسد بوده و دختر فخر حسد و عنایت میل را با او داشته و او بخبر ویلی گذاشته و بفراد عاقلش بوده و او را  
 فراد کبکست و که بوده معلوم نیست بر حال عرب و عجم و ترک و دیلم متفاقی شیرین و با کمال حسن و عنایت تناسب لغت و زیبا  
 در خانه و دل آرائی ستوده اند که بنده بچل خیر حسن در همه کمال با به تمام آنها در شیرین جمع بوده و نادرا کسی دارای چنین نعمت  
 تمامی است حمد آن مستوفی در ضمن احوال جبال میفرماید که به بیستون در کردستان از جبال مشهور است و سخت بلند است و انگونه  
 سنگ سپاهی است در ماهون پیداشده به آنکه در دامنش آرد و پشته باشد از بیت فرخ کایش آنکو در آنون دید و بزرگ و درشست  
 فرخ و بر قلعه اش زمینی سوار با خند جریب در آنجا پشته است و زرافت شود و در سنگه هفتصد و پانزده نفران آنجا بنو سلطان با آنها  
 هند سان بلندی آنرا سنجید تا نه چهار هزار و شصت و پنج ذرع است در پای قلعه آنکو بر روی صخره پشته بزرگی است چنانکه دوسه آسیاب  
 آب میدهد و بر سر آن چشمه بزرگی ساخته بودند که آثارش تا به این قمر نماند و در آنجا این کوه که از این چشمه و صفت آنجا شش فرسنگ  
 بشود و صفت دیگر کوچکی دارد که بر سر چشمه است و از پلوی می باشد آب بیرون می آید که آب هر چشمه بقدر آسیا کرد آن است و آنرا  
 صفت شنبه بزرگ و صورت خمر و شیرین و فراد و رستم و آغند بار و غیره در آنجا ساخته شده در نهایت استواری تا طایفه و بهمانه زرد  
 و تار ابریشم چکش بجا مانده و پید است مع افضله . در سفرنامه مبارک چین مرقوم است چهار چشمه نزدیک بیستون دو چشمه  
 بزرگ و دو چشمه کوچکتر دارد و در محاذی بی طرف چپ دی است موسوم بخت شیرین از او گذشته نزدیک زمین بار قنای چند ذرع کوه  
 صفت بزرگی از سنگ بیخ کرده اشکال بزرگ نقش کرده بودند که حال اثری باقی نمانده با لایزال آن بیت ذرع شیر ابوانی است  
 از سنگ بیرون آورده و اشکالی نقش کرده اند صورت و در پوش است بخت نشسته هل صورت و تخت ریخته و فرات است نه نفر  
 که دستها بعبت بر روی در پای تخت استاده اند بجز که از هر طرف تر استاده کلاه بلندی شبیه بجلاه هند شیرازی در سردار و  
 پایین کلاه عریض نوک بالای کلاه بزرگ و معلوم نیست این بجز جبر اکلاش است بطور است با بعضی کلاه های کونا و بقاعه سر بر سر پشته  
 سرداری بزرگ پای تخت در مقابل پادشاه استاده حرف میزند و یکی از سرانم در زیر پای این سردار استاده دو نفر دیگر هم پشت سر  
 سردار استاده اند که با از ارکان و اجماع و ملت هستند و موسی زلف سردار بلند و مجده است و در پیش هم دارد پادشاه هم همین  
 بنات است بسیار خوب مجاری کرده اند چشمه آبا اندر اینگونه بیرون می آید که حالا بکسنگت آب دارد آنجا بهار زیادتر است  
 قدری آنطرف تر جانی است که بگویند فراد کنده است بچخلع کوه را بار قنای زیاد عرض زیاد چون ایوان بزرگی تراشیده و خیالی  
 داشته در این اشکال و تماثل نقش کنند تا نام مانده ولی کار بسیار بزرگی است از بجز نیست هزار سنگ که اش فانی شده بود  
 سیمر امیس ملک بابل و اسیری از قرار می که در بود و در مورخ نوشته است بعد از اینکه در بابل بناهای عالی برانند بقصد آذینا  
 و عراق از آن شهر حرکت کردند تا به آن کوهی رسید موسوم با عنستان (کوه با عنستان از اعراض و پیرترب النوع رب النوع غنایه است)  
 طرف آنکو که طرف دشت و خیلی مرتفع و صاف بوده سیمر امیس صورت خود را آنجا نقش نموده و بجز سربانی شرحی آنجا نوشته بود  
 که بزرگان شرح این بود که سیمر امیس چشمه بیستون رفت از قلعه تا بیکه اعدا شده بود از برای اعمال و افعال که در اردو  
 سیمر امیس بود بر سر کوه چیده بودند از زمین الی قله کوه بیستون .

عجب سیمر امیس بود که در آن کوه سید که سهراب پسر رستم وقتی با یوان می آمد در پای آن نشسته سینه در در جنگ نمانده گرفت عجم  
 فریاد بپیرد و سب از ایت بر آنجا بزرگ برشت .  
 سهراب نام پسر رستم زال است مادرش تنیبه دختر شاه سنسکان بزرگ است از سبب و امداد او از شهر سنسکان قصد بر آن کرد و  
 او با او سهراب بود که موقع رستم را بدو نشان بداد رستم بر روی او زخمی نهادن شد حرف را از دور بر تخت دیده بزرگ  
 و بزرگ بالای او را سینه دیده چنانکه حکم فرموده نوکشی بر تخت سهراب بود بان یکی سر و شاه اب بود از اتفاقات خال او در  
 بیرون سهراب در تخت رستم نشسته خواست که بر او سهراب را هم بشناساند که بیکت رستم از پای درآمد و حاجت خود سهراب هم بدست  
 رستم گشته شد و بیکت خورش در خون آغشته کردید .

شبه بزرگ نام اسب شیرین است که بخرود داده بود از همه اسبها بلند تر و نیرو از اسبهای مشهور و معروف روزگار است  
 و شتاب مشهور بکشتاب پراستندار بوده و دیگر شبیه این نام در فرسنگ با بافت می شود که نام سکه بوده .

### در تفسیر هجرت

آورند نامی است از انصاری فارسی ایزد نمانی و نام شماره مشتری است و نام فرشته است که تیر امور را آورند و متعلق به  
 و نام هر پادشاه در سلاطین پارس هر فرقه بوده و نام رب النوع در رب الارباب پارسیان باشد  
 هر فردا بر وی لقب بوده و در این باب که خردین هرزین انوشیروان بوده و چون نگاشته اند اقوال صاحب جابگیری و کمال التواریخ  
 و صاحب مخارج العلوم و غیره غیر سوجه است از باب تابش پروردگاری خاصه اسامی نجوم را زیاد بر خود اولاد خود میگذاشته اند  
 دولت و حشمت خرد و حشمت خزان و کج مخصوص نامی بود که هر یک بنامی مخصوص نامیده میشدند یکی کج با او آورده و آنچه شد که وقتی خرد  
 غریب روم کرد و بعد استلای بر غیر حرکت نمود خرد از سرس بیاورفتن و استیلا یافت کجها و خزان و جواهرات و نقایس گشت دولت  
 خود را در کشتن با مستغنیان روانه جزیره خواست بگذارد قضا طوفان برخاسته بود که لاک موج کشتن را بجوای ساحل آورد که اردوی خرد  
 بر سر پا بود کسان خرد کشتن را گرفته بجزه خرد او نام آنها را تصرف کردند و دیگر کج کاوست که کج و خزانه افراسیاب بوده و مکان  
 سر پوشیده و بی مخته بودند متغ و در دو دیوارش تمام خردین و متغ نسیم طلای لا جورد بوده آخورها بر اطراف آن بنه بودند که در آنجا  
 جواهرات الوان پیاده مخلوط بسم بر کرده بودند و بر سر آخورها هر یک کاوی از طلا و نقره ساخته شده و چشمان از جواهرات نفیس و  
 حکم کاوان خوف و درویشان بر از انار و سبب کلاب و به زترین که صنوبران چین هند و روم و ایران بجواهرات تریس و پر ساخته بودند  
 و در اطرافشان جانورهای دیگر هر زده از هر جنس در کال صنعت ساخته بودند و بالاریندای مختلف درست کرده از اینها جواهرات مربوط گرد  
 و اصفت داده بودند دیگر کج شایگان بوده و دیگر کج دیوار است معروف بوده و دیگر کج روان بوده که در سفر همراه بوده و دیگر کج نخ  
 بوده اینها همه در فرشته عرب بیاورفت

### هجرت

همه و مراد میزبان نام نایب است و بیع و آباد در قبا و در تنگ مسجد وین و کتیره و شهرهای متغ و هم دارد از اول  
 هجرت تا هجرت فرج است سابقا دار الملک این نایب خرد و جرد بوده اما حالا کسبندار است و متغ خاک هجرت از حاکم تا جرد و اینها  
 بیت و چرخ و عرشین خرد است

همه است و فرمایند هجرت و لایبی است که شهرستانش بزور و بهوش تعدل و بازار خوب دارد و طاقی از چوب بسیار حکم و عالی است  
 که چهار سوق بازار است حاصل غله و اندک میوه و انکور باشد و قریب چهل پاره ده از توابع آنجا است و مردمش شیعه  
 احمد رازی شهر مایه است سال قبل در شهر سبزوار سیدان بود معروف بیدان و یوسف و میگفتند در این میدان کسرم با سهراب  
 مصاف داده اند شهر سبزوار بعد از آنکه هفتاد و دو سال آباد بوده در عهد منول فراب و دوران سلاطین صفویه آنرا از نو ساختند و نایب حاکم  
 نشین شد اما لی سبزوار پیشه است - آل علی علیه السلام کمال ارادت داشته اند و عیالین کاشفی و اعظم مصنف کتاب انوار الهی  
 با آنکه شیعه پاک بود و نزدیک بود در سبزوار هفت شود با چو جوانب از بید سبزوار و اسب کوارند میوه جات آن فراوان  
 و جو با شش خوب و از زمان دارای نواحی مشوره و قراءه مشوره است و در ادبیل جلوس شاه عباس ماضی که در ملک اختلاط بود  
 عبد المؤمن خان اوزبک با آنکه استولی شده اما راجعاً مقتول نموده لازم شد قتل از اسباب و بیانه نامی خوزریهای طرفین را  
 عوض کنیم حکم صاحب میگوید جمعی کثیر و جمعی غیر از مردم که خود را داخل مسلمان نموده اند برارای چهار شهر از جمله که بعضیت و قدس  
 ظاهر کشتن را داشته اتفاق نموده و اینها از آن وقت نامیده ابو حنیفه ملک اشافی جبل منبند این بقعه را با حنیفه  
 شایسته نداند و محس بعلی امیر المومنین یازده فرزند کرام ایشان داشته در آخرین این اثنا عشری عشر حضرت محمد صدیقی غایب است  
 و لقب امام حرم را بر دیگری روا ندارند بخلاف اهل سنت که معنی عام اطلاق استعمال کنند اگر چه ما این اثنا عشری نیز اختلاف  
 جاعتستی چنانکه کویا بکند نایب همه دارند معتقد و امر ایشان هستند و در بیت الله حرام از برای هر یک مصطلح و معتقد است  
 و شیعه اثنا عشری را ضعیف در سلطنت و جادویشان از بطلان در برده بوده نادری طبع لوای جابگیری و پادشاهی شاه اسماعیل بیاد  
 صفوی و از سبب سال تجاوز است که شایعه دوم از این طرفه نیز نشد و امیر المومنین علی را غلبه و جانشین بر حق و بلا فضل حضرت  
 رسول صید و در تمام ایندت بلکه از اول مذیب با بیانه با سبب نخبه جمیع جنگها و خوزریهای است که در این ملک و اخذ  
 چون اطراف ملک با آنکه با اوزبک با افاغنه با آنرا ک پیوستی بوده اند همیشه تراعی که در کار با و فاعی لازم شده این حرف  
 که دین شیعه در خطر است هر یک ابرایان بوده و نادر شاه در وقتیکه در وسط الساء اقدار بود خواست بجهت بعضی تدابیر و مصالح

# در مختصر حق

کلیت را حکم شد تا در عظیم و توفیق کنند باری چون مجلس سفید شکر می ریزد بجهت وی که استند چون خلیفه در مجلس قرار گرفت فرمان داد  
حسب تیر حاضر شود وی در آمد و سپرد آن را تا گفت و در برابر ابراهیم نشست هر دو بوی اشاره کرد که شروع کند وی مطلب را  
در یافته متوجه ابراهیم شد و او را مخاطب ساخت گفت تو را که صد جلد از مستغاف تو در میان مردم مشهور است و خود را وارث علم  
رسول مقدس مبدانی ابراهیم بر داشت و گفت سخن می کنی و با این مجلس رو کرده گفت مرا با کینه که باخته چه مناسب است در حقیقت این  
امر موجب استخفاف علم و امانت علماء بشود و بچی گفت انظار الی ما قال و لا انظار الی من قال حسبه گفت ای ابراهیم تو فوق حق غلبه را  
از این کسی زربین بشدند کی فرود خو ابراهیم آورد و شروع نمود و میباشد ابراهیم گفت سبقت مراست که از راه دور آمده ام وی گفت  
بر پس ابراهیم شروع کرد پرسیدن و در مقابل نهاد و هشتم و جوابهای شایع و فصیح شنید چنانچه هر دو در صبح ارکان دولت از نظر زیاده و  
مانند حسبه گفت ای ابراهیم خاطر در کار کشید نیز هم غلبه را لال روی و در اگر حضرت باشد من نیز سوال کنم ابراهیم گفت میگو  
دیگر پرسیدم اگر جواب کو تا مطلق شوم گفت پرسید بعد از پنجم غلبه که بود حسبه گفت آنکه سابق الاسلام بود ابراهیم پرسید آن که بود  
گفت و اما دو پسر هم و برادرش بود هر دو منبر شده ابراهیم فرست بدست آورده دلیر شد گفت بچه دلیل گوئی علی سابق الاسلام بود  
من مسکوم ابابکر و عیسی ایان آورد چهل سال داشت و علی کودک بود ایان طاعت و کفر و معصیت کودک را اعتباری نیست حضرت گفت  
اگر ثابت کنم که ایان و طاعت و کفر و معصیت کودک را اعتباری نیست و گوئی چنانکه تو گوئی در معرض ثواب و عقاب الهی است و از  
میکنی که ایان علی را در کودک اعتبار است ابراهیم گفت اگر بدلیلی واضح و حقیقی با این مطلب را ثابت کنی اقرار کنم وی گفت بدلیلی  
در باب طغی که خضر قتل رسانید چنانچه بعضی قرآن در خضر و موسی آن شاهد است و در جواب خضر وقتی که موسی بروی اعتراض کرد که ایان  
فغان ابوا و موسی بنشینان از بر جفا طمانا و کفر ای ابراهیم گفتن آن طفل باستحقاق بود یا خضر ظالم بود و حال آنکه خداوند روح و  
در قرآن فرموده ابراهیم توانست جواب گوید گفت از این مسئله در گذشته میگوئی در حق عباس و علی که بر برادرش پیغمبر نزد ابابکر آورد  
بروند و لند و نفر که ترد عاکی روند لایب کی برحق و دیگری بر باطل باشد و عرض ابراهیم آن بود که اگر گوید عباس بر باطل بود غلبه چون  
بریزد و اگر گوید علی بر باطل بود بطران مذیب خود کرده باشد حسبه گفت باید جواب ترا از روی قرآن بر همم خاکه وارد شده و جبریل و  
میکائیل دعوی تر داد و هر دو بجهت این که خطای او را در باب زن او ریایا و بنامند پس ای ابراهیم بگو که کدام یک برحق و کدام بر  
باطل بودند ابراهیم گفت هر دو برحق بودند چه نادید داود بود که دعوی تر داد و در حسبه گفت بین طریق مرضی و عباس مردود  
برحق بودند بجهت شنبه نادید ابابکر فرمودی فرستند عباس گفت برادر است که غم پیغمبر علی گفت که حق من است که این عمود  
در او روی پیغمبر وی چون حسبه گفت و الله از پیغمبر شنیدم که گفت علی وصی و وارث و فاضل دین من است عباس در غضب شده  
گفت ای ابوبکر اگر چنین سخن از پیغمبر شنیدی چرا مخالفت نشستی و حق علی ضایع کردی ابوبکر است بالزام او آمده اند گفت تا بجهت  
آمده ایمنه بجا گفت و از جای برخاست ابراهیم گفت از این هم در گذشته کدام فاضل تر بود حسبه گفت محمد فاضل تر بود و حمزه عموش  
چه در میان علی و عباس افتاده اگر عباس فاضل تر بود فخر علی است که چنین عمی داده اگر علی فاضل تر بود فخر عباس بود که چنین برادر  
زاده داشت چون هر دو تود کادت حسبه بدید متحیر ماند با ابراهیم گفت جفا از انعم که بابت چون حسبه نام مسائل را  
بجو با جواب گفت رسید اگر یک مسئله را جواب گوئی پس است ای چون پیغمبر از نیافت غلبه تعیین نمود یا خیر ابراهیم گفت خبر غلبه  
تعیین نموده حسبه گفت در این عمل پیغمبر بر خطا بود یا صواب و کایک تعیین کردند بر صواب بود یا بر خطا و پیغمبر بر خطا بود یا حسنه  
ابراهیم جواب داد و ماکت شد چه اگر نسبت خطا پیغمبر میداد نقصان دین بود اگر نسبت خطا بخلفا میداد و بطران مذیب خود کرده بود  
و نزد ابرون نیز خطرناک بود و منسکرانند که خلافت چه یکبار خدیجه و بروی سلامت کردند که از حسبه در ماند باری در همه جا در مباحث  
فخر حسبه را بوده غلبه با بر عهد مسد هزار تو ما ترا با حبه براد و حسبه را نیز طاعت داده تر و خواجده اش فرساده و در خلوت او را  
بصفت نمود که از بغداد سافرت غایت مساندان ضرزی بوجود نور ساند علاوه بر غلبه خلیفه جهان دولت و ارکان حضرت تر  
و بر اید ایای زیاد فرستاد ابراهیم گفت از کسی زیر آمده با ابو یوسف شافعی و سایر اعدای مذیب شنید محبت زود راه خود گرفتند  
از این قبیل محاکمات بسیار داشته اند دیگر غایب و آسب که او افرید شده اند مدعی آنند که از سایر امامی اسلام شیخ  
و ممتاز شیخ محمد زای حرب پسر عبد الوهاب که ضرب باو بند قریب حد سال قبل از این فیاد این مذیب را نهاد و در اعلام

### درختین بهین

مذهب خویش بن سود صاحب و بعد را که پای تحت ممالک مجتهد است با خویش با ساخته بیاونت دی و پیش جبهه الغزیر چاکه باید کار ساخت  
 چنانچه امروز مذهب و نایا در عرب یکی از مذاهب مستند است قواعد طریقه ایشان مخصوص است و قابل ذکر افراد بود عاقبت واجب و  
 رسالت پیغمبر دارند لیکن کونیه پیغمبر یعنی میان مخلوق و خالق نیست و اعتقاد باینکه پیغمبر یا آیه یا اولیا بود هیچ از وجه تصرف از امور ایشان  
 دارند با پس از فوت یا در آخرت نمائند دی با فایده هستند کفر است و جمیع مسلمین که قرآن آتوا و یل میکنند کافرانند و غرای ایشان از آثار  
 است جمیع مسائل و ماتی میداند و تسبیح العباد را که ولایت بر عزت و احترام دارد گویند در نزد خداوند کرده است و خط لایق تحسید  
 و تقدیر است و همچنین نفس تزل ثابت میکند که مجاریه با فرق اسلام که بر طریقت ایشان بستند لازم است تا اینکه بدان طریقت گردند با چون گناه  
 خیره برگردن گیرند در حضورت ابد لباس حشمت پوشند در اسب سوار شوند و اینست مایه بجه سخای خویش بنا کنند و هم از عباد ایشان است  
 که هر فراخی غیر شرع است بجز آنچه پیغمبر گرفته است از قبیل خمس و زکوة و غیر ذلک و سوگند یاد کردن محمد و علی و کسان دیگر اینها حرام میدانند  
 زیرا که گویند قسم عبادت از شهادت علیه بن آنچه در ضمیر است و صابرا بر آنچه خداوند کس نداند بنا کردن اینست در فیه بر سر قورباقی از پیغمبر  
 دارند و بوسیدن مراد و سایر ترک استیسا و اولیا را همین است پرستی شانند و بنا بر این گویند تخریب قورا و لیای اسلام در عربستان و ایران  
 و صرف اسباب و نه نه آلات آنها را در امور شرع و غیره بنوی موجب حشمتی خداوند است تخریب مردکان از احرام دانسته چرا که مسلمانان گرا  
 روان بجای جنت خراجه و این پایه سوره است نسوکن اخبار اعلی کنند کتاب آله گانه دانند قرآن کتاب خدا و رسالت نبی از اعظم اصول ایشان  
 دانند و پیغمبر امری نیست و اندوختن او را دوست میداشتند در باب متابعت رسوم و عادات از باب تقدیر مذهب از اعظم اصول ایشان  
 سنگت و مانع است امثال گانه است که از طریقه ایشان خارج اند و مسلمین در این باب در نزد این گروه از یهود و نصاری جدا اند و در  
 قبل زنی شان تجدید شده که اولیای دولت عثمانی در هر اسن فاند و از جمله آنکه که عرض شد و عادت ایشان کشت بخت و کربا بود و بر هر جا  
 که دست یابند فوغای قیامت راست کند بر هیچ خیره و چکس اتفاقند در این و آخر صدقات شدید بر ایشان وارد گشته چنین میباشد که گوگب  
 اقبالان ایل زراع است اعبادی که در امانی است شمه تیر مرغی میدارند از جمله عیب و مخصوص شیبو عبد خدیر است روزی است  
 که حضرت رسول در خم تیر حضرت امیر را جانشین خویش قرار داد و اهل سنت و متقدمین خلفای ثلاثه و جانشینان بعد از رسول را با کافر  
 نمیتوان گفت بکن در خطا سنگت و اندک خلاف این است که با وجود اینکه بعضی از اعظم علمای ایشان مانند قرلسی و غیره تصریح کرده اند  
 که نسبت به مسلم اند الا اینکه غالباً تسبیح سلاطین این سلسله یا بجه نسبت مذهب با مصلحت ملکی این طایفه را راضی و از کافر جدا کرده اند و  
 همین دلیل بر پیغمبر گانه ترین سلاطین بخاط اسرای ایران را بنده و در اولیا شمرده اند یا بکار زحمات و خدمات نگاه داشته اند چنانچه انا محمد  
 اول سلطان سلاطین قاجاریه یکی جائز اینک مسلمین را چون بیایم در بازار خرید و فروش میکنند ملامت کرده نسبت مذهب علی القلیان شیبو از راه  
 عداوت شیبو خود این طایفه را دشمن میدانند و دشمن بسیار نیست و قواعد و رسوم خود را مخفی میدارند مشهور است بعضی از قبیله  
 در زبان این طایفه شیوع دارد مقصود را گویند که ارباب طوریست اسلام این طایفه بوده اند و احتمال دارد که حالات ایشان در قوام و شرفاً  
 این وقت و فعلی تمام داشته ولی از آن بعد بعضی ما از اعدای مذهب محبوب بوده اند و بی پروائی و بی اعتنائی تاویل آباب قرآن  
 و نظایر شرع و ادعای ارتباط با عوالم الوهیت هر موجب تحقیر شریف و امانت علمای ظاهر بوده و در هیچ مملکت چون ایران  
 در اوقات مختلفه عقاید یکتا و یگانه شیوع در واقع نداشته تا اینکه جناب شیخ صنعی اردبیلی ظهور نموده که متجاوز از دویست سال سلطنت  
 در خانواده او بود اگر چه سلاطین صفویه در قوام شریعت اهتمام کتی داشته اند ولی با این حال میان وقت و مریدانشان از جهت  
 و بد بسیار بوده اند و کثرت ایشان در اواخر سوسی از دایا پذیرفت که اغلب علماء از سلطان مستدعی شدند که تا فتنه و عوفا  
 چندین برپا شد و در نزد در میان وقت و ارکان دولت بنگند و اندر دفع و استیصال اشرار بگرد و بر ایند بنگرندش احوال آنجا  
 ممکن نیست چرا که با قوام مختلفه در ارضای بلاد عالم و اطراف زمین هم از زمان سلف تا حال از خلافت نسیم جوان گرفته تا حکام  
 بعد از کمستان خیالات این سلسله بوجهی از وجه بروز و شیوع داشته و وارد جا بهترین عوام و فاضلترین اقوام از این شع  
 دم و در این سید اقدم زده اند گاهی ترک علاتن گفته و در سائیه بگردخته و گاهی مستغرق بهار ناگامی و مستهلک فکاره  
 بوده اند در هر جا و هر چند اقرارند و پیشی بر احترام از خطای شایه و او نام باطلا است و مریدان از مراعات ظاهر تکلیف  
 سافان و بعضی کور کور اعتقاد و بزرگتر شده که با اعتقادوی نینده طریق رفته و صلاح است نموده و بر از جمیع کایات خبر و بر شمار

# درخت سنی

و در درای شبها قدم گذارد این ترات و غزوات خاتمه در بند و ستان پیش از سایر جامای و پناشیوع دارد چنانچه از عادات و رسومات شریعت و مذنب بنود معلوم شود که مخصوص ایشان یعنی را حیده اینک مشا تصوف را بند و ستان است و دیگر بلاد عالم از این ملک فرار کرده و بعضی از مخرران و نیکستان نسبت آنرا بصورت شام میدهند و گویند میل بر اخصان شاذه باری بود که ابتدا در شام و بروز کرده و کتبتش را حیده و اوقات این است که عمر ایشان مضمور و طلب معصوم و حقیقی است از ثواب قیود طیبیت رسنه و بعد عالم شود و حقیقت پیوسته و پیوسته ناظر طال و طالب وصال شاد چینی اند و او را در هر جا و همه پسر ظاهر و سایر روانه و در باب ماده در مفهوم معنی شود چه بسکوبند و چه بچوبند عالم را عالم خیال و همب از اوده او نام و در حقیقت معدوم دانند و گویند چنانکه در صوم شمس شسته بنظر می آید و در غیاب شمس غیر محسوس اند بر همان هیچ وزات وجود داشته انوار شمس حقیقی قائم و موجود و بر فرض بود معدوم اند پس در واقع همه اوست چیزی نیست عالم همه مرامی کلیات کونان و مظاهر نباتات و شئونات را دریا اوست مختصره چنانچه طایفه بنیان گویند آنچه است از اوست و این عقیده را علمای شریعت اسلام اتحاد و صاحب این عقیده را مستحق عداوت و عداوت و بعضی قاتل سلوک را چهار مرتبه معین کرده اند که مالک است بر این تعامات را که تجد کمال زنده و بهره از نورانی و ظهورات جمال و جلال چون از این معانات بگذرد و صاحب جمانه بر در مرغ و خوش بجز که قهر محبوب بر داول مرتبه ناسوت است که در انحال مالک مقید بقیود است بشرت است لهذا ملاقات ظاهر احکام شمس بروی از لوازم است چه هنوز قابلیت ادراک مطالب عالیه حاصل کرده است و لیکن اغزای بر خلاف شرع سب اعزای وی شود از آن پس وادی جبروت است که طریقت نیز گویند و این اول دخول در طریقت تصوف است در اینجا نیز بر ازا امرای تکالیف شریقه معاف نماند و او را در این باب چنانچه خود و انکه از اند چه از وی اعمال روحانی مطلوب است هم اعمال جانی و تا مزید از وی بحال و صلاحیتی تمام و صبر و ثباته تا لا کلام نباشد این بیابان بیابان و او را توجیه تمام بر شد باید و اعمال و اقوال و برابر و فرمان بردار باشد طی اینر طریقه سهری و غیر کن طمانه است ترس از خطر که است چون این وادی سلسله کند و قوس شئون را پانصد مقام عرفان رسد و العارف با تهر بروی صادق آید و در پی از خزانه استراحت بر قلب کناده کرد آنچه گوید با تمام عیبی گوید و آنچه کند بلیقین لاری نماید و در این مقام عارف حکم فرستند دارد تمام چهارم معانی بس علامت است و این مقام حقیقت و مقام وصل و مقام سبع الجمع است کشف حجب شود اختیار از میان بر حسینند طالب مطلوب پیوند نه بلکه دو یکی شود از هر موهبی بودی حسینند و در هر آبی بانک انا اللهی بر آید این معانات شانت ولی طبقات ایشان بسیار است و بنای طریقتی که در آن کشف میوان کشف استیاسه نماید و لا بد طرق و اصناف آن میثار خواهد بود لیکن اگر بر طوایف متعهد هستند و اساسی مقلد بر ایشان اطلاق میشود غالباً راجع بیک اصل اند علی الخصوص در مطالب متعلقه با طاعت و پیروی مرید و امکان زنی بعضی نفوس هم در این نشانه انتقال بحال روحانی محققین در اصول طبقات این سلسله اختلاف دارند بعضی فرق دو شمرده اند و بعضی را اشباعات ایند و فرقه و تفرقه بعضی دیگر تا نسبت رفته اند ولی محمد علی که یکی از فاضل علمای ایرانت گوید صوفیه فرق بسیار دارند و مرجع جمع چهار اصل است علویه اتحادیه و صلبه عقیده بعضی فرقه دیگر میگویند نیتیه و زرقه و برخی نیز یکی دیگر هستند و ده اند و عدیه و بعد انا محمد علی رای خود را بیان میکنند که جمیع عقاید صوفیه راجع به مذنب است که حلول اتحاد باشد و شب فتنه دیگر را که بسیاری نیز اصل دانسته اند فقط فروع این دو مذنب طریقه اند علویه گویند خدا در انسان کامل حلول میکند و اتحادیه گویند که متحد میشود و مثل از اتحاد و شهادت با سیزم نیزند از قول بیان الدین میگوید که عقاید حلول و اتحاد خود از فرقه حرانیه و حرانیه از میان گرفته اند و این مردم بجهت اینکه خطای خود را مخفی دارند میگویند عقاید این طایفه با قواعد مذنب اما غیری که همچو بناسبت دارند تطبیق کنند ولی مذنب علویه بخاری نیز دیگر است زیرا که عقیده بخاری این است که روح الهی در مردم مریم رفته و عیبی نموده شده لهذا عیبی را خداوند و عدیه را بسیاری از اساطین فرق متصوره نوشته اند و انا محمد علی این فرقه را شبیه از اتحادیه میدانند و گویند زمان با نیرد جستار این طایفه نبوده اند عقیده ایشان این است که خدا در هر چیز است و هر چیز خداست این عقاید از فلاسفه یونان بخصوص از افلاطون منقول است که گوید خداوند اشبار از نفس خود خلق کرد پس هر چیزیم خالق است و هم مخلوق و عدیه در این عقیده پیروی ایشان کرده اند در صوفیه حاکمین این مذنب شیوعی یافته و بسیاری از فرق متصوره خود را نسبت به این طایفه بدینند انا محمد علی بیت شجر از متفرعات این مذنب شازند که هر کدام اندک اختلافی در مسائل است

# درختس هین

بریند درند از آنست که این فرود در به است و عقیده ایشان این است که پادشاه و نهایی از برای عالم است و چنان می پذیرند که آن شخص  
 مخصوص که در درجات آنهاست و مخصوص است برین نشان مانورند و آنچه لازم وجوده شایسته بود هر کسی است بوی می آموزند  
 و بند ریج از ادب مراتب بنیید باصلی در جات انانیت مرتبه میدهند و دوم و اصلیه اند و این طایفه دعوی انشال با خداوند کنند  
 سوم جیتی که دعوی محبت الهی کنند و خود را بدین سبب از تکالیف شرقیه معاف دارند چهارم که خود را در صفات الهی شرکت  
 و دعوی آقا اموات و ائمه این کنند و بتاسی ذات واجب خود را ازین و فرزند و جا و مکان بی نیاز دانند و این امور ازین  
 سر فرود سپارند پنجم شایسته که خود را از چه برزه اند ریزا که بدون واسطه با مبداء رابطه دارند ششم شراجه که ایشان را  
 شعبه از خوارج دانند چرا که بعد از شراجه از روی خوارج بوده و بحال فسق و فجور غنوبه حقنم حمایته گویند هجدهم نزد کبان اند  
 یعنی اموال و شایه ناس را یکدیگر ملامت دانند هشتم طایفه اقا محمد علی که بید بسیاری از مقصود اصل ضرورت را نجات دانسته اند  
 نهم و دهم را یکدیگر انجمنه اند ولی این طایفه پای جلالت بالاتر گذاشته اند و قبح را بر حسن ترجیح دهند از آنچه ایشان را حاکمیت  
 گویند نهم طایفه اند که بر نفس و وجه و سماع اقبال دارند و مستی اند که حالت و بعد بدون اختیار است چون انجالت روی دهد خداوند  
 فرود آید در موزه اسرار ایشان القا کند ایشان سر خود را بر سینه خدا کنند و او نیز سر خود بر سینه ایشان بندد که بود آمدند و هم حوزیه  
 گویند در حالت و بعد چون ایشان بستی با ایشان مصاحبت دارند و انقادی اسرار بر ایشان نمایند آنچه دهم واقعه که ندی اند که یکس جزایان  
 بر اسرار الهی واقف نیست و گویند بغیر دلیل اینراه توان رفت که بعد از مساوات مرشد کامل و دوازدهم نعلیه خود را در زود مرشد تسلیم  
 دانند و زمان او را از هر قبیل باشد معتقد قبول کنند چون نه نشان در بر قبول مرشد باید بر چیزی یا رشتن یا نیت از وی که از اشتهای نعلیم گویند  
 اقا محمد علی گوید که اگر سالتی باشند بر غیر منم قانونا دارند سیزدهم معتقدند اند که نظریه تیر گویند یکاعت صحت مرشد را از هفتاد سال  
 خدمت تمام فاضل بدانند و غالباً این طایفه فرقه پوشند و کلاه نندی بر سر که ازند و از علوم دنیوی انکار کنند و چندی بگفوت و عزت  
 و صوم و ریاضت بسر برند و پس از آن دعوی امور خدی شوند چهاردهم کاتیانند که از اشغال دنیوی بجز رقص و خفا یا بقول خودشان  
 جز کاری که روح از آن منفرد شود ننگند اقا محمد علی گوید این فرقه ساز از اینها خوانند پانزدهم طایفه اند که با بقول اقا محمد علی  
 وقت رعینت دانند از معاد انکار دارند شانزدهم نوری که گویند عمل ایشان نباید از باب امید ثواب یا از بیم عقاب باشد بلکه فقط  
 میل صرف به یکی و اعراض از دیگری باید باشد و مصدر جمع اعمال باشد نهم هر مجنون را مجذوب خوانند و ولی دانند هجدهم جو دنی  
 این طایفه از افانده و کتایان خوش دارند و لباس بر زمین و زینت پوشند در استیغای شونت استقامتند نوزدهم عقیده که در  
 عشق الهی کنند لکن بر جا صورتها بگویند بار بند ازند و گویند الحاق قطره انجینه جستم مهوریه اند که مع با این عقاید صوفیه کرده اند  
 بر اسس مسائل این فرقه این است که هیچ چیز نباید بنظر انکار گزینست از آن روی که در هر چیز اثری از او است و هر چه در نظر آید در نظر  
 ایشان بیگن نمایه کفر و ایمان ندانند و طلال و حرام نپایند معتقدند ایران جناب پیر و اولادش را پیشوای طریقت و حجاب  
 مسند عرفان دانند و نیز گویند دو نفر از اصحاب خود حسن بصری و کبیر بن زیاد را بر نهانی مردم با مور فرموده و طاعت  
 از حسن بصری بعد الواعده بن زید و حجب الاعمی رسیده و چنانچه مرفوم ذیل سلسله خود را بعد الواعده میرسانند اول زیدیه که  
 غالباً در صحاری و قفار عمر گذرانند و نزدیک آبادی و مسجوری نخزند و قتل جوانات را مطلقاً جایز ندانند و فقط بر نباتات  
 و گیاه تدریج کنند دوم البازیه مریدان از حقیقت بعد الواعده هستند غالباً بوحدهت بسر برند و زن و فرزند اختیار ننگند سیم  
 که جنوب سلطان ابراهیم او هم اند این فرقه علی الانشال بمشاوره گذارند و ریشش کینه و دام دره که باشند چهارم بهارتیه منصوب  
 به بهاری بصری اند که کتب فرقه او بود و اسط سلطان ابراهیم او هم میرسد اینگونه غالباً خواستند و بر ریاضت گویند پنجم حقیقتیه  
 از مریدان خواجه امین دیناوری اند که به واسطه بهاری بصری میرسد و هم بنا بر قول شاهنواز خان نه سلسله بحیب جمعی میرسد  
 اول بحیب جنوب بخود بحیب جمعی که غالباً در که بهار ریاضات مشا و روزگار گذرانند و بجز ماز عورت لباسی بر خود نگینند و با حیوانات  
 و طیور مانوس شوند و هم طیفوریه جنوب بطیفور ابو یزید بسطامی که از مشایخ معتقدند ایران است و فرقه از بحیب جمعی گرفته است  
 سیم که بجز جنوب میرد فخری شاه نواز خان گوید وی مشاکره حضرت امام رضا و خدمت ایشان محترم بوده بعضی گویند  
 دیوان حضرت بوده بعضی از مشایخ معتقدند نسبت با و میرسانند چهارم سفینه جنوب بصری مصلی و او از مشاکره ان معرف



# در عیسی هین

گرفتی بوده پنجم جنبه به جنوب شیخ جنید بغدادی و وی از فلاذقه سترسی مشغول است ششم کاذر و تبه از مردان ابو اسحق کازرونی که در وادی  
 حرز و از شیخ جنید مسکبر و هفتم طوبه جنوب بجلاء و آله بن طوسه که به پنج واسط نسبت مرقد شیخ جنید میرساند هشتم مهر و رویه جنوب ابو اسحق  
 مهر و روی اند که به پنج واسط بحیب عجمی منتهی شود و نهم فرد و سینه مریدان عجم آله بن فردوسی و دوازدهم عجم آله بن مهر و روستا هرات  
 هنوز حضرت طبری از سا بر شعی که از طرابلس مرقدش فوق قصب میزند نوشته است از آنجا منقوبه است جنوب شیخ صنی آله بن اردبیل  
 به سلاطین صفویه گوید بچند واسط از شیخ جنید بغدادی فرزند او رسیده است مع اکتدیش منصب خلافت تیسر میزند و کرکسی را که سالها  
 بصوم و مسلوته و جهادات گذرانیده از عوایق و بنوی بجلی فرودت حاصل کرده باشد در تبه موثوقا قبل ان توتواد بر ما حاصل  
 حاصل شده باشد و تحصیل در جعفر خان که مقام سیم ساکت است ریاضات شانه و شاق کثیره در کار است باید مرید قدم بجای  
 زقیات نموده از مدارج شوات رسنه بطبع علایق و کثرت بسیاری از عجب نماز شوند و جهان مستوف ابران همیشه بفضل و دستا  
 و تقوی معروف و موصوف بوده اند در تاریخ ایران تا در تاریخ عالم صاحب نامی بوده اغلب از این طبقه بوده چنانچه ابراهیم  
 حلیق را از این سلسله دانده بسیار از عتلا و فضل و کمالترین و فاضلترین عالمی ابران از بعد از عرب بنگت و توسل بظواهر شریف  
 مقرر و مشهورند و غنی کثیر که بفرط و غارت علم انصاف داشته اند و جماعت بجا و فصحا و شعرا نیز برین رویت سلوک ساکت بوده اند  
 و اگر کتاب یاد بولس از هر یک باقی مانده تا زمانهای دراز مورد احترام و اعتنا است و اغلب بطبع شرد از دوزخ تا مانده  
 ابران شرد دست اند بجدی که از دست زمین ارباب حرف و صنایع که در شهرهای معتبر یافت میزند از شهر اشعر حفظ دارند  
 حتی سپاهیان بشیندن شهری حال میکند از جمله معتبر اهل متوف شوی شیخ جلال آله بن معروف بتلای روی است و کتب جامع  
 و کتب شیخ مصلح آله بن سعدی که حاوی صنوف اطلاق است و دیوان خواهد حافظ که بتوان گفت کتاب تفسیر مستوف ابران و  
 هند و استان اکثر بلاد است هر که نکات و لطایف جان زبان فارسی را وارد حسن بیان و جان کلام سعدی و حافظ دانده دیگران  
 نیز میزند بلکه معنی و متولین معتبر در است نه بر این ایمان نکت میجویند و مثل میزند اگر چه آنچه از قواعد صوتیه و لفظیه و احوال  
 معلوم میزند و اصلاح و تحمل و قافیه قوت و مزوت و مجت قول و فعلشان است و مطابقتان مخوف بر سوز است یکی از  
 اعظم مشایخ این طبقه منصور خلاج است مشهور است از وی نامی شنیدند شهرت یافته سورت هراس و دشت و انقاد نایر و نقیب  
 علمای ظاهر شریف شده و او را که ششم بد از زنده دیگر شمس تبریز است که از مشایخ ابراهیم است اما محمد علی کرمانشاهی گوید این طایفه  
 بعضی جمع بسیار اظهار عقبات و تترلات و ششونات با یتیمی دانده آتارده را منظر جمال و تارده را منظر جمال شمارند چنانچه سهل  
 عبد الله سنتری گوید تر روح و قوی ظاهر شد که فرعون علوانه غلو کرد و شیخ عجمی آله بن کوبد شکر و چون نه غرقه در بای غلط بکه شترقی  
 بحر علم شدند در یکی از کتب متصوفه تاریخ توله شیخ عبد القادر جیلانی در سنه ۷۲۱ و فوتش را در سنه ۷۵۰ و بعد از آردوی نقل است که چون  
 شیرازه بوده و ز راه مبارک رمضان پستان بدین بکرفت و نیز خود عبد القادر یکی از رسالات خویش نوشته وقتی بظرف که موعظه عام  
 شدم چون نزدیک به آن رسیدم مشت نفر سوار بقافله آمدند و قافله را اینها مؤذنینی از مردان از من پرسیدند توجه دارم  
 کتقم که چهل دنیا در زیر جامه و چشمه دارم آمدن مزاج دانسته دیگری جان سوال کرده و همان جواب شنید و قوی اسوال قافله را گفت  
 مؤذنین را بلندی که امیر ایشان در آنجا استاده بود مردند و از من همان سوال کرده و همان مطلب از من شنید و عجب کرده گفت چگونه  
 ال مثنی خود را بر فرداوی کتقم برین سبب که با ما درم عهد کرده ام دروغ گویم وی گفت عهد با ما در مراعات میکنی و ما امر خدا و ما  
 مراعات نکرده نکرده خلاف هم میکنم و همان وقت امیر امر کرد لموال قافله را ترک کردند الغرض در سنه ۷۲۸ وارد بغداد گشت و آنوقت  
 شانزده یا بیخده سال از عمرش رفته بود و آوازه فضیلت و صلاح او در افواه افاضی بنا بر برای مؤلف فر بود خدا جمع مطالب و بر  
 با جابت مفرون و دشمنان و بر امتهور ساخت و در سنه ۵۲۸ بنای موعظه نام گذارشته باری نکت فیت که بسیاری از بزرگان این  
 این طایفه مردمانی بودند زهد و تقوی و حکمت و بصیرت متصف و بدون اینکه طالب نام و شهرت باشند جالب سلوک و کسوت  
 بوده اند چنانکه در این اکبری مقول است که اویس قرنی بجای که نزد وی میرفتند و میگفت اگر شما خدا میجویند ما من چه میگویند  
 و اگر خدا میجویند ما را با شما چه کار است و با وجود این کسان هم بوده اند که هوای فخر و کلاه فقر بر سر نهاده اند و بخیال طلب دنیا  
 از خود طلب کرده اند و عزت در عزت دیده و جلوت در جلوت شناخته و سودای بزرگ داشتند که آنرا بچند اند در زنده یاد سا

### درختی سنی

در نبرد با ساسانیان نمایندگان کوی هو چون سلطان راه انداز طلب معصوم از خیزی فید شیند و در پنجاهمین شبی از پای  
 نشینند سلطان را که در تنجه اقبلم و عباد و ویش را در کجیل کلیم ارشاد محرم کجیر است عالم نمان امارت بر ابدان جوید ایشان ایالت  
 بر مردان سیطان منظور است که رقبه ناس را در رقبه فرمان آورد اهل عسرفان فلوب را متوجه خود خواهد این در دولت صورت  
 خویش و اندوان طابت و سبقت خود ستانده قاضی نوزاد سوشتری مولف مجالس المؤمنین که بزهد و ورع و حسن ادراک استقامت  
 دارد شرمی فخر در باب صدق و کذب کسایک از این طایفه با چون این طایفه خود را موده اند نوشته که بعضی که در بختی منجیب بجدات  
 الهی برده و پاپرسر بواسی نفس نهاده تکل مشاق صدیه کرده اند و بکنده مهور نمودن لذات ریخ و تجالیف بشمار بر خود نهاده اما هنوز  
 بوجهی اوجود با از دایره ظاهر شریعت بیرون گذارشته اند و نیز برخی دیگر بقره شیندن نامی راه خلا کرده و زیر عقل و شرع زدن را  
 جزو نزدیکی بخدا دانسته و نیز صاحب تاریخ نوشته نوشته که مراتب اولیای دین چهار است صغری و کبری و وسطی و عظمی و هر یک را  
 نیزه ابی و وسطی و نهانی است و طایفه اولیا که در این مراتب مقام دارند سه وقت در عالم کتر از (۳۵۶) نفر هستند و دایم بکار ساس  
 در ماکان شغاف نه بان منقول اند و بزرگان صوفیه از انجاعت (۳۵۵) نفر ابطال داند و (۵۰) را ابدال و هفت نفر از شیخ  
 و پنج نفر از اوند و عشره اقطاب و یکفر از قطب الاقطاب شانه پس هرگاه بخیف از اینان فوت کرد یکی از اودون مرتبه او بچاک  
 او آورند چنانچه از اقطاب بجای قطب الاقطاب و از اود بجای اقطاب و چنین و ترقی مذهب تصوف در او افتد در ایران زیاد تر شد  
 مزار او بل زمان سده صوفیه که مشهور در این مملکت است قدری بافت فواید متفرد هم با این مذهب آنچه بود و بعضی از سلاطین مزوره  
 صرافت شیخ جبر که یکی از اجداد ایشان و از شاخ پیر شاخ متصوف است او را بیکر دند و اغلب جسمی خیال ربان باطنی دم از سینه  
 ظاهری زده کردن خود سدی را فرشته و پای برادر کت سلطنت گذاشته اند از محمد حسن مستباح و طغای دو اطاعت مردان  
 که بستانا تا ده بیست سال ایرازا بر اقل و غارت داشت چنانچه مقتدرین پادشاهان ایران و مالک اطراف از بندن نام  
 این طایفه رفعتش بوده و خنجر بر این سلطان السلاطین سلطان سخر فرور بردند بعد فقره حسن صباح و قل بعضی با و دیگر حکایت با نیزه است  
 که باقی فرقه روشینه است که با دعای درویشی و فقر و سکت ربان و سلطنت کرده در نهایت طابت و عمارت در کوهستان افغان  
 بنیاد امارت ایکنه و درویشی که هندوستان در تحت سلطنت و شهبازی اکبر شاه و در نهایت اقتدار بود او و جانشینان او بکرات و  
 مراتب اطراف المملکت را عرضه تاخت و تاز کردند نیز در عهد سلطنت کریمخان زند بود که بر معصوم علی شاه از هندوستان شیراز رفت و  
 از مردان سببه علی رضای دکنی بود چون بشیر از رسید جدی بر نیامه که مردم بر کردش گرد آمده و عدد مردانش بی هزار نفر رسید  
 طامای غت شوخش شدند و صورت عارا با کریمخان عالم کردند بنا شد بر معصوم صاحب شاه از شیراز برود وی بیرون رفته در ده کوه چکن  
 در حوالی همنان مقام گرفت و اخراج او فرید بر شرت او شده قیاض علی شاه را که از خلفای معتبره بوده با صحنان از پس  
 هدایت مردم دستماده و گویند قیاض علی شاه از سلسله نور بنجینه است که سلسله ارشاد از معروف کرخی بکبرند و خود در  
 اوایل حال تدعی ارشاد بود تا اینکه بر معصوم صاحب شاه از هندوستان آمد او را که بدست ارادت بوی داده در حاکم  
 طغای وی منتظم شد و (۱۰۱) فاعده اصلی در به تعلیم مزید و واجب بوده اول بجهت اسجد بکنند دوم احکام مجیزه داشته  
 اثنی عشره اطاعت کنند سوم همواره با وضو باشند چهارم اوقات صلوة را منظور دارند پنجم تقیبه تفرات پس از  
 نماز بخوانند ششم استعمال شیبج که بهنتم ذکر مخصوصی است مدام بخوانند هشتم همیشه مرشد را در نظر داشته باشند نهم  
 هر مصیبت و بلا را حمت دانند و دهم از بار خود و بره بگردان دهاند از دوازدهم صبح و شام با شنباه نام خدا و رسول ۳۰  
 و اتمه بر پیشانی بنکارند و در دهم حلال خور باشند بقدر رفه و در لباس پاک و ظریف پوشند سیزدهم احترام بر روزه  
 نیاده نگاه دارند چهاردهم در گمان اسرار فاضله در سلسله بگویند پانزدهم در هر جا و هر وقت توجه بخدا داشته باشند شانزدهم  
 با یکس برافت و هر بانی زینت کنند و در بازار کسی نباشند هجدهم از هر چیزی شاگردی از چیزی شاکی نباشند فیاض  
 چند ی کشید که فوت شد و ششس میرش نور علی شاه که در فایه حسن و اول جواب بود رسید گویند با وجود جوایف در او  
 دین پیری بود و در رفه محبت بر معصوم تجدی شد که طغای همنان از ایشانک شدند مراتب بیانده و اعراق هر چه تا متر  
 بیع مراد خان اتی نمودند گفتند که مقتضای حایت دین بین و حکومت قویم این است که تا زود است شدی مقابل سید

# درختی سنی

ایشان بت باری مجتبیٰ را متفرق ساختند بلاخره میرزا بدایت الله مستوفی که یکی از اعاظم اصحاب بود به طراد خان  
 زمان فرستاد تا دست از باغ بدارند و میر معصوم با نور علی شاه و جمعی از سرداران بجانب کرمان رفتند و در آنجا تبریح الاسلام  
 از کثرت مردان آنجا نماند و مانع اجتماع ایشان گردید میر معصوم و جمعی از کرمان بطرف مشهد و از آنجا راه نیافته بطرف  
 هرات رفت بخیال آنکه از کابل به هندوستان برود لیکن کثرت و شهرت وی سبب توبیخ پادشاه افغانستان شده او را بر جهت  
 ابران مجبور نمود وی دوباره بکرمان رفت و در آنجا مشتاق شاه یکی از مینین و معتبرین خلفای معتزل رسیده و این سبب  
 شد که تار را بقدری خوب بنزد که با اختیارترین مجلس در کابل فرج و نباشت در کرب بند و به خستای میرزا  
 باری نور علی شاه و میر معصوم که بکرمان فرستند در راه در کرمان شاه مجتبیٰ آنجا که بغضت و تقوی شهرت تمام داشت قصد کرد که کینه  
 از توبه کینه ریش کن زبان و بر پیش ایشان کرد و لهذا نور علی شاه را گرفته مجوس ساخت و در سرج و مرجی که شرت بر این مفید  
 میر معصوم در وقتیکه در میان مردان مشغول مساز بود بقتل رسید بعد از آن اقا محمد علی مجتبیٰ کرامت آنست صورت و اخذ راه قاصد  
 نوشته بوزیر اعظم فرستاد و در آنجا مخافت مذیب صوفیه را با فامه بیان کرده بود چون پادشاه از کیفیت استخبار یافت و را  
 مورد تحسین و تصدیق یافت بکن با این سبب مردان نور علی شاه روز بروز دراز زیاد بودند تا آنکه حکم شد او را با سنان احرار  
 بدستند جان حسن و جمال در آید کینه و داشت که احد بر قدرت تند بدن بر او نبود چه جای تیغ کشیدن و الا او هم با میر معصوم  
 رفت بود پس از جنای مزاحمت کردند که مریدان خواستند که از کینه و خون مجتبیٰ مزبور بریزند نور علی شاه راضی نشد و مریدان  
 و کلین ایشان را بصحت و منع نمود باز از کرمان شاه بکر بلا و از آنجا بوصول رفت در ایوقت مردان ختبی با هم در رسم نعت هزار  
 نفر بودند نوشتش روز عاشورا شصت و هجری ساعت از طلوع آفتاب برآمده قریب بمقبره بونس در کفر سخی موصل اتفاق  
 افتاد اعاظم این سلسله یعنی با احوال ارسطو و افلاطون آشنای تمام دارند و کتبشان نقل قول افلاطون بسیار در شرح حال  
 و ارای فیثاغورث بینه شرح حال و عقاید بعضی از اولیای صوفیه است افغانه و دخل وی در اسرار الوتبت و استراق و سب  
 در افکاره و خارق عادات و میلان خاطر کتبی او بوسیله و وضع آموختش مریدان از او نقل شده که کرد و نوحه و نشانی  
 افتاد همه بدن کم و بیش چون شرح حال بعضی از اعاظم متصوفه است ولی در طایفه مجوس که بجم اصلی اند این اثر را سرت کرد  
 و هنوز هم دیده میشود که در بزرگ همیشه دارند که خدا را از خودشان در تخته دارند و در کنا بس و میا کل رسوم عبادت که  
 از زمان اردشیر ایجان باغی خاندان ساسانی مقرر شده است معمول میدارند و از میان آنها کسی باین عوالم دخل نمیداند  
 چون این کتاب کنجایش و مناجات تفصیل مذ سبب ارای مختلفه تمام این طوائف و سلسله بار اندارد و موثقت نه بویست  
 بنوده خود شرعاً و مانع نام و نام ملک است لیکن نام از شرح حالات و رفتار و تکالیف و تولد و فوت مراد و مرید و وطن  
 و ارای هر یک مفصلاً نوشته در طایفه میر طالب علی دکنی نقل کرده از عنبر سیاد کار گرفت که در وطن خود برده بطبع رساند  
 و بطایبانش بر ساید اگر کسی طایب شرح مفصل آن باشد در آن نشو نظر کند که باز اگر چیزی در جهان است درخت درویش  
 آفات سبب و طایفه بغیری میباشد و این شهرت تا دارالملک طایفه معروف به سر مباران بوده و احوال ایشان ثبت شده که  
 شود . ذکر عوگ سبب باریه بطور اجمال . اول حکمران امپاطره امیر عبدالرزاق بن خواجه فضل الله باشتی  
 ( باشتین از قزاقیه سنی بوده ) وی سبب جلالت و رشادتی داشت بهار مت سلطان ابو سعید خان بن سلطان محمد  
 خدا بنده رسیده تقریب تمام یافت پس از جدی سلطان ابو سعید اورنجبیل باقیات کرمان فرستاد او را که در کرمان  
 گرفت در قیل زمانه صرف کرده و با داد او از بیم راه وطن گرفت که در عرض راه خبر فوت سلطان را شنید در سال ۷۳۳ هجری  
 سی و هفت بوطن رسید و چون در آن قریه میشت بر پاشده بود او نیز خود را در میان انداخته بخیال ریاست افتاد و با علاء الدین  
 محمد که در آن اوان وزیر خنداسان بود محاربه نمود و بر او غلبه آورده او را شش و هفتاد نفر کشته کرد و از آنجا مردم قریه را  
 جمع کرده گفت فتنه عظیم بر پاشده اگر ساید که سیم هر که شویم مردی خود را بر سر دارد بدین هزار بار بهتر از آنکه بنا مردی  
 کشته شدن با بجز قول سبب باریه شد بعضی و سبب را غیر از این گفته اند بهر حال در اندک وقتی جمعی کثیر فیاض سبب  
 عبد الرزاق در آمدند در سال ۷۳۳ هجری و هفت با بعضی مردی سبب و ارادتمند کرد و مستغلابر مند حکمران کشته شد

## درختین هین

نام خویش خواند چون نهایت شری و محترم مناهی بوده برادرش امیروجه الدین درجهانال اورا مقبول نمود و شتر او را  
و فرغ کرد و چون او خود مردی دلیر و باکیاست بود بعد از امیر عبدالرزاق لوای سسوری برافراشت و داد و از ده هزار کس بجز  
از غوث و حاکم شاه بودند او را نیز شکست داده آن ولایت نصیحه متصرفات خود کرده و در سال ۷۳۳ هجری و چهل و سه میان او و ملک  
غزالدین حسین جنگ عظیمی اتفاق افتاد و ابتدا مغزایست ولی آخر الامر ملک غزالدین او را منزوم کرد و در آخر همین سال میان او و شیخ  
علاء برادر طغیا تیمورخان محاربه عسقی واقع شد وجه الدین غالب و شیخ عیاد را نگر که گشته شد و عنایت فرادان مضرب سواران بعد از  
این فتح امیروجه الدین با شوکتی تمام جرجان را گرفت و از آنجا غم تخمیر بازندان کرد و در آنجا شکست خورده و مسیر تخته تقدیر شد  
و بحکم جلال الدوله اسکندر در سال ۷۳۵ هجری و چهل پنج از این جهان روانه سرای آخرت گردید بعد از او پسر محمدای تیمور که در  
زمان امیروجه الدین در سبزوار نایب الحکومه و از زندگان پیرامیروجه الدین و مردی شجاع بوده بمشمالک خاطر مردم کوئته  
از روی استقلال بانجام امور حکمرانی اقدام کرد بعد از آنکه دو سال و دو ماه حکمرانی کرد در سال ۷۴۴ هجری و هفت و هشت  
الدین علی در القتل آورد . . . بعد از قتل محمدای تیمور امرای سسوری اتفاق نمودند و کوهی هستند ابرار کبیر حکمران  
حکمران شاهنامه ولی چون با اصل و نسب و مکتوب جابر بود سبزه اریان او را نیز بعد از سال بگشتند و پس از کوهی هستند ابرار  
الدین فضل الله باور امیروجه الدین سعوه منتقله امر حکمرانی شد و از آنجا که عیاشی بود و رسیدگی بجاریا بیکر دستوری  
در امور پدید شده طغیا تیمور خبر شد و قصد ملک سرمد را تر نمود شمس الدین از قضا و آگاه شده سلامت از زوار ابرو عوا خیر داد  
حکومتش هفت ماه بود بعد از آنکه شمس الدین علی بکنی حکمرانی قیام و جلوس کرد و او مردی شجاع و با فراست و نهایت  
ظاہر شریع را رعایت میکرد و مناهی در زمان او متروک و با قصد نفرین فاشه با مراد قتل رسید چون طغیا تیمور از حکمرانی خوا  
شمس الدین و پسر او آگاه شد نرکن لشکر کشی و تفرض سسوزاران نموده او در شهر شکست ۷۵۳ هجری و پنجاه و سه بزم چند صباح  
که یکی از ملازمان او بود علت نمود مدت حکومتش زیاده از چهار سال شد . . . بعد از او خواججه یکی حکمرانی یافت و او مرد  
عادل و شجاع و مضاف و اصل در پیشین کار بود . . . در مطلع السعیدین مرقوم است که طغیا تیمورخان که در کرگان اسپینجا  
داشت خواججه یکی را با طاعت خواند خواججه تخت ابا کرده و بعد ظاهرا قبول نموده دور او آخر سال ۷۵۳ هجری و پنجاه و سه  
بسیصد مرد جنگی بکرگان رفته بر در دارالاماره طغیا تیمورخان رسید در آنوقت دو سه نفر از طالبان علم نزد طغیا تیمور بودند و در  
خبر چند تن فرانش و حاجب و خواججه هر کسی نبود وی قدم مرات بارگاه نهاده یکی از ملازمان خواججه تبریزی بر سر طغیا تیمور خان  
زده او را بر زانو انداخت و سرش را خواججه جدا کرد چون مملولان این جلالت مشاهده کردند اضطراب و نزل زبانه در دل  
ایشان راه یافت و هر یک بی نیول که گنجهند و همراگان خواججه تنها کشیده بیاری از ایشان گشته و سلاح و اموال زیاد  
از ایشان عنایت برده سبزهوار آمدند و مملکت خواججه سعور و شمر نیل آباد شد و پس از چهار سال و هشتاد و سه حکمرانی در سال ۷۵۷  
هجری و پنجاه و هفت برادر زاده خواججه اورا از حسی زده وی نیز بر آن حالت غالب تی کردن قائل خود را زخمی زده بر دروازه  
گذاشتند . . . پس از او خواججه نصیر الدین کرانی حکمران شد وی بقول خواججه سسوزاده خواججه یکی و بر و استی برادر  
او بود بهر حال حلیم و کم آزار و پیوسته بعب و شطرنج مشغول بود و در تق و وفق کار را راه پهلوان حیدر قصاب می نمود بعد از چهل روز  
حکمرانی حیدر او را مغزول و خود مستقلا حکمران شد پهلوان نیز چون چهار ماه حکمرانی کرد غلام پهلوان حسن و امناسی  
که قلع بوخانام داشت او را بگشت و امیر لطف الله ولد امیروجه الدین سعور بیسی حسن و امناسی حکمرانی یافت و پس از  
سه ماه حسن او را گرفت بگشت و خود در سال ۷۵۸ هجری و هشتاد و دو حکومت اقدام و چهار سال و چهار ماه متقلد این امر بود که در آن  
حکومت او در ویش عزیز مرید شیخ جوری غلظت طوس را متخریخت و پهلوان حسن با لشکر بطوس آمده آنجا را متصرف شد  
و چند فرزند را بر شمس بدویش داده او را بجانب همدان فرستاد بعد از چندی خواججه علی مؤید درو امناسی حیدر و ج کرده متحان  
ایمال جمعی در قلع ششان مخالفت حن نموده پهلوان دفع ابش را اولی دانسته سبزه دار را قایل گذاشته با بجانب راه اند  
خواججه مؤید این بشیند با ایمال و در کنگ بد نظر متوجه گردید و سبزه دار را بوقت بقیه تصرف در آورد آنجا که سبزه داران  
پهلوان نامه نوشت که پهلوان از فضل رسانند ایشان پهلوان از گذشته بملازمت خواججه مؤید شتافتند و خواججه مؤید بر سبزه

# درختین سیتی

مکران نشست و اشاعه عدل و احسان نمود و در اخبارش از نهب اما تبه محمد بود ولی در زمان او از هر جانب مغربی خود پست  
 سرکشید و کار مملکت او در حده اختلال نمود و او با آن اختلال بوجی غیر منشی حکم اند میگردید بعد از هفت سال مکران را به  
 امیر تیمور صاحبقران سپارید مملکت خراسان انداختن خواهد بود با استقبال موکب صاحبقران رفت و مورد الطاف پسر شد  
 این عمر در طلال رفت او فارغیال بود اگر چه بعضی مؤرخین انقضای سر بر آریه را به پهلوان صریح گفته و خواهد بود را در طلب  
 نموده اند ولی بجز نبرد استعمار خلاصه احوال خواهد بود نگاشته آمد . این بطوطه که خود معاصر طایفه سرد آریه بود  
 و از پیش غیر عبور کرده بود چیزی که از این سلسله نوشته است این است که دو نفر در خراسان بودند یکی موسوم بسود و دیگری  
 محمد و پیغمبر دیگر ابانید و نفر همسراه و ملازمش ایشان را داشتند و اینان مردمان خوزی زبانی بودند و در عراق بطار و در خراسان  
 سر بر آریان و در مغرب بصورت معروف بودند با بکله این جهت قهر شوق شده بنای فساد را هرگز که آشتند و خبرشان شایع گردید  
 و در کوچه میسج نزدیکی شهر مین که آنرا پسند و از بزرگترین گرفتند و در زان پنهان بودند و شبها بیرون آمدند و از میسج پدید  
 و در آریه میسج میگردید جمعی از اصحاب تبه و شر که با ایشان صحبت داشتند و در ایشان از کوفه عده ایشان زیاد شد و بر شوکت خود  
 افزونند و مردم را خوف از ایشان در دلهای پدیدار شد و بسبب این آمد این شهر را صاحب نمودند بعد بشهرهای دیگر دست اندازید  
 کردند و بعضی جاها را گرفتند و مالک اموال زیاد شدند و لشکرا را گسیلند زین سواره دادند و مورد ابادی و خوانند و علایمان  
 از پیش اقبالان خود گرفتند نزد مسو و مجتهدند و ادب ایشان اسب و مال و سلاح عطا میکرد و اگر شجاعی از یکی ظاهر میشد منصب و درجه  
 مرتبت میدادند و زنده توفی تمام یافت و لشکر مسو زیاد شد و کل این طایفه شبیه بودند و میخواستند نهب سنت را بر اندازند و مردم  
 خراسان را جمیعا با خود هم نهب کنند و در شرطوس آدمی حسن نام که از حاکم میسرزند او نیز با آنها می آمد و او را چسبیده بودند و او  
 ایشان را موعظه کرده ترفیق بعد از او می نمود کسی در آنها موعظه و مؤثر افتاد که اگر در هسم و دینار در اردو افتاده بود احدی  
 بر نداشت و تا بوزر این گرفتند طاعتی شکر بکنک ایشان فرستاده آنها ان شکر را متفرق و منظم ساختند طاعتی بنا شد  
 از خوش و در باجه ایشان نامور کرد و شکر او را نیز منظم کرد و او را اسیر نمود ولی بعد از آنکه از دانه طاعتی توبه با بجه بسند از نفر  
 لشکر قبول بجانب ایشان راند و او را نیز نهب دادند و حسن زاده و موسی هم که بزرگترین شهرهای خراسان تفرق ایشان  
 درآمد و باقی در شرطوس که از ده بجانب جام حرکت کرد و جام را کوفه فرم نیز برات خارج این شهر نزول کرد و از غیر مملکت حسین گرت  
 رسیده امراء حاکم و اهل شهر را طلبیده با ایشان شورت نموده که نقل کنند تا لشکر مخالف براه آید با ایشان استقبال کرد  
 بمجادله و در افند پر دازند رای بسک بر این شد که با استقبال سر بر آریه اقدام نمایند و لشکر ملک حسین حفظ غرضها که معروف است  
 جنوب بوزر شام و اصل ایشان از آن نزد مین بودند و در فری و صحای با جنس مکنی داشتند و دست این صحرا بافت بیسک  
 فرسکت راه هم جاسبند و فرم و هر گاه و اکثر اشجار آنهاست و محل براق میشود باری اهل کسنان نیز ملک ملک حسین آمدند  
 دصد و بیست هزار نفر پیاده و سواره جمیع آمد و بجز سر بر آریان شتافتند و سر بر آریان هسم با صد و پنجاه هزار نفر سوار حرکت  
 نموده در صحای بوشخ غایق فریقین شده جنگ سختی در میان در گرفت آخر الامر مسوود کرکنت و حسن طایفه سر بر آریه خواست تعاقب  
 نماید بایت هزار نفر با پشت و جنگ میگردید با جمعی از همسران آن گشته شد و چهار هزار نفر از ایشان نیز اسیر گردید .  
 آنچه بیک گفته است میدان دیوسفید و گاهی هم حکم در شاه بنام بفرماید اشاره بشود مسلم کرد و سانی دیو بیک گفته اند .  
 دیو پارسبان هر سرکش متوجه خواهد از نفس ایشان خواه جوان را دیو بیک گفته اند چنانکه عرب مشیطان گوید و بار سببان هر خبر  
 اندیش راست کردار درست رفتار خوش گفتار را فرشته و سرورش میبختند و بد کردار شتر رفتار فساد انگیز شوم راه دیو بیک گفته اند  
 و دیوسفید که از پهلوانان کسه کردایمان دران بوده چون بر خداند خویش کیچادوس ماصی کردید و با غنی و طاغی شد و بد  
 رفتار و مردم از او بود دیو خوانند و هموم را که از بسیار گرفته بود بجاشته کان و کان کبخروداد فرشته دانند و ابیس را  
 که اهرمن و دیو خوانند برای فرمان و عدم اطاعت و نیک اوست همچنین هر خبر را که از انسراد خود قوی شد نزد بزرگتر  
 باشد بیو و بقول اصافت نمایند و غالباً ااسله مانند ان که قوی و درشت و نافرمان بوده اند این نام را بر خود گفته آشتند  
 نخر خودشان و بایه بزرگداری و اثبات شجاعت خود میگردند اندیش یعنی که کاد و گاه زده رو دهم بر خود نام بیک گفته اند

### درختین سیتی

و هم مرز که پهلوان زمین و ظهورش که معترب آن شده نام پدرشید بوده و از همان مردم ناموسس با تربیت خونخوار سیباک را  
 کشته اند و همورس مکافات کرده چنانکه در زمانه هوشنگ شاه آمده که سیباک بدست مردم دیو گرداگشته شد و در مازندران مردم  
 که هستند جنگی نامودب مردم آزار بسیار بوده اند چنانکه حکیم فرموده از آن یوساران مازندران و آنجاغت نازمان صنعتی هم خود  
 حکومت داشته اند یکی از آنها لونه دیو بوده که او را کز قه بغارس برده مجوس داشتند و سیاه سفید نام دو طایفه از سوانه کوه  
 مازندران بوده که سلسله خاجاتی آنها را فسلح وقع کرده اند حاصل حکیم میفرماید تو نزد پور مردم بدشناس کسی کو بیزدان نیاز  
 سپاس و دیوانه خوب بد بود و جن فتنه فرزانه و دیو بند لغت همورس که پادشاهی حکیم و دانا بود و بریاضات اخلاق و سپهر را بجهت  
 بدل کرده بغض غالب شده بود .

هوم مردی بود از آل مسدیر و در کوه عبادت میکرد چون از سیاب پادشاه توران ترکستان را کبیر و شاهنشاه ایران  
 کشت خورده فراری و ستواری بکوه و محرابا کردید بجانب دریند افتاد و در بیونها بر میسر دنا کو بهستان ارمن و بر دوع در افتاده شب  
 بغاری رسیده از غایب چران و حرمان از ملک مال و دولت و خزاین و سپردری بر خود نوحه و زاری و ندبه میکرد هوم در آنجا  
 متغاره عبادت داشته هوای ناله و زاری دی پرده آورده بر سر او رفت و از خزاین دانست که وی هند اسیابست و از بیم سیاه  
 کبیر و فراری و از غم و بی دولت و سعفت کز قار نوحه و زاری است و در زوایای جبل و شتاب قتل متوارست در او آو تخته او را بر لبه  
 تزد کبیر آورد و او را کشته .

یثقی اینچه بود از سبزواری و فری خرد کرد از صفات او بوده و تاریخ یثقی در آثار غزویه کتابا است پسندیده و فرمود .

سبزواری شهری بوده از شهر اسان الان شیخ معروف و محبت اهل بیت مشوف و بصفا و زهت موصوف مولای مسند بایه  
 سبزواری است این جهان بیدار با چون با کان در آنجا خاور در درجه ششم شهری بوده بزرگ در آن اراضی حریه نام اکنون جزایر که  
 از آن باغ نمانده در زیر دست جاده بکفر شیخ فاسله دزی فرایست و آن در سپید بوده چون سراب عزم ایران کرد با بنجار سپید  
 با بجز مرزبان و حکمران آن در مبارزت کرده چنانکه حکیم میفرماید سوی مرز ایران سپید را براند همی سوخت ز آب و چیزی نماند  
 دزی بود کشتی خواندندی سپید بدان در بزم ایماز اسپد کعبان دز رزم دیده بجز که باز در دل بود با کز زوثر .  
 کرکان شریبت که در دارالملك است آباد بوده و کرکین سواد ساخته که متر بشش جرجانست یکی از صفای فرمود ز تیغ شمشیر کارش  
 هنوز تا کرکان بان پرین یوسف است خون آلود اکنون کرکان نمانده و استر آباد آباد است شهری است در حواله  
 رود کرکان محل استر و بارکشای کرکین بوده .

بوشنج مؤلف تاریخ هرات گفته تختین شهر که در آن اراضی بنیاد یافت شهر شنگ بوده و آن در چهار فرسخه سخی هرات بوده  
 با پیش هوشنگ بن سیاک بوده و هرات بعد از آن ساخته شده و ما بآن آن زمانه سبزه نام از ترا دگومرث بوده و انشهر را  
 چنان ساخته بودند که کهن در در آن میان واقع شده بوده و تاکنون بار بار خراب شده و باز آباد کرده بوشنج معترب است .  
 جام را که طایفه تور گرفت و لایبی است از فراسان میان راه هرات واقع است و جام و سر جام و لنگریکی از اولایات خراسان  
 و از لنگر نمانده بیان بجز شنگ و بند فریمان در پشت فرسخی مشهد است و شیخ احمد لغت بنده پیل از شاخ کرام و معارف  
 عظام آنجا بوده خواجه فرمود باند حافظ مرید جام هم است البیابرو از بنده بند که بر میان شیخ جام را و بعضی از طایفه  
 حکام مسند و کبیر بوده و آنطایفه خود را از اولاد همیشه جمید استند و جامی که نامش عبد الرحمن است اگر چه همیش از  
 قلادشت اصمغان بوده پدرش بخراسان آمده و او در جام متولد شده و خود را نسبت بدانجا داده و فرموده است  
 مولدم جام و در شمسلم جرحه جام شیخ اسلامی است لا بزم در میان اهل سخن بدوستی نکلتم جامی است و شیخ الاسلام  
 لقب شیخ احمد جامی بوده و در ناموسس گوید نام آن شهر زام بوده و جام معترب است و حموی و سماعی نیز چنین  
 گفته اند و در لغت با پیش سام بوده باشد .

شیرینر هم در احد میفرماید مشهور ترین شهرهای آذربایجان و مسجور و آباد فلعو محکی داشته که با کج و آجر  
 ساخته بودند نر از وسطین شهر میگذرد و باغات زیاد دارد میوه جانش از زبان و فراوان بجز از زرد آلوی آنجا که موسوم

# در تحقیق تبریز

بوصل (باموصل) است هرگز نبوده بای دیگر نخورده و ندیده ام در شام ششصد و شانزده در شبه بز بودم گزشت من تبریز  
میوه را به پنجم گندم طلا میفرودختند و زمان متوکل عباسی رواد از دی پس از آنکه آذربایجان را منسوخ کرد و تبریز قرار گرفت  
آنوقت تبریز فقط یک قره بود و خانه پسر رواد و سایر پسرهایش عمارتها ساختند و باره در آن کشیدند و مردم کم کم در اینجا  
آمده منزل گرفته و در آبادی که داشتند و پارچه ای ابریشم خوب بیافشند که بلاد شتره و غربا میسیر دهند و دارانامی پارچه خط  
ابریشم پیدا شده بافت و بدارای معروف شد در شام ششصد و سیصد و شکر مغول آذربایجان تاخذ اموال بسیار و زربها  
دادند تا بصلح انجامیده از شترشان این شدند حمد الله مستوی میفرماید تبریز از بناهای زیبیده خوانون زوجه بیرون از شد  
که در شام ۱۷۵ صد و هفتاد و پنج بافت و پس از شصت و نه سال در عهد متوکل عباسی بزلزله خراب شد طیفه دوباره آنرا بساخت  
باز در شام ۳۳۲ چهار صد و سی و چهار تک حشر باشد در مجمع الممالک فاضی رکن الدین جوینی مسطور است در آنوقت ابو طاهر محمد شیباز  
آنجا بود و حکم کرد که در آنشب شهر بزلزله خراب خواهد شد و حاکم بازام مردم را از شهر بیرون کرده تا در زیر خاک هلاک شوند  
و آن حکم راست شد و پنج شهر خراب گردید با وجود آنکه آنجا کات باز چهل هزار نفر در آنجا هلاک نشدند . . . پسر رواد از دی  
که در آنوقت از جانب طیفه حاکم بود در شام ۳۳۵ چهار صد و سی و پنج با حشر منجم مذکور بطالع برج عقرب بنیاد عمارت تبریز کرد  
و منجم سب لغه کرده بود که دیگر بزلزله خراب نشود مگر خطر سیل دارد تا حال قسم که سیصد سال است حکم وی راست آمده  
آنچه بزلزله شده خراب و دیگر روی نداده و هر سد مغول چون این شهر را دار الممالک قرار دادند همیشه زیاد شد بحدی که در هر  
شهر عمارت کردند و قازانخان در آبادیهای زیاد خارج و اطراف شهر مجدداً باره کشید خاک نامی باغات و عمارات حاکم  
همه داخل باره شد و قبل از انعام قازانخان در گذشت و در باروی قازانخان بنیاد و عمارت کام و شش دروازه واقع شد و در  
داخل باره و منضمی موسوم بشام شهر و عمارت و خوابگاه چند خود ساخته مثل بر عمارات عالیه و باغات و آب روان که در تمام  
ایران بظرفشان بافت نشود و بوضع و بیان کوه خواجه رشید الدین بنیاد حاکم که موسوم برج رشیدی و پسرش وزیر  
جانش الدین محمد رشیدی بر آن عمارت بسیار افزود و وزیر خواجه تاج الدین علی شاه جیلانی تبریزی مسجد جامع بزرگی ساخت  
که شش دو بیست و پنجاه در دو بیست و پنجاه فزوع بود و منجم بزرگ که از شام آهوان کسری که در این است بزرگتر در آن بنیاد و سله  
چون در عمارتش تمجیل کردند استخوانی بافت و خراب شد و فرود آمد در آن سجد انواع تکلفات بتدویم رسانیدند و سنگ مرمر باقیاس  
در آن بکار بردند باری کون بصدری عمارت عالی و خوب بافت است که در تمام ایران نیست و آب هر از د که از کوه سهند  
می آید باغات را کافی است بهایش سردی و آبش کوارنده و آب و دوشش بنهار کار بزرگ و غیره اشش بسیار خوب و فراوان مردش  
سینه چهره و خوب روی و با سنگ و صاحب کونت میباشند فقیر و غنی لا بکسی دارند متوکلش بسیار است و در دینی و مصاحبت سخت  
است بنادند محلی فرموده هرگز نبود بطبع تبریزی دوست منزه همه جهان و تبریزی پوست آرا که بدوستی نیاید صادق  
کز نیز غریب است که تبریزی خوست مولانا امام فرموده اند تبریز کوه هر چه ز آفتاب است منزه همه کوه تو آب ز آب  
بطبع مخالفان موافق شوند هرگز نشود و شسته باد بوان دست الله در آنجا چند موضع متعارف است چون چرخه آب و  
سرخاب و کجیل و شام (باشب) و لیکن و بسیار آن و غیره در متعارفات قبر که بسیار است مثل منبره فقیه امام و چند  
و ابراهیم کویان و بابا فرج و بابا حسن و خواجه نصیر الدین حسن لغاری و شیخ نور الدین سارستان و در مقبره سرفا  
از شراه ضحاک حکیم انوری و حکیم خانان و غیره فارابی و شمس الدین ساجس و فلکی بیروانی و غیره و بر کوه سهند سپسال  
اسان بن شکرک و کنار رود سرارود ابوالحسن که در غیره بسیارند از اعراب و سحاب و غیره صاحب آثار اول میکوی پسر  
در آذربایجان از شامه خنجر خانان محمد بن ساند بزرگترین از همه انظار است که شسته در چینی که جانی عثمان و شیبو در عهد عثمان پادشاه تبریز  
اتفاق افتاد بسیاری از مردم به شکر که شامه اما کنش خراب و اموال و دولتش پنهان شده خیا از هر جنبه کاسته کرده .

صاحب زینت العجاس کوبه شیخ حسن چپانه عمارت عالی در این شهر ساخت که دیگر در دست ام تبریز بجهت عمارت نبود موسوم  
با سناد شاکر و جهان شاه بن فرابوسف ترکان مسجد جامعی ساخت که بان خوبا عمارت دیده چ مسکون ساخته شده و بنیاد  
حسن پیک بن علی بن قرا عثمان ترکان مسجدی دیگر در کمال متینا بنا نمود . . . سلاطین صفویه نیز مسجدی در کمال بنا

# در تخیل تبریز

و نهایت زینت و لطیف و استقامت ساخت بودند که سبباً رویه بواسطه عداوتی که با این دو دمان لایت نشان داشتند بجای خراب کردند  
 و مندم و ویران نمودند و اکنون من باب عداوت با این سلسله جمیل اینجا بحث کرده است بزرگداشتند و در ویرانه آنجا کوفتهای  
 صاحب تقویم البلدان میفرماید در باب مشهور است که تبریز شهر آباد و زیبا بجان است . این حوقل گوید تبریز همدان بلا کوفتهای  
 تخت سلاطین منقول بود تا وقتیکه خدایند مشهور بود به سلطانیه را بنا کرده و در الملک را از اینجا نقل بطایفه داد .  
 مسافرینی که در سباحتهای دنیا از تبریز عبور نموده شرحی از این شهر نگاشته اند این است .

تا درین مفاصله فرانسوی در ششاله هجری بایران سفر کرده از تبریز عبور نموده مینویسد شریف که پس جانشاری دیده میشود و چند هجری است  
 که اکباتان پای تخت مملکت مدی بهین تبریز بوده القصد شریف بزرگ و با جمیعت و تجارتگاه و بنای عمارتش اغلب از خشت خام  
 و طاق با خشت بسیار دارد و جمیعت زیاد از غریب و بومی متوطن اند مسجدی قدیم بنایت عالی و چون بایش از اهل سنتن بوده فخرش  
 سیدانند کیش از خارج با کاشیهای تون مرتین است و داخل با طلا و لاجورد و آیات قرآن آکسیده کرده و انواع گل و بوته ترسیم  
 و در دو طرف مدخل مسجد دو مناره بلند ساخته شده با وجود بچند آن قطری ندارد بجز آنکه ظاهرشان گاش است چون در ششاله  
 هزار و صد و نود و هجری زلزله سختی شده و شاید آن منار را خراب شده .

شاهون مسافر فرانسوی در ششاله هزار و هشتاد و چهار فرسوسه تبریز از کت و تجارت و جمیعت اول شهر آذربایجان است و حصار  
 و اسباب مختلفی دارد رودخانه در طرف شمال تبریز فاصله کیلومتریکه عبور میکند در شاه از سال بقدر آب رود است که از وسط شهر باری  
 میکند رود چون کوار است رودخانه آبی میگویند یعنی تیغ و ماهی زیادی در آن میسید میشود حسن نامی از سلاطین آذربایجان در ششاله  
 هشتاد و پنجاه هجری کاروانسدها فیضیه نام و هشتی بنا کرده که مسکن جواهران شهر است و این حسن کو با حسن آق فونلو  
 برادر جاکیر باشد که در ششاله هشتاد و هجری بعد از برادر برادرک سلطنت نشد و در ششاله هجری در تبریز فوت شد  
 (کو با شاردن در تاریخ بنای آن مسجد سهو کرده) باری مسجد کاروانسرای داتر در این شهر است و آنکه از همه کو بزرگ است  
 کجایش سینه نقره دارد با فوّه فانزای مستعد و دولت و پنجاه مسجد معلوم دارد از آنجا مسجدی است عالما که منار بسیار  
 بلندی دارد شخصی که از راه ایران تبریز که میرود اول بنا که از شهر میشود میشود مناره این سید است و بناش از خواججه شاه  
 وزیر عارفان است در چهار صد سال قبل با کرده و پای تخت عازان نه بود و مقبره او اسکال در تبریز است و خراب و در بنای  
 شهر طرف غرب در بالای کوه کوچکی مسجدی بسیار کثرت واقع است موسوم بمسجد من علی است که جای عبادت و تفریح اما به تبریز  
 و خوب جان است . در تواریخ است که رسم خانان این بوده که امور وزارت خود را بشخص احدی تفویض مینمودند همیشه کار  
 دولتی بدو تفویض نموده و در چند داشت یکی زیادی دولت مملکت که بجز وزیر بر سر کار نه بوده از عهد رسیدگی  
 تمام امور ممالک بر می آمده و دیگر اینکه آدم و احدی هر قدر اظهار عیسری کند و واقع غرضی هم نداشته باشد چون آنان  
 جایز انگاشت بخیل در یک فقره اغراض تقاضای بر او غالب و پیروی عرض و نفع شخصی خود را نماید و تنسی که بایه و مشایخ  
 بفرقه محسوسه و صلاح دولت پردازند و بر خلاف مملکت و رعیتی رفتار نماید .

در طرف شرق آذربای دیکر نمودار است که از آنه تبریز را عقیده این است که خسرو پرویز بعد از مراجعت از نیت المقدس و  
 فتح آنجا صلیب جنتی که حضرت عیسی را بر او بدار کشیدند با خود بایران آورد و اینجا گذاشت معدن طلاست دارد که دیگر کار میکنند  
 که خرج و دخل سینه شود . برآم در تواریخ است که بعد از تسلط برام کور بر مملکت عجم و نشین برادرکث پادشاه  
 امور را محال با وزیر خود کرده همیشه و هنر متشکل شد و وزیر کمال شکر را پیدا کرده بر خراج رقیبت افزود و از رسوم لشکری  
 گاست و نظریات دو جنات بزرگ کرده بود تو هم نموده عباد که برام بعد از کت ره نمودن از لوهولع بخارکث مردان  
 و از اعمال او با خبر کرد و حسدای او را به بد بخیال اغراض دولت عجم افتاد و خاقان چین را بگرفتن ایران ترغیب نموده خاقان  
 با دولت و پنجاه هزار نفر سواره و پیاده عزم ایران کرد و بدون استعمال آلات حرب و قیمت جنگ از ترکستان گذشته  
 اند و همچون عبور نمود برام خبر داد کرده چاشنیهای ریخت نشسته بر عام داده و اکابر عجم را کث اگر من قتی از شما عیب  
 شوم شما از خدمت خود غفلت نکنید این بخت و برادر خود ترمسی را بجای خود شانه اظهار داشت که من زیارت نکنم



# در تحسین سبزه

نیز بر سر دم و با جسمی از انبای لوک هفت تن از پادشاهان و کسان عجم و سبزه نفر از ابطال رجال راه از با بجان و از آنجا راه  
که کان ناخت و بر سر خان حله برده ششینون زد خافان و بکت و شکر دارد و پیش را منترم و متفرق ساخت پس سبتن شد که  
در از با بجان آتشکده بوده و شیمی از مروج الذهب در باب هشت و ششم در فخره آتش پرستی چیزی بنگارو .

از سلاطین ایران و سلسله آتش پرستی در ایران رواج دادند اول فریدون بود روزی این پادشاه در صحرای کردش  
میگردید و پیران به آتش افریده سجد میکردند و سبزه را بر سر آتش میگذاشتند چون آتش بر با طبیعت و بایه و ششمان است و واسطه میان  
خالق و مخلوق است لهذا قایل پرستش است غایب آتش برستان معقل است و غار آتش مثل است هیتقدر است که بر سر  
آتش از سایر عفران است که بدو ششمان آتش جمیع حیوانات مجذوب میشوند و بیک توده متفا طبیعت انسان و سایر حیوانات  
مصرف آتش من میکنند چنانکه از ظهور هوا و ماهی دریا بواسطه میل با آتش اجناس خود را در دام صیادان می افکنند باری .

فریدون آنوقت متهم آتش پرستی شد و قدری از آن آتش موجود را بخراسان برده در شهر طوس مسجدی بنا کرد و مسجد و کعبه  
تجا را بنا نهادند و مسجد در جستان که کرکان باشد بهت بهمن بن احمد بنا شده و مسجد چهارم در بلاد از آن بهت انوشیروان  
ساخته شده و مسجدی در فارس کهنه و بنا نهاد و مسجدی در قومس باشد که بایش در دست معلوم نیست معروفست و قیامه اسکند  
بیر این قبله کرده و قن اکتب کرده که آتش پریش در قومس را خواستش بخند و از قرار گفته موزنین قومس شهر بسیار بزرگ ایران  
بوده معابد زیاد و سبزه های معتبره است و بعد از خرابی شهر قدیم شهر جدید را که بنا کرده معابد بت پرستی را با آتش پرستی تیره  
کردند مسجد دیگر که بایش میادش بن کاویان در سر حد مین در حوالی بر کند بنا شده و در آریجان که احوال بهمان معروفست ایگه نام

بیراب نباشد این آتشکده را که ذکر شد قبل از ظهور زردشت بوده بعد از ظهور او فوت گرفت و رواج یافت و چند ایگه در  
در از با بجان و شاپور و شهر سنا و بیجا و شیراز باشد و با زردشت کتاب آن آتش را که همیشه بر تنش نمود با بتس و بتس بسیار  
در پای تخت خوارزم یافت و در از با بگرد آتشکده بنا کرده آن آتش را آنجا قرار داده آن آتشکده را تا کنون که سنه ۱۳۰۰  
سبزه و سبزه بت باه است و موسوم با زوجه باشد یعنی آتش خوب نمنا با آتش که در این آتشکده است نیز احترام میکنند  
تا آتش سبزه آتشکده را اگر چه در یکی از توابع عجم مسطور است که کهنه و قیامه ضد بت پرستی گستان کرد آتش منتر که در از خوارزم

بیران آورد ولی جیبی دیگر اعتقاد این است که انوشیروان آن آتش منتر که در از خوارزم ترکستان شهر کار بجان  
که یکی از شهرهای کوچک ایران بوده نقل کرد و بنا در وقت اسپتولای عرب بر عجم از زرس ایگه آتش منتر که در شهر کار بجان  
انتقال داد از شهر سنا و بیجا نقل کردند و از آتشکده معتبر کبرایکی آتشکده استخر است که معروف به مسجد سلیمان است  
و دیگر در شهر شاپور فارس است که دارا بنا نهاد در ایالت فارس شش است که بقاعده باید خیمه معدن نفت باشد و آتشکده  
دارد که خیلی بزرگ است و جهت ترکش این است که میگویند اینکه حضرت عیسی آید بنا آید کورنش الملک که پادشاهی فارس  
داشت همراهی سه نفر از رجال خود بدینکه سه جیهانه یکی گذر و یکی ترکی و یکی زرناب بودند و حضرت مریم و عیسی  
فرستاد و مامورین هدایت سناره که کورنش الملک با بنا نموده بود در شام شرفیاب شدند و این نقل را

عبودان در انجیل بطور اذراق ذکر کرده اند و نیز روایت است که سناره که مادی فرستادگان پادشاه فارس بود  
در مود مسیح طلوع کرد و بنظر آن پادشاه جلوه کرده بود و مامورین بهکام حرکت کردن سناره با آنها سیر و همراه  
میگردانند ایگه ایگه سناره ثابت می ماند و بعد از وصول به ایای خود حضرت مریم بدست خود مان کرد و عیسی مسیح  
فرموده با بنا سپرد که نزد ملک خود برنده مامورین فرجهت بایران نموده بزممت زیاد خود را بملکت فارس رسانند  
و از برای ایگه این بدیهه تیر را پادشاه رسانند بروقت جائه منزل میگردند در بنا سسکی با زرنابا که آزانها  
میگردند تا باین منزل که خیمه آتش میباشد و آتشکده آنها ساخته شده رسیده و مان بزرگ را در زرناب سسکی بهمان  
کردند شب را تا صبح آنها بودند وقت حرکت او را یافتند زمین را حفر نمودند الی صد ذرع و این چشمه در آنها

زمین از حفر ایشان پیدا شد استی .  
از شهر با بجان فردای آن روزی که پادشاه محسد و از از ایران که اردوان بوده مستطش و باین واسطه ملک

# در تحقیق تبریز

ایران را صاحب کرد بگفته این فتح نمایان آنگاه خاکرد موسوم به بارنو از اسلابول و شاه پورین اردشیر یک مغرب بود  
 جزو وقتیکه شهر اسلابول را محاصره کرده بود آنگاه آنجا که دو این معبد خلافت هندی نماند بود در زمان او و ایران  
 شاردن موزخ و سیاح فرانسوی میگوید میرزا طاهر پسر میرزا ابراهیم خود را در جوه دیوانه که از فضل و علمای آذربایجان بود  
 برای سن کرد که در خرابه های مرند که از شهرهای آذربایجان است کجی پیدا شد که مسکوکات زر و سیم زر و نقره پادشاه ایران  
 باصفهان فرستاده شد و مسکوکات با هم دقبا نوس بود و ازین بر سبب دقبا نوس که بوده و از کردام بنده سلطان آ  
 که در ایران سلطنت کرده من جواب کفتم در تواریخ بونان و فرنگی دقبا نوس که سلطنت ایران کرده باشد من شاید همان  
 و از بوش باشد اعراب مغرب کرده و دقبا نوس شده است القصد در بزرگی و صیبت تبریز وقتی شنیدم از این شخص که در زمان  
 سلطنت غازان خان چهار صد سال قبل عرض شهر این آمده ای که حال غول شهر بر واقع شده بود بلکه هم قدری آبادی پیش از  
 این حد که شده بود و راست هم گفته چرا که وقتی در یکی از تواریخ ایران ملاحظه نمودم که نوشته بود مرض طاعون در تبریز  
 برادر کرد و یکی از محلات چهل هزار نفر تلف شدند و هیچ معلوم نبود که کسی از این محل کم یا تلف شده باشد در انتقال سلطنت مغول  
 مدری رو جنبه ای بنا و از نقل پای تخت بار و بیل و شهرهای دیگر .

سلطان سلیم خان عثمانی بعد از جنگ چالدران در سال ۹۵۵ هجری که تبریز استخضع نمود اقامتی چندان در تبریز  
 نهاد بعد از عارت و منب اموال زیاد و مهاجرت دادن به هزار خانوار ارمنه و مسلمانان صغیر تبریز با اسلابول خود سینه  
 بخیل برگشت و از قیامش چندان گذشت که امانه تبریز شوریده تمام لشکر غالب عثمانی را که ساغلمی شهر و غیره بودند  
 مغول و شهر را خود ضبط نمود و دست لشکر اسلام ایران دادند سلطان سلیم خان خود حضرت انتقام و ملاخ خون خدای  
 هزار سپاه و صاحب و سردار را کور برد و بقیه تبریز با عثمانیان خود پیش از وقت خون لشکر شاکر او جنبت خون  
 سپاه از اند و جنس نما گرفتند القصد سلطان سلیمان خان که بر تخت نشست ابراهیم پاشا که سردار کل قشون عثمانی بود  
 قبضه تبریز و سگت و لبران خود زنده ابرانی نامو صحت و آن در سلطنت همد و چهل و یک سالگی از میانه نوعی گذشتند و تبریز را  
 دست دادند و سلطان در سلطنت ۹۵۵ هجری و دو و غیره از دلفه در یک طرف شهر بنا کرد و سبب و چاه عراده نوب و چاه  
 هزار سپاهی آنجا گذاشت با وجود این قلعه محکم و نوب و نونجان زیاد و لشکر متخف قرار یافت با محاسب انقدی ماب بعضی حضرت  
 سلطان بلافاصله شیران ترک خوزیز و لبران سترک تبریز رنجته قلعه را و بران کرده مستلک از انقبل آورده پاشا بازا  
 به محاکمه افند بازا بجز آن غنشته کردند دیگر باره سلطان ابراهیم پاشا را این تبریز و تیه از آن خوزیز فرستاده  
 این قلعه دیگر عبت عبت روی از کشین کرد اینده و لبران خرو سببند و مردانه کوشیدند تا بعد از سه سال محادله  
 در سنه ۹۵۵ هجری و چاه و پنج تبریز دست ابراهیم پاشا مفتوح گردید و آنچه خلاف انانیت و بدینت بود از قتل و  
 عارت و منب و اسر نمودند عمارات عالی را معدوم کردند مدتی تبریز خراب و ویران افتاده بود که در آمدت محاصره  
 و جنگ طولانی بشهاتر بنیاستد ز با حال اطفال و اموال خود را بگو هشتاد و شهر را میرسانند و جنگیان و دلبران آن  
 با رحمت وطن شهر را داشتند تا شهر غای و غلوت و دیوارها و بناها همه معدوم شده بود که عثمانیان استیلا یافتند و  
 ما نظور خراب و ویرانش داشتند تا کم کم شیران گنام خفته عالی گرفته و شمشیرهای نیام بسته بیرون آمد یکدیگر را  
 اخبار دادند بمردان کوشه و کنار یک یک و تک تک از دوات و فضات و چون برف آب کو هساری بجزم  
 مردی و پایداری در تبریز حسد را به جمع شدند چون هنوز مدد و اجتماع با بقدر لشکر ساغلمی عثمانی که ده هسار نفر  
 بودند نمود دستور را بگرداند و صبر و حوصله نمودند تا اجماع ترک و هندستان ترک زباده شود تا روزی پنج  
 انقدی یکتجه تبریز را بخانه طفل تبریزی خانیچه رسم اطفال خورد است که به کنان روی بجانه خود روانه شده  
 بیروت میگفت مردم را بگویم باید در زانند انقدی جلف تا دلنا عوض این طفل عثمانی بان بچه تبریزی قتلوه رو کرده  
 گفت نه اون بولد با با سحر اون بولد یعنی با قدرت با خا هرت را بفرست ترک در معبر این نامر بوطرا استیند و کبر  
 تاب نیارده گفت که بگر یعنی شب می آید و گذشته مع اصباح عثمانیان دیدند تمام معابر و جاده هر صبدان خرابه

# در تحقیق تبریز

از آنکه سکه نیکه ما که ز کرده در وی باهما مشرف و مقابل چنانها را اسکر و جان بناه ساخته اند در کیش بدون اینکه نفس از دل کسی بر آید چهار صد سکه نیکه بودند و در سر عثمانیان برآمد ولی چیزی که بود تمام عثمانها اسلمه و کشتنند و پشند و تبریزها خوب و شیر و سپهر و بعضی از خدایه و قه نامی دو دم ششانه آن تبریزی که در جواب اقدی گفته بود شب می آید نیمه شب بالای سرش حاضر میشود دست پر زده اقدی جانی حسنه در میگوید خانم گیتی همان میگوید آنکه شب وعده داشت زنده در آید و کت را برود و تبریزی واروده که میزب زیاد و باو نیزند و محروس از غمناشی فرود میکند باری قرار ثانی است که یکی از شب ان دلیر تبریزی داده که اگر جماعت از عثمانها بپرون ریش و سردار بخوابم کاری از پیش بریم حال است همه دلیل و لا یقینرا از زبان خود ریش قبول کنند آنچه او بگوید همه اطاعت نمایند تا بر این حرف سخن کرده که اطاعت خود او را بر میان بستند و ستور العلهای از ریش چنین بوده است .

عثمانها در تمام شهر همه متفق دسته تقیم بستند باید اول کاری کرد که هیچ دو دسته را نگذاشت بهم برسد که قوت گیرند دیگر اینکه دسته نامور مخصوصی از ما باید بهمت کار و دسته و نه از عثمانها را کشته قطع و قلع کند تا اسلمه و اسباب آنها بدست بیاید قوت کبریم و سایر دسته های ما را از آن بستانند بدون اذن و طلبیدن معبر خود را را نگذاشتند با یکدیگر بردارند حفظ سبزه و کشته شدن عبور عثمانها از آن نقطه بود و تبریزی بهر کسی پیدا شد او را اخبار میدهند و هر دسته باید مطلع بزرگ درین سینه خود باشد در هر نقطه که شروع بکجک شود جماعتی مخصوص حاضر باشند که کشته و خسته و زخمی بار از میان دست و پا کنار برند که راه چابکان و جالاکازا آمد و دگند و پر کشته زنده را و او را در آید در آید کشته بخت نام شود و در هر سکنه بورش چند نفر دعوت باشند که کار آن بورش تمام شده احدی را نگذارند و اسب رود و دست به هوا کند که دل دیگر از اسی و ترسان کند اگر اصرار و ابرام نماید او بسته نگاه دارند باری همان نصیب دست چاق بقاط خود رفته بدون تخلف مع الطلوع حاضر کار بودند و عثمانها غافل و خورده و خوابیده خانه خودشان میدادند و چنین گمان میزدند هوا که روشن شد از رسته چنان بزرگت که نقتند بیایم بفرسوخ میشود شروع بکجک کردند چکان قتل مردی و ششکان که مردمی سپهر بر سر دست در آورده خانه خانه باغچه سیاهی دکان بدکان دست اول دارد میدند دسته دوم در سراسر راه و جلو خانه ما مستعد ایاده که هر نقطه کجک لازم شود خود را بر سر دست سوم که هفت دلیران را داشتند که کسی از قضا آتیبی بر زمین نماند بدین منوال هر چه عسکر عثمانی کشته اسلحه آنها را میان دلیران تقسیم میکردند فتنه دیگر این بود که در هر نقطه پول و جواهر و اسباب آنچه بینه جز آمانت حرب بقدر جوی بر ندارد بعد از استیلا آنچه بهمت فتنه نمایند که ما به وین بزرگی میشود قبول کردن سبب با مسئول شدن بشارت صلاح نیست القصد در خد نقطه عثمانیان زور آور شدند و پای تبریز میان نزدیک ترش بود با نذر مردانه کوشیدند و خوب پانته نشدند و نه الفرض قشون ما غلوی عثمانی زیاد از ده هزار نفر بودند تمام را بقتل آوردند و آنچه ثوب در آن شهر بود پیاده کرده از هم متفرق ساختند جز لوله هر چه سباب دیگر از عراد و غیره بود بردند جاها مختلف زیر خاک نهان و ما به اسباب و اسلحه و اموال را بقتل نمودند سلطان مراد خان بسیار از رشادت و جسارت تبریزیان ترسیده با رخوف کردند اند فیه لشکر باری تدارک کرده بانه زیاد بسرداری عثمان پشای صدر اعظم تبریز فرستاد و سفارشش کرد که آتش را بجوید و آثاری از آبادی آن باغ گذارد و ظلمت را مقبول و معدوم سازد و سگ در آن زمین زنده گذارد بعد از قتل و غارت و سب و تاراج و اسیر بقیه را بخرق و غرق نابود سازد در سال ۹۱۳ هجری

بنهصد و نود و چهار تبریز مفتوح عثمان پشای صدر اعظم سردار عثمانی شهابی خلیفه که یکی از مورخین عثمانی است میگوید در شهر ذیحجه ۹۱۳ هجری و نود و چهار شهر مفتوح و تبریز را بیرون کرده بعد از تصرف شهر فسلنه از محکم در طرف از تبریز بنا کرده و در زمان سلطان مراد سوم بود تا در زمان شاه عباس بزرگ که تبریز در تصرف عثمانیان بود که هزار و دوازده هجری که شاه عباس بزرگ تبریز را از تصرف عثمانها بیرون آورد بعضی شاه عباس با معدوم می اندید بودند و خانه تزویجی شهر از دور رسید و بچه دسته آماده دستور العمل داد که از هر دروازه دسته برفت

### در تحقیق تبریز

وارد شدند و ستیغین دروازه مارا گشتند و پانصد نفر از بدی بسرا راه کرده فورا بوسط شهر فرستاد و خود باشهر از نفر سوار چپ و چالاک نظر درود این پانصد نفر در مرکز شهر بودند همچو که آنها میدان وسط شهر رسیدند باین شهر از نفر با خود فورا در محب آنها تاخته شهر را گرفته و قشون عثمانی بدون اینکه اسلحه حربی استعمال کند با تمام آلات و ادوات و دو ستم لکر قبل شاه عباس شدند نیز در توابع است که یکسده از قشون شاه عباس در آن پورشش متلخ بودند و تعسک و قبل از آن معمول بود استعمال این نوع اسلحه در ایران بعد از این فایده بدون ایند فایده متداول شد و سبب شد که قشون عمده قشون خود را استخج تعسک نمودند .

عقیده ارامنه تبریز این است و تواریخان اچمقلاغی دارد میگویند تبریز از بدین قدیمه ایران زمین است و در سوابق ایام یک صفت عمده از سالار اباد شاهان مندیم ایران در تبریز توقف داشتند یکی از سلاطین ارمن خسرو اسس نام در حواله شهر تبریز باشکر سلاطین ایران جنگ نمود و غلبه بر سپاه ایران کرده شهر تبریز را سخر کرده و اسم آنرا که شاه پستان بوده تغییر داد و نورس نمود یعنی محل اتمام که پادشاه ارمن اتمام خون برادرش که یکی از سلاطین ایران گشته بود نمود الفقه حکومت تبریز و توابعش از اولین حکومتهای مالک ایران محسوب میشود هر کس سپهسالار یا سردار کل عاگر ایران و حیل القدره عظیم ایشان باشد حکمرانان تبریز داشته و مابالتش بخواه پادشاه یا صفهان فرستاده میشود و همیشه باید سه هزار سوار انجا حاضر باشد و خوانین فارص ارومیه و مراغه و اردبیل که بازده هزار سوار در تحت حکومتشان است مبلغ ایبر تبریز باشد در منزل حکومت دیدن کرده بودم شنیده شد یکماه قبل کاروانی که سالی یکده از صفهان از راه خکی بندهستان میروند و از شهر قندمار عبور میکنند در سه کتیرا سر قنده وستان طایفه افغان آن قافله چاپی ~~بجای~~ دولت نفر سوار استحقاق از قندمار با قافله کرده بودند و دو هزار تا جسد و چار و ادار با قافله بود پانصد نفر در زوا افغانا همه آن جمعیت را متفرق ساخته و ده پاترود نفرزاکشته و خدین کرد و مال التجاره را بیچاره دزد در غریبه که بدرگاه سلطان اسلاطین پادشاه ایران نوشته بودند و تا معتبر نیست نفر هر کرده بودند قبه اجناس و اموال منویر را مبلغ دو کرو و سیمه هزار تومان شنیدم و کرده بود غیر نفوس مقول و حکمران منند مار را متحرک این عمل قرار داده بودند فی الفور از درگاه فلک حسنه گاه پادشاهی فرمان قضا جربان و محفل غضب توامان صادر در روانه کردید که حاکم منند مار را مصلو لا سوار شتر عریان کرده از قندمار با صفهان بیاورند احدی از سلاطین را این قدر بیچاره ~~نقصی~~ که مقارن ورود من سببه زردی یاد که شترش غایب از غرابی میت فی اچمق اطنا بے برود .

کشیش بزرگ ارامنه که در اوج کلبسای ایران متوقف بود و خود را در ریاست ملتی ارامنه نمیزد پاپ بزرگ روم که مذہب کاتولیک را ریاست نامند دار میبنداند بوسط افراط در خارج ممالعی مقروض شده بود و عرضیه سادشاهان نوشته متدعی شده بود که دین او را اد کنند پادشاه فرمان خطاب بجاکم ایران صادر فرموده که فرض کشیش بزرگ باید داده شود ولی نه از خزانه دولت تمام فرض را معین کرده بدات ارضی نیش ابروان حواله کنند و جمیع قروض وی میت و بجزار تومان بود حاکم ابروان ریاده بر این حواله موده بگرفتند و هر وقت ارامنه شکایتی نزد کشیش بزرگ مینمودند آنها را امید داری دین خود بصبر و تحمل امر میکرد و بخیبت ساکت مینمود و تمام خواه نزد حاکم ابروان جمع شد بجز آنچه اضافه خودش جمع کرده بود میت و بجزار تومان کشیش را هم شرکت میخواست کند و نصف بدزد کشیش دیگر حمله کرد و خواست در خفا با صفهان رفته بستان پادشاه عارض شد و این فقره را کشف دارد حاکم ابروان مطلع گردیده از ناس و بیعت سلطان با خبر بود و رسید و متوش شده جمعی را بطلب او فرستاده و بچکارا همچو اردوست خود نوشته خواش کرد که کشیش را هر کجا که بنسند راضی نموده برگردانند و متعهد شده بخت بجزار تومان قروض او را تمام و کمال بردازد که دیگر بعض پادشاه نرسد و آنوقت آن کشیش در تبریز مخفی بود و من میباشتم شرح مقول از سفرنامه بکفر از علمای عیوی مذہب متعلق تبریز است .

در سنه ۱۱۰۲ هزار و صد و دو هجری یکی از علمای عیوی مذہب بایران سفر کرده حالت تبریز را از ایتزار عیار

# در تحقیق سبزه

۱۹۶

که بعد از استنهایان این شهر بزرگترین بلاد ایران و با جمیع تریه نیست و گنت نزار عهد جا باشد از بناهای محطسم تریه است  
که در جلو درنه سیدان مربع غلیبی است که سفروش است بسنگهای عریض و طولانی از مدخل دره که شخص وارد میشود چهار  
طرف دره عمارت است که از آجر ساخته شده و ظاهر آن با کاشی ساخته اند طلاب در این دره مشغول تحصیل هستند هوای تریه  
سالم است باغات که در اطراف شهر و خانه های تریه ساخته شده است تمام مملو از کلهای الوان و میوه های خوب میباشد  
در تریه یکی شهر معدن طلا و مرمر است و با وجودیکه قابل بکار کردن و فایده برداشت عملی افتاده همان منسها که عثمانیان در  
کارها کوناسی دارند ابراهیمان هم

موسیو زبر نام که نسبت منجمی با ناپلین بزرگ بصرفه بوده ما بران هم آمد در تریه با خدمت نواب حضرت والا  
استلظه اگر م شرف شده شرحی از احمد جزایر بدین تفصیل نگاشته که بخاریم در واقع نوشتنی است  
در سنه ۱۲۳۰ هزار و دویست و بیست و هجری از راه آذربایجان عبور کرده عازم طهران بودم بهستان بوسی سرکار نواب اعظم  
حضرت نایب السلطنه اگر م شرف شده از احمد جزایر جوایشده که این وحشی با بک آستانه دشمن میمان است بلکه نسبت بطایفه افغان  
عشره نیز عداوت او بیشتر و با هم نز است و در این اواخر جمعی از علاج سبزه را که زیارت که شعله بر فتنه سر راه گرفته متغول  
و منسوب نموده من عرض کردم آن وحشی با بکر امن خود طاعات کردم و تفصیل طاعاتش این است

احمد جزایر نولد در سنه ۱۲۴۵ در میخی بوده و والدین او عبوی مذہب بوده اند معروف است درسی و پنجابی خود را با اسم و نام  
غلامی صبا بکث والی مصر بفرست و در خدمت وی ترقی کرد از تبه علای بر تبه حکومت قاهره رسید و بعد مامور بروت کرد  
و در سنه ۱۲۸۰ هجری حاکم تکه و سعید شد در سیستان و تمام شام را متصرف نمود بدون اینکه استناد بملکت عثمانی داشته باشد بلکه  
در سنگت و ما جری و جور بود لقب بجزایر کرد یعنی قصاب در سنه ۱۲۸۰ هزار و دویست و هفت هکتا بیکه زیارت که ابلیس نامی است  
امیر او را اول پادشاه فرانسه و انانبات از جانب دولت جمهوری فرانسه قتل بشان کشید با احمد جزایر کجای سخت کرده  
آخر الامرا در محبوس و تحقن در قلعه محک نمود و قتل فرانسه این مسئله را محاصره نمود ولی فتنه نتوانستند که در چند سال بعد  
که موقع طاعات او را یافتند او فاسق بود که دولت فرانسه در کار بود که معاهده تجارقی با مصر و شامات معتد باخت کلن  
مأمور بانفاذ این معاهدات گردید من در این سفر سمت مترجمی او را داشتم و در اسکندریه و قاهره مارا با کمال خود پذیرفتند  
و مقصود بیکه داشتیم محل آوردند بعد از اتمام کار معتم فن بیکه شدیم معارف مصر که از عزیت ما آگاه شدند بطور بیصحت با اخبار دادند  
که احمد جزایر که در تکه است بیسوزع بصاحبه و مراد و با فرکیان تن در نخواهد داد و در عرض اظهار دوستی و سودنا را که شما  
مأمورید با او بناید او آشکارا با شما خصمه و مجادله خواهد نمود و مرک و دشمنی را فخر و آماده بشید کلن سببیم که حکام  
مؤکده بجهت فرستادن بیکه باور رسیده بود در اضنی برده و خاطر ه شده مضایح شفقانه انالی قاهره را اصفا نمود و بجانب تکه  
کشتی را نذند و قتی در کشتی نشسته و شرع کشیدند و بیکه برانیم شورانی کلن داده در فخره درود بیکه مشورت می نمودیم  
آخر ابراین فرار گرفت که قبل از ورود باین خبر به کاقدی زبان عربی از قبل کلن سببیم بجزایر نوشته شود و ازین  
از او طلب نمایم اگر مرضی کرد خاک او وارد شویم کشتی مادر تریه یکی تکه محاذی داشته کوه کبرل که تا تکه سانی بود لکن  
من یکی از صاحب منصبان جوان که از اجود اینهای کلن بود مأمور شدیم که در تریه نشسته بیکه رویم و کاقد کلن را  
خود با احمد جزایر با هم اول طلوع آفتاب بود که فانی ما بزرگه تکه رسید و از اسکله که کمر کخانه در آنجا بود از فانی بکنج  
نقل کردیم عملیات کمر کخانه که در آنجا بودند از آمدن ما متعجب و شوخشش کرد بزند و بعد که ما در اطراف متزل دادند سوال کرد  
که غرض از ورود شما چیست بعد از اطلاع از ماموریت یکی از کمر کچی ما بقلعه رفته جواب آورد که احمد جزایر کجاست بگر  
جواب شمار امید به الوقت معلوم میشود که شما اجازه ورود بشهر خواهد داشت یا خبر دوسر و عدیه بدون دقیقه مختلف  
صحبی از سببایان مکمل و مستح نزد ما آمدند و ما را بورد و مشو مختلف کردند بعد از آنکه ما را از سبب ان و بازار  
عبور دادند داخل عمارت حکومتی نمودند و وارد باغ شدیم از خیابان اشاره بجا کردند که از آنراه بروید تا نزد پادشاه  
بر رسید و بلدی بود که ما را هدایت کند طول خیابان را گرفته بفرستیم تا گاه نگاه ما ببرد پیری افتاد که در بانه درخت خرما

### در تحقیق سبزه

بر روی خاک نشسته بود پیش سفید کوبی سفید لباس کهنه و پاره و ظاهر فقر آن چنان می نمود که یکی از درویش اعراب می باشد و شنیدیم  
 که این همان احمد جزایز است خواستیم با او آشنا گردیم و در لثوم چنان خیره بماندیم که اسنادیم ما دست اشاره کرد پیش رفتیم  
 با سر اشاره کرد روی خاک نشسته نگاه با خطاب نمود گفت شما از من چه میخواهید باطلان جنگ آمده اید که بیج غضب  
 من کرده اند ای که جزایز مثل پارچه کهنی است در مقابل دشمن که هیچ قوه علق ننده است که او را حرکت دهد گفتیم  
 یکی از صاحبان فرانسه از طرف دولت خود ما مورتی نزد شما دارد و عامل این نوشته است جواب میخواهد کافرا از  
 من گرفته بدون اینکه سه آزما بگذرد و بخواند گفت من هر قدر دشمن نمی هستم مانند است که هر وقت خواهیم دوستی هر با  
 بشوم به پیرمی و دو شبگری هر وقت هستم چنین نیست با فرانسه نیز از سایر ملل فرنگ دوست هستم تا بنا به صدمه رسانده بودم  
 که با من جنگ کردند در جنگ آخر که با سلو نزدیک آمدیم رشادت و جلالت آنها را پسندیدم اما در محاصره هکده تو بودیم  
 کفتم بی گفت آنه شنیده که در یکی از بزرگشای سخنی که قشون منسره آنه بگفته آورد یکی از سرداران شما که اسم آنرا محمد انم فرشت  
 بخود و تنها خود را بفرزاد رسیده و مثل شیر خنک کتینه با قشون می جنگید من خود بطرف او راندم و بدست خود خواستم  
 او را بگیرم حرارت و رشادت او را دیدم با خود گفتم حیف است که جزایز فانی چنین مرد رشیدی بشود کلاه خود او را از سرش  
 برداشتم بطوریکه صد باره وار در میان باد و آب هستی او را از باره زبیر انداختیم بعد از این محاربه میان من و دولت فرانسه  
 صلح و امانت عهد نامه کتبی لازم نیست قول من از صلح سعادت و فرامین دولت عثمانی معتبر تر است وقتی که کفتم دوستم  
 پیشه دوستم وقتی که کفتم دشمنم نیز پیشه دشمنم تا آنجا که بگفته سفر میکنند در حد امن و امانند و با رقابت خواهند زینت شود  
 که در داخله در کارهای من تا نماند محتاج کمال التجار و آشنایانم چه چیز داریم چون مسیبت انم با مردم باید بطور دوستی و خوشی  
 زندگان کرد و راه بند خود را برای فرانسه و انگلیس در دست آنها بیاورد داشته ام من خود فرنگی زاده ام پدر و مادر  
 من بحدری غیر بودند که وقتی قداسی میخواستند طبع کنند محتاج بودند که ویکت از میان قرض کنند مالانجام است خداوند  
 مالک رقاب نام شایان هستم وقتی که کلام جزایز با من سبید گفتم کافرا بیاگر کنید و جواب ما بدید کافرا کشوده و دهان  
 نظری در آن کرده گفت این قسم ملاحظاتی برای چه باشد اگر این صاحب میل مواجده با من دارد بسم الله خوشش  
 آمده است اصرار کردم که همین جواب را بگشاید بگفت اگر بر قول من اعتماد نیست بروشنه منم اعتمادی نخواهد بود  
 به غیر من گفت کان میری از نوشتن جواب خلاف شایان نیست تو بنده بد آنکه بوسف پاشای واحد امین صدر اعظم  
 دولت عثمانی و در معنی سلطنت آنجا دارد اگر نزد من آمده بود اذن جلوس با و نمیدادم بپندرد که ترا نشدم ممنون بمان  
 میدانم اصرار تو برای بردن جواب کتبی است و از چه جهت است میخواهی چنان بر شیش بفرمانی که جزایز ایل نوشتن جواب بنود  
 من بگله و تدبیر از جواب گرفتن و قابلیت خود را با معلوم نمائی خدا حافظ برو جواب همان است که کفتم بالا بدید و آنرا  
 از بندر گاه بقایق نشسته کشتی نزد کپنل سبب نام رفتم بعد از اطلاع از جواب بدون تاخیر و تخاصی در قایق نشسته بطرف عکرا  
 هر قدر جزایز نسبت با ما سرد و ناهربان حرکت کرد با کپنل شفقت و مهربانی گامی آورد و مکانی نشان بدون کم و زیاد  
 جزایز بگفت ساعت حرکت ما وقتی برسد که از آسمان قشش معین شده و چیزی مانع و دفع آن نخواهد بود در این صورت  
 امروز بچوب از جزایز متعجبش باش بدون ما و در اسلحه از طرف دولت فرانسه نزد من آمدی بسیار خوب کردی  
 که بطور ساده پیش من آمدی و هیچ چیز تو بنده هم بجزری بلکه هم اگر از شکی آب بگشایدی تو نخواهیم داد که بیاشامی سب و ا  
 کلان بری که دریا گول و مشروب تو ستم داخل کرده ام اگر در و ترا با شلیک توب بند برقه ام و این اقرار است از مثل تو  
 صاحبی در پنج نوم زبانه است تا بود بگوا برای استعمال برده خود مثل بهتر خواستم با وجود اینها وعده کرده ام و قایم  
 و آنچه جواب کافرا نوشتیم جدا این است بشنو تا راهش را بدانی

در سوانق ایام غلام سببایی که خویش و اقوامی نداشتند رفیق و همخواری از آبادی خارج شده صحرای گرفت و در صحرای  
 از آبادی چند درخت خرا و چوبداری دیده آنجا را برای منزل خود اختیار کرد چند ملا در آنجا نرسیدند مراد و ده  
 بگرد و در آن شهر کسی نبراحت او بان غل میرفت و بخوش نخی و بگردی زندگان میگرد روزی در آن مکان روز

# در تحقیق سبب زلزله

از حولا تشریحات فرود عبور نموده و بنا بر آنکه مسلمانان است با سلام کرده غلام بجای آنکه در کمال ادب اب سلام او را بپوشد بوی لعنت نمود قریب زیاد تر شد و گفت تا دلیل این رفتار را ندانم گریبان ترار تا نخواهم کرد غلام گفت اگر من در جواب سلام تو طاعت میکنم و تو هم برای من سکر دم یعنی ناله خود را نگاه میداشتی و بجز ریغ عطش و دفع حرارت آفتاب از ناف خود می آیدی و از صفا و هوای انجمن خوش می آید چون قوی تر از من بودی مرا بسد و ایندی و خود مالک ایجا میشدی اگر چه عمر را بقایا نیت ولی در این چند روزه زندگان انسان باید مستقلا یکی را که وارد مالک باشد و این مثل برای آن آوردم تا معلوم شود که اگر من بنا بودم سبب بار اهلان در ملک خود پذیرای کنم الا آن مالک شامات نمودم با سحر بعد از این طرز مکالمات بیانه جز از و کلل عمد نامه مفوره رد و بدل شد و کلل را منی از نزد جز از برگشته گشتی گشت و در خوابت موسیو غلادن مویخ فرانوی در باب سبب بر میوید چون نزدشت رئیس زبیب کبریا و مروج آتش پرستی در برانده طرف شرق در باجه اردو کشته بجز مسافتی از تبریز منوله شده و در اینجا بزویج این مذهب برداشته کتاب زند و پانزده نوشته باری یسین و تخمین این فقرات غالب از اشکالات نیت آنچه یقین است این است که آثاری از قبل از اسلام در تبریز موجود مانده و هر چه بود از زلزله های تواتر مسدوم نموده و این بنا که نیز اغلب خود را در نزدیکی زمان ماسخه شده مورقین مشرق زمین نگاشته اند که تبریز بعد از آنکه بنا شد بهر چه شصت و نه سال آباد بود در سال هشتصد و پنجاه و کسری از ستم سیسی پنج سربگون گردید بعد از چندی مجدد آنرا بنا کردند و به ترمین و وسعت آن کوشیدند پس از تجدید بنا بنا نیز که از استیلا زلزله شد در ستمه هزار و صد و سی و یک عهد شاه سلطان حسین زلزله در تبریز اتفاق افتاده شد پس از سوابق که پیشما در تبریز اتفاق افتاد و آنوقت شاه سلطان حسین لزعم مساعدت بخت و کمی جرات بخت و تاج ابر از اباها که تازه اصفهان را محاصره کرده بود و آنگاه شته باری علاوه بر زلزله های شدید یکی از اسباب خرابی و ویرانی تبریز محاربه عثمانی و ایران بوده که تبریز اتفاق افتاد و عثمانیان که در جنگ چالدران تبریز را گرفته باز تبریز را بدست و سپس گرفته سلطان سلیمان بجای و سی با و کوشش و مجاری با مجدد اشهر را گرفته قتل و غارت و عرق و عرق کرده دریم کوبیدند نومی که نه مضبوط ملک کبریا بوده بلکه ویرانی این کشور بود شاه عباس بزرگ از تصرف آنها بیرون آورد و چنانکه پیش مسطور شده در این جنگ عثمانیان زیاد از حد خرابی و قتل و غنیمت وارد آوردند که هیچ وحشی با ترمینی با غلظی و کوشی میکنند از جمله در هزاره های تبریز یک مسجد کبیر که فاز امتحان از سلاطین منول بنا کرده و با کاسبهای خوش رنگ بهتر از چیزی آراسته از آرای مرمر سفید مجاری کرده بود و بنا آن خوب این ملک از چین منم مرمر و کاشهها نیزین بوده که مرمر را از حواله مراغه می آوردند با وجود خرابی و مدت مدیدی که ساخته شده و ویران شده رنگ لا جوردی با صفا از اهرمانان است که در خانه دیگر دیده نشده .

یکی دیگر از بناهای عالیه بنا است که بعینه بعضی آثار عمارت بزرگی است که سلطان سلیمان عثمانی بعد از تصرف شهر بر آن حفظ شهر و مدافعه دشمن ساخته و پنجاه عرادت توب و چهار هزار تون ساغوی در آن گذاشته بود الفقه این شهر بعد از آنکه در تحت حکم خلا بود و تم سلطنت اولاد شیخ صفی الدین کردید که او شش شاه امین تصرف نموده بیدق علی ولی الله در کشور که امیر تیمور از او ترک کرده بود بر افراشت و شهر تبریز را پای تخت قرار داد و چندین حکمت و عاینه عثمانی که با آنها کرده بودند و شیعه شده چنانچه او را سبب ای کردند و سپاه را موسوم بقبر تلباس نموده چه از آنکه از کلاه قرنی سببشان نهاد و قیام سلطان سیم برای افزایش لویای غلبه ثانی آمده سبب بزرگرفت سه هزار خانوار از اهل صفت با کوچ و خانه بنا نون برد آنجا ساکن نمود بعد و تبریز را بدست خود تمام عثمانیها را قتل کرده مدتی داشتند باز که عثمانی دفعه دیگر از تصرف تبریز پس گرفتن تاراج کرد و آتش فاشندم ساخت و با خاک یکسان نمود شاه عباس از تصرف عثمانیها پس گرفته و دیگر در تحت تصرف ایران باقی ماند از خرابیهای بسیار از درجه دار الملک افاده قرین و بعد اصفهان را پای تخت سلاطین صفویه کردند نیز اطلاعات تاریخی موسیو نیلای مویخ فرانوی از تبریز در ستمه هزار و دویست و شصت و پنج هجری از استقرار است .

موسیو نیلای میگوید مؤرخین مشرق زمین و سیاحان عالم هر یک از این شهر چیزی نگاشته اند از جمله یکی از سبب ویران کردن آنرا شیبید که در سمرقند ایران بود و دو سال مسلمانان بود بعد از دو سال در این محل اردو زده گیاره غنیه معروف است

## در تحسین تبریز

چند خورده اتفاقاً قطع نبش کرده و بعد از آن اتفاقاً زمین آن مکان آبادی در آنجا بنا نهاد و تبریز نام کرد از خرابه ای این شهر زیاد پیدا است که مورد کفار صدمات زیاد بی دریا شده و حوادث و جنگهای عظیم مکرر باین خرابه شده مثل شیروان و سایر و سایر ولایات نزدیک بسواحل دریای خزر که اغلب گرفتار زلزله های سخت شده بعد از زلزله شدید که بجا تبریز منهدم شده بود در سنه ۲۳۳ دولت و چهل و چهار متوکل عباسی دو دفعه آنجا را تعمیر و آباد کرده و بروست و عظمت آن افزود باز دو بیت سال بعد زلزله شدیدتری شده که شهر بآن عظمت تبدیل نماند و چهل هزار نفر کشته شدند امیری که از جانب القائم باب علیه السلام حکمرانی کشته ایران را داشت بجهت باز این شهر را ساخت و بهتر از سابق آباد نمود در دو قرن متوالا زلزله و بگرشته که صدمات و فراق کتر از دفات قبل بود و خلاصه این شهر در ماه سیزدهم بعد از حضرت مسیح کمال عظمت و رونق و آبادی را داشته و از ایالات بزرگ ولایات منزه مملکت ایران بوده است ولی در سنه ۱۳۲۱ هزاره صدوسی و چهار طوفان شدید باشش فشان از زمین آن ظهور نموده تبریز را زیر و زبر کرد علی التحقیق بود هزار نفر از این فتنه بکلیت کشته شدند و دیگر نایک بانه و نیم آبادی پذیرفت جنگها و انقلابات و کجتم مزید آن طوفان شده بر خرابه و ویرانیش افزود آثار و غرابیهای شهر را بر این مبادر که بجا از وقایع متعلقه باین شهر و سلاطینی که داشته و عظمش بکارم .

این شهر در همواره و سیسی در دانه کوهی واقع است از آنجمله آب جاری شده همیشه و اطراف و باغات زیاد و زراعتی سبز و خرم را مشرب و طیب و علاقه رودخانه دیکر موسوم بهرمان رود آنجا میگذرد و در بیرون شهر بفاصله کمی رود دیکر موسوم به آبچه در کمال عظمت جاری و در بارندگی مثل تپلی و کشش چون آتش تپج و شور است و تجارت از دو شهر است یکی خارج و یکی داخل و داخل بوسط فسنده که دار و محکم بنظر می آید و با وجود بروج مدور در کما که جای آلات و ادوات حرب بوده و خندق و دوار و دغ دشمن محبتی که باید نمیتواند که در حصار شهر داخل را در و از آن متقدر است و در بیرون باغات خوب و عمارات مرغوب که هم باین خوشن هوای و طراوت شده است .

- سلاطین قدیم آذربایجان که محسوف اند چنین بوده اند از اعظم سلاطین
- اول از دیوات که سیصد و چهل سال قبل از میلاد حضرت مسیح بوده است .
- دوم نیک پادشاه که صد و هشتاد و دو سال قبل از میلاد بوده .
- سیم متطیرات که هشتاد و دو سال قبل از میلاد بوده .
- چهارم دار پوشش که سی و شش سال پیش بوده .
- پنجم ارارات که سی و یک سال قبل از حضرت بوده .

بعد دو بیت و پنجاه سال در تصرف اشکانیان بوده و آنجا را پادشاه مخصوص بنوده تا اینکه اردوان آخر پادشاه اشکانیان در سنه ۲۲۶ دولت و بیت پیش از سلطنت پادشاه اشکانیان مخصوص آمد و چیزی گذشت که آنجا را خردگیر از اردشیر گرفت قدری هم از واقعه ظهور چنگیز خانیان نوشته که خود کتر در کرده ایم آهنگی بزرگ آشنائیت بعد از خرابی و قتل و غرق دست بدست سلطنتش در جزو ممالک اولادان آن سلسله بوده است .

پیر این بطوطه شرمی از مسافرت و سیاحت آذربایجان خود نگاشته است که از این قرار است .  
 باقلا و الدین محمد تبریز آمده بیرون دروازه معروف بنام منزل کردم و قبر خازانخان در این محل بود بر سر قبر او در حوض و زاده ایست کرده اند که آنجا جهت صادره وارد طعام است و غذا بیکه صرف میشود عبارت از نان و گوشت و برنج و روغن و طوطی کرده امیر علاء الدین مراد در این محل منزل داد که واقع است در میان نهرهای جاری و درختهای خرم و سبز رنگ و گیاه فردای آرزو از دروازه بعد از بازار خازانخان که بهترین بازار بود و در شهریم و از این بازار بازار مسکث و عین فروشان رفیق و مسجد جامع که وزیر طلبش معروف بیلان ساخته رضیم از میان مسجد نهر آب عبور میکند از نهر اشجار و اکورهای خوب کوناگون بود از تبریز چند آن توقف کرده بیرون آمدیم سلطنت کردمش کرده دست بدست تا بالوند میرزا بن یوسف پیکت و قتی که الوند میرزا بهر بار بکرا قادیانجا باقتضای امرای ترک ترا که پای بر سر بر حکمرانها



# در تحقیق سبیر

چون استقلالی نداشت رو با ذریابجان نمود میرزا محمد که از توجیه برادر اسلح یافت ناب مقاومت ندید و سلطانی شافت و الوه  
 میرزا تبریز را سفر ساخت و با سلطان مراد مسلح نمود در آنجا که لوای دولت شاه اسماعیل ظهور کرده و مالک مملکت آذربایجان  
 نیز گردیده غاصد سبیر بر که در تخت تصرف سلطنت صفویه بود و اول و ده جنگی عظیم که میان شاه اسماعیل با عثمان بنا گرفت جنگ با ذریاب  
 بود که میان شهر خوی بود و تبریز وجه این شد که چون سلطان سلیمان عثمان در شبه استقلال یافت ایلی نژاد شاه اسماعیل فرستاد  
 که بعضی از بلاد سابقا متعلق بدولت روم بوده و اکنون در تصرف قزلباش است با آنها باز گذارد با آاده جنگ باشد شاه اسماعیل  
 جوابهای سخت پاسخ گفته سلطان سلیمان با دولت هزار لکره چهار صد عراده توب روی سبیر فرستاد و چنین جرات و جاک  
 کمان نیز گرفت اگر اعرانی هم در پناه عثمان زنده باشد بلا شک ده برابر قوت قزلباش بود شجاعی و جلالت و جلالتی در آن  
 جنگ از شاه اسماعیل بطور رسیده که حیران شود مشغول در پیج ناپیچی و عده ای از اعدای دیده و کشیده شده باری شاه در حدود  
 همدان بود بعضی شبنم بر جناح استمال بر تبریز و از آنجا که هزار نفر برداشته رو بکمال در آن که آشته بعضی رسیدن در آن  
 صوای بدون کشت و در کشت صف جنگ آراست و مشغول قال شد رشاد که از این کشت کشته شده تازه رسیده آراست  
 در مقابل آن در بای تواج عکر تازه عتس عثمان بانوب و تو جانزه و سکر و خاک بر زده و طوق ساخته بطور رسید در پیج عصری از پیج  
 لشکری در پیج زمان و مکانی اتفاق بقاوه است ابرامورخی از عهده بیان آن مردانگی بیرون نخواهد آمد از جهت این اتفاق  
 که بجای افتاد و مردانگی و جلالت و رشادت این پادشاه توبه ثابت کرده و خشت و خواری عثمانیان خود نمایان است  
 مالفوج او غایب نام از سر در آن ابطال رجال رومی که کمال شهرت را در شجاعت و نهایت نام را بر شادت و تهور داشته  
 که بکنند روی آب نظیر و تصور نموده از شدت شهرت جنگ آوری شاه اسماعیل او هوس جنگ سلطان و مغایله با شاه اسماعیل را  
 بنامید اگر چه بچشم پوشش میرسد که انگیزه انگیزه مغایلی با سلطان با خطرناک خطر است انیکس عرصه سبیر نه جولا کشت  
 باری نشان و مکان و علامات شاه راجا باشد بدون تامل و در کشت بزم سر سردار و خداوند رزم و جنگ بطرف شاه تاخت  
 بعضی رسیدنش شاه چنان شیشیری بر گرد زده بود که نیمه اسفل آوری است با نامرکاب مانده و آب بهمان بیات او را با  
 بیان آرد و سپاه خودشان برده که با جنبه سردار و فریاد آتش بر آفرین از میان سپاه عثمان از سرباز و نوبی بلند  
 شده بودند و با همی از سران و سرداران و اهل جلالت با با کانه دست بیشتر طرف شاه و تو جانزه آاده و مستعد عثمان  
 حمله بردند و بغرب بیشتر زنجیرهای برادای توب و فرغانه و کاسل هم پیوسته و طوق و حصار بسته بودند قطع کرده سبیر  
 در پشت عرادهای توب بچگونه کردن زده بهار عدم فرستادند چون در آن روز آوری عثمانی متاثر ببلندی اتفاق افتاده بود  
 و کرد اندر بای لشکر را بگرد تو جانزه و نخبگان و سایر آلات حصار محکم سختی دور تا دور کشیده بودند بعد از مشاهده اخطاوت و  
 رشادت از شاه و لشکر ایران که فرساید سوار که از دنبال تاخت آورده بودند شکست توب کردند و لشکر خیل ایران را  
 متفرق ساخته دیاری هم کشند شاه اسماعیل از میان آوری عثمانی کبیر بطرف عراق را تاخت سلطان سلیمان خان  
 به تبریز آمد و چند روزی بیشتر مانده مراجعت کردند و بار بار این شهر بصره عثمان بنا در آمده و خارج شده از این مندر ای و  
 و فاختها هر شهری دیگر میبود آید نامش باقی نماند و بجای با خاک یکسان شد

فریدون کونید بسیار قوی بیکل و بلند بالا بوده زیاده در شش و روی علم طب و فلسفه و نجوم مابوی نسبت کند  
 و اهل دانش و فضل را بسیار گرامی داشتی خود نیز فرزانه و دانشمند و صاحب نامه آسان بوده و میان همیشه هم در  
 چند و اطرافت زیرا که خفاک و صفا کبان که هزار سال ملک داشته اند و بدست فریدون تمام و متعرض شدند و پس از همیشه  
 اولاد او متفرق شده در جنگها افتاده و در بلاد ما زندان بر آگنده گردیدند و بر حق پرده آگشته و هر یک بعضی بوده مثل  
 اشکان پرکاد و اشکان خیل کاد و اشکان اسپه کاد و اسپه کاد از فریدون بازده واسط بود و بزعم جمعی ذوالقرنین  
 اکبر فریدون بوده و در آثار بسیار نیز معلوم میشود که مغایره او را اسکندر بزرگ می گفته پارسا نیز اتفاق است که  
 چون ده تن در فارس ایران و توران مشاهده فریده و اسکندر او سبیر و ان آرد و سبیر با بیان بهرام کور

### در تحقیق نسب زالی

رستم زال جاسب بزرگ هر بارید فرادینی جاسب زالی الفقه طایفه انکار فرودن کرده اند لغت زردی ان فرخ است مثل  
 سایرین که هر یک از پادشاهان ایران یعنی بجز نام داشته اند که نام میگذارد چنانکه هنوز در کتب قدیم منوچهر فرزند فرزند  
 ازاده (خداداد و کاسوس و خسرو کی است که نام بختی گشتاب میرید اسپند بار روین بن اردشیر بن اسفندیار بن  
 چامی ازاده چو دراب شهر ازاده که نام جهان پهلوان سام سوار زال زرد و دستان رستم تهنن و پیل بن بهرام گورد  
 برتره جاسس سالار هوش پاسس بخاری اردوان امر اردشیر بجان ششاه شاپور بزرده (جکوی) برترن شاپور بزر  
 بهرام بن برترن شانه (بیکوکار) شاپور بن شاپور شاپور بجزود بهرام بن بهرام سگاشه نرسی بن بهرام بیکوکار (بشاه و صلی بن)  
 برترن نرسی گوید شاپور بن برترن و الاکتاف اردشیر بن برترن بیکوکار بهرام بن شاپور بیکوکار شاه تیر و گوید شاپور بزرده کار  
 بهرام بن شاپور گویشکار بزرگ درین بهرام سپاه دوست برترن بن کردمشیزانه فرزند بزرگ در مردانه جاسس بن فرزند  
 که نام خدادین فرزند بیکوکار او ششردان داد که برترن زکاد خسرو بزرگ ششردی بزرگ بیکوکار شهر بار به انجام و برترن  
 بشکده نوس را نام ششردان کف و نوس که تریش طوس است بنا کرده نوس سپر قور بوده که در دربار شاهان ایران کاس  
 و کعباده کعبه بر اسپهبدی داشته چنانکه در جنگ بکوس و سرداری نوس حکم فرموده پیاده از نام فرستاد نوس که نام  
 مستانم از بکوس و وی سرداری کرکس و نوزده بود و بخت طبع مشهور چنانکه در کتب کجاء س را بر رستم دستان قبری پیدا شد  
 و نوزده دست رستم کبر برده بود که شش زن او نیز به نوزده در کت دست رستم گرفته است برهوش برده و اجرای فرمان قضا بران  
 نماید و ششم و جانموده که این رستم دستان نای بخش و صاحب بر بیان در شش است چنانکه در این باب حکم فرموده یکی بایک بزرگ  
 از نخت پس آگاه شرم از زود به نخت که رستم که باشد که فرمان من کندیت و بعد از چنان من اگر شیخ بودی اکنون پیش من سرش  
 کندی چون نریختن بیکر شش برتره بردار کن و زود بنگاشی با من سخن ز گفتار او بگور اول بخت که بر وی بر رستم بد بگونه دست  
 شده نوزده کاسس چن حسین شده راست مانند شهر برین بفرود پس نوس را شهربار که در سپهر دوراننده بر کن بار شد نوس  
 دست نختن گرفت به دانه نوزده نختن جویان نخت که از پیش کاس بیرون برد بگراندان ششردی افون برد نوزده بکیت  
 بردت نوس و کتی زیل زبان یافت کوس زبالا کون اندام سپهر بر او کرد رستم قندی گذر نختن بر داشت بشهربار  
 که چنین دار آتش اندر کار بر کارت از یکدیگر برتره نوزده شهرباری نه اند خور است تواند جان خود ز من زنده  
 بکینه بر اول بگنده چشم آورم شاه کاس کیت حاد است باز درین نوس کیت زمین بنده و شش گاه من است  
 کین کرد و منفرد گاه من است لب نزه که تیغ خشان کنم بر آورد که بر سه افغان کنم سر نزه و کز با صند و دو باز اول  
 شهربار شند دلبران بشی مرا خاستند چنان کاه انرید استند سوی تخت شاهی کردم نگاه نختد اشتم رسم آیین و راه  
 اگر من بپرستی نای و نخت بودی نراین بزرگی و بخت هر چه گفتی شنیدی من است ز تو بگویم بیایم نخت نامم بین نخت  
 من کعباده چو کاس و نام چشمش جواد و کعباده دم نوزده کوه یاد روی من میان کرده نراین بزرگی خود و کام  
 که کوئی سخنا بدستان سام اگر من نرفتم باز ندران کردن بر آورده گزده کون که کندی دل و فرود بوسید که او در بیکر  
 خود اسپه بزرگ نخت اندام چشمش من گفت شهربار نخت نای بخش من شد دل نامداران همه که رستم شان بود و شان  
 دیگر اینکه هنگام شکر کشی توران و امواتیت و سرداری سپاه ایران حکم و سفارش کعبه و از راه کلات جرم نبایستی رفتن چه نرسود  
 بر او بگیزد که از دستش بران دیده بود در آنجا نخت است و سرکش و فرزند جوان بود با دانا به نختند و خادی شود و نخت بر او  
 پادشاه جبار نه و زود عهد از نخت سسری فرود امر شاه کرده اند از راه رفت و از دانه کلات جرم اردو را عبور داد و از آنجا  
 قطه کسان شاهزاده نماشای جو رسپه میگردند شاهزاده سسردار لشکر را حضور و فی اجماع باز خواست نموده که او را از ارباب  
 عبور از این بر دویم رسپه عبور از نخت سسری بجات و پرخاش و ادانت الفرض نای نخت بر باشد و جنگ بزرگی  
 در میان واقع گردید تا کار بجای رسید که ششرا از نام کشیده و فی اعظم و در تسلیم کردید و نختن چاک رنجه و رشتن عمر کعبه  
 داشتند نگاه به سردوست و با بود هم کلا شاهزاده جوان رسید تا کاران فرود برادر سلطان گشته و بدن نای بخش  
 بخون نختند شد و این جارت نخت عثم و غیر شاه بوشس گردیده چنانکه حکم از قول کعبه و فرموده ترا و منوچهر و شش نخت

# در تحقیق سبزه

ترا داد از زندگان امید و گزید بر نودی ناسرت بر اندیش کردی خدای عزت آنوقت شرفش داد و در زمان با کرد که هیچ  
خیال مراد است لطفی مالانش در نوازیخ منور است

کورش که در نوله حضرت مسیح رسول و تقدیرت حضرت مریم مبارکی و صفت حضرت عیسی و ستاده کوب این است  
کورش نام داد و در پوشش پادشاه فارس بوده و بعد از او پوشش تبر پادشاهی بابل باقی و حکم شده بود بیت المقدس را گرفت  
خراب کرده بود سبزه ای تقدیرت و بی اسرائیل را نامور باهنگام اینکار نمود از جمله اولی و طرف که از آنجا شریف باران  
آورده بودند چهارصد در بیت المقدس و ستاده و ایرای بنی اسرائیل را که در بابل بودند مرخص کرده ولی بیت المقدس  
در زمان و در پوشش ثانی صورت انعام یافت اگر جز این کورش دیگری باشد بعد از تحقیق معلوم شود

و تحت انصر که تحت انتری بوده و مغرب بیت المقدس و در بود بدین نام لند اول تحت انتری بزرگ ان پادشاهان معظم کلدانیون  
و امردی عادل داد و کرده بود دوم تحت انصر که مغرب بیت المقدس و ظالم و خونخوار و بیرحم بوده و دولت و جل و رسال فاصله داشته  
و آنکه زسی بوده از اسطخانیان که پدرش کوروز بوده یعنی اول بنی و آنکه بکر زسی نام نوده که هم زسی بن بسام بن بهرام بود که هنری از آخر  
کوفه از قران بر آورده و شهری آباد کرده چنانکه نوشته اند بنای رسته مغرب باشد است و مغرب بیت المقدس را نام پدر کوروز بوده مذکری  
ستبریز در فرهنگ انجمن آرا میفرماید که شهرهای معظم ابراست و بواسطه محاربات سپاه ابراهیم و عثمان و زلزله ای که بر او بران یافته  
محلات و قراد خوب دارد و مغرب را بسیار است و بسیار است خرابیها و آبادیها خود بی دیده است

از آبادگان بزرگ سبزه میباشند که در آباد نام نموده بوده که با آنجا کهنانش بوده  
چون فرید و ناجی است از توابع خوف و شمس الدین محمد جوینی در زیر عنوان که در نوازیخ معلوم است آنجا بوده و چون را چهار صد قریه است  
کاربان یکی از مشایخ مشهوره فارس بوده که بر فراز کوهی واقع کرده و در آنجا مشایخ و مشایخ آنجا ساخته بودند و آنش از آنجا طرف پسرده آن  
و بسیار تبرک و مقرر شده اند و قی عمرت صفارند نیز آن مشایخ کرده و قبرش شده از آن در گذشت

مشایخ در خراسان از نایبای همین بن است بدست در هنگام خروج حسن صباح از جلاول مشایخ که صادر بوده است  
اتهام عبور با کوفان از چون آنجا است پس از استیلا بر آن نمود تا پادشاهان او را فرستند تا که در حدود سلطنت آباد حصار و بروج  
با صافی دارد و در ایالت ترشیز است و از شهرهای معتبر ایران زمین است ولی کوچک و قریب کثیر که آنست و کثیری معروف در آنجا بود  
نزدیکی ترشیز است حکیم میفرماید یکی مشایخ سر و آورده از پشت به پیش در شهر کثرت عقیده حمد الله مستوی این است  
که سر و کثرت را با سب حکیم گاشته بر حال متوکل عباسی هنگام خلافتش که بنای عمارت حضرت را در سترین رای مشهور با قریه  
که داشت بطاهر بن عبدالقادر بن ظاهر و المبینین که در آنوقت حکمران خراسان بود فرما داد که آن درخت را قطع کرده و تاشا  
کلان و اصل را غده گرفته بر کرده و تاشا غنای هر ذرا بر شتران حل میدادند مانند جمعی از مجوس الی بنجاه هزار تومان نوبه نمود  
میدادند که درخت را قطع نمایند چه پیشنهاد امیر خلیفه قبول کرده قطع نمودند بقول تاریخ جهان غنای تاشا که از آن درخت هزار  
چهار صد و پنجاه سال گذشته بود و در این سال آخر متوکل خلیفه کرده بنا بر این قول و اینکه ارباب سبزه گاشته اند و ضبط است  
که چون آن درخت برار است که رسیدن غلامان غلبت و بر پایه پاره کرده بودند بیایست حل و نقل آن درخت قریب چهار سال طول  
کشیده باشد و چند بزرگی تاشا غنای اصلی در نادی مشهور و خندان استبغادی ندارد وقت افادان تاشا اصلی زیاد بکار برنا و مهارتند  
و بنای معلوم غنای فاشش رسیده تاشا غنای خرد آن که با بیشتر را در خور بودی بر هزار و سبزه شتر حل کردند و غنای حل آنجا  
قریب با صد هزار در هم شده بود از جمله اتفاقات تاریخی ترشیز فتح قلعه است بدست امیر تیمور کورکاسنی

بعد از اینکه علی بکت جوئی قریب به سلو بر سرتا تاشا نهاد امیر تیمور با شکری قهرار قهرار قلعه ترشیز برداخت حسن ترشیز حسین بود  
که نوال آن حصار بکت علی سندی بود که از جانب بکت خیاث الدین حراست آن قلعه را داشت و فوجی از سبزه بران نیز با او بودند  
و در آنجا سبزه سیردند و آنجا فوج خود بر و شجاعت و جلالت و مردی و مردانگی معروف و ممتاز بودند و از کمال تاشا  
دور از پیشی آن قلعه را از خارج سبزه او ان و اقسام آلات و ادوات حرب اینا ساخته بودند و تدارکات حفظ شون کرده آماده  
جبرل بودند و با اینکه خود خیاث الدین در زمره مطیعان سبزه تیمور شکست شده و در موبک ایشان حاضر بود اینها که تاشا بودند

### در تحقیق ریشتر

راه اطلاعات می پیوندد میر تقی میر از جناب الدین نوال کرد که ایجابت از پا کران نوشتند حال که خود در جری که تا بحال مانده اینان چرا  
 راه طبیان سپردند جناب الدین گفت علی ندارد بفرمدهم غسل و قله تیر و خود شش بر دروازه صهار آمده چنانکه پیش از اینست  
 بخود از مناجات ایا کردند و بند پرستند لکن میر تقی میر فرمان داده راهها را بریده و خندق را از آب تنی نموده بقیان متقابل مشغول شدند  
 و اسناد آن را بر تنبیهها نصب نمودند و سپهر آن چند روز کوششهای مردانه کردند تا آثار خطر لاج و بزخم سنگ عراده و مینق  
 بایره و برج همه در هم شکستند بیا از اعلاست بخود فوراً هر گشت لاجرم دست به امان تصریح و زاری زدند اما میر تقی میر از جرایم  
 ایشان در گذشت و مصورین از قله پروان آمدند چون رشادت و جلالت سید بان مشهور و معروف بود امر شد با اکرام  
 و انعام و صفت و احسان مجموع را با کوچ و بنه روانه دیار بکرو ما و راه انهر کرده که بجا حفظ فلاح و حدود ترکستان قیام نمایند .

فرسنگ انجن آرا میرزایه .  
 ریشتر نام شهر مشهور است از بلاد خراسان مشتمل بر دمانت و قری و قصبات و پای تخت آرا سلطانی می گفتند طرف شرق آن  
 ارض اندلس و مشهد مطهر مقدس خوب است آن ولایت تربت حیدریه و سمت جنوب آن ولایت تبس کبک و غرب آن طبرستان و ولایت  
 سبزوار و شمالش ولایت قباور و شهر ریشتر واقع است در اواسط شهرهای معروف خراسان و اتفاقاً قریب و بعد آن نسبت  
 باین شهرهای معظم تقریباً مساویست و قنوه و سیاه جاریه و دانات بسیار دارد و خج خوش آب و هواست میوه جانش بسیار  
 لطیف و خوبست و یعنی بادشان ایران آنجا کشتکاه داشته اند و کشتاب در آنجا بزرگت طاقت نمود و سر و کوشش می را در آنجا  
 کشته بود و عقیده بر این است که این کشتاب بن لهراسب بوده .

سپاه محقق است که تا مدتی بعد از ظهور اسلام بیاری از فضلی ممالک آسیایهین مذمب صابین که ذکر آن شده است داشته اند  
 گویند در قرن سیم هجری کتابی استخوان بر قاعده کاشف از رسوم و قوانین شریعت ایشان تالیف شده حال آن کتاب مغفوف است  
 و بیع قیمت کسی که در آنظم شریعت با قوانین نجوم پیونده شده باشد و در ممالک آسیایهین تمام دارد و در ایران و در هندوستان  
 کسی نیست که فضلی داشته باشد و از نجوم بهره باشد مخصوصاً کتابهای کتاب ابن علم راقبه پیش از اظلم است و بعضی که صاف  
 و سببان در باب مذمب اما در ایران مشتمل از طووزند و شت بنویسند یا باید راجع باشد بزبان قبل از هوشنگ و رسوم سوره و نظمها  
 ملسد پیدا و بان که پیش از او بیکند و هوشنگ ایشان را بر انداخت و با اینکه از رسوم و قواعد عابتن با خود باشد چنانچه اگر  
 عطیسه در خوردن گوشت حیوانات داشته اند و هنوز شریعتین طبقات دهند و سنان رعایت میکنند و اول کسیکه حرکت این عمل  
 شد ضحاک بود که تا هنوز نامش سیدی ذکر میشود و پیش عرض شد که تخریض حاک مراد از ایشان است باینکه ایران در تصرف  
 سلاطین بابل و شام بوده است و احتمال دارد با تخریض کوست تبدیل شریعت بر شده و نورضین زودت هم بر آنند که ایجاد زودت  
 نیز با کلفتی و خوراک بچوان با نای رسد هم بر نموده و خود ناده و نورضین فرنگستان مفضل میان کیش زودت را نموده اند مختصر  
 این است که از خواب زمین و قناده و هوشنگ زودت حاصل بود ولایت داد و خواب بزرگی او و از معراج زودت  
 با سنان و گرفتن زند و اوستا و آتش مقدس از بر فرد و همچنین از سفر او بدو رخ و بدن اهریمن و خلاص کردن مردی که قدری  
 میگوئی در او یافت شد و تندید کردنش شیطان را و که لکت از عزت گرفتن داشت در کوه الیز و عبادت کردنش در عار  
 عین که مقهور بصورت مشتمل خاصه و فضول و اجرام سماوی و غیر اینست که بجهت دین خویش ظاهر ساخت که زودت از همه آن  
 بود که آتش مقدس را هدست کرده میفرمود تا نظر کرد حست بر بدن او زودت و شفا دادن آب کشتاب را که چهار بار پیش  
 بشکر فرود آمد بودین قدر کافی است و مسائی ندیش این بود که خداوند قدیم است چون نان و مکان او را بدایتی و هنگام  
 نیت و گفت و چیز اصل بر چیز است بکن و بد را فو افعال بقند دیگر است و از افعال این دو ترکیب خیر و شر در جمیع  
 موجودات ساریست و ریشتر مکان هر زودت بجا نیت خاصه و فضول دینی نوع ایشان پر دانند و کلای اهریمن بخواب کوشند  
 و جمیع سیر هر زودت بزرگ ابدی و سرمدیت و نور صمد بجنایات و طاعت قائم بپاوند ریشتران نور خداوند بر او در ریشتر  
 میدانند و شمس را نور الاله نشاند و در محابده شمس مقدس را نماز زودت و بد و شمس گویند بعضی انوار انزوی بر همه زمین  
 می رسد و از غلظت انعام مییابد زودت بردان گفت بهمن بن سپرده بکننداری گیند که سفند و کله های او را نیز برداری

کعبه

گفته پیغام مراد شاه گت سب برسان کجود آتش باران بودم نبراهمی نامو بران و سپهر بران و دستور ان آمارا کنداری کنند  
و آب و خاک و آتش افشانند در هر شهری آتش نه بنا کنند و با خرام آن عید کنند شهر پور کت ملخور از انجوی تا تیغ و خمر و غیره  
و کز خود را در برمال صفت نمایند و را مد او و غار اعما و بکنند افتد از کت زمین را از خون و ناپاکی و مردار نگاه دارند و بهترین  
پادشاهان کسی است زمین از وی آباد کرد و خورداد گفت ای زردشت تو بسیارم آبهای روان و آبشارده و آسای رود که از  
دور و از جبال آسند و آبهای باران و چشمه مارا مرداد کت مردار انجوی تاریک و میوه های زمین را از جای بکنند که انانرا  
مردم و چهار پان است و ابرایان سابق قبل از ظهور زده است هم آتش را چون سب بر خا صر محترم بداشتند خرابی که اشکده  
نداشتند و پرستش میکردند یکی از غیرات بزرگ که زده است در کیش ابرسان نو و قبیل آقاب بوده و فن ایوات پیرو دو کوش  
موتوخ میگوید ابرایان سابق مردگان خود را در خاک میسکوندند لکن جبر را از قبر میسکندارند تا اینکه گوشت تراکان و مردگان  
میخوردند و اکنون رسم زردشتیان این است که مردگان خود را در بالای قبرستان در برابر آقاب گذارند هر جا که قبرستان است که آباد است  
و آدمی نمی بیند چون گوشت جبر را مردگان خوردند یا آنچه بود آقاب گوشت جبر بخت استخوانها را بر خلاف سابق که هر کس را  
در قبری بدگانه میگذاشتند در جای که وسط قبرستان بجهت عموم طاعت گنده اند میریزند الفقه مشهور است که زردشت را در مسلم  
تخم بدست طولا بود و این مسلم از او پیرو آتش رسید پس از مرگ او مردم مختلف شدند مذاهب هزار رسید که مذاهب سانی  
و مزدکن از آن قبیل است و در عهد سلطنت اردشیر ایگان سرسلطه ساسانیان دو باره کیش قدیم زردشتیان قوت یافت  
و جابر قول صاحب دستان کبوتر اول پادشاه از سلطه پنجم سلاطین ایران است و بقیده زردشتیان او اول شخص عالم است  
موزین اسلام چون نابت تاریخ بود بکنند او را از نسل نوح دانند و اول پادشاه ایران گویند و موزین که با صدر اسلام حاکم  
بوده اند نوشته اند اعراب بعد از پیروزان و از و کجای کرده هر چیز که حساب تقویت قد و علم و صنعت و آبادانی مملکت دانستند  
عرضه دار و هلاک ساختند شهرهای مملکت را با خاک یکسان ساختند و انگه های عظیم آتش سوخته شد و مؤبد همیشه موافق امور  
و مباشرتات مبارکه بسیار بودند از تاریخ گذارند و کت فضیلت اعم از اینکه علوم مطلقا با تاریخ با کت شریف با کت  
که اکنون کت در تصرف ایشان بود در عرض تلف در آورند از حال کت یونان و روم میتوان قیاس کرد که کت مملکتی مملکتی  
ایران چه قدر از آن طوفان باسفی خواهد بود و فریب چار صد سال که شد کسی صحیح تاریخ گذشتهگان بزدخت اول جلدی که  
در این باب شد عهد سلاطین ساسانی بود موزین را در این باب اختلاف است بعضی نسبت بمضور ثانی میدهند و مره گویند که تاریخ  
شاعر مشرق و کت شاهنامه را در عصر بهمن که کشین این سلسله است نموده بود جای گوید و مستقی معا صراحت ساسانی بوده که  
چهارم پادشاه این طبقه است و احتمال صدق این قول بیشتر است در هر صورت چون امرای ساسانی خود را از نسل بهرام جوین  
میدانستند خواستند جمیع اخبار اطلاق خویش بر دانه نامی از ایشان بر صنوبر روزگار باقی گذارند در تاریخ مقدس مذکور است  
که اعمال و احوال پادشاهان ایران در کت بافت و ضبط بود که تاریخ ایران نیامیدند موزین اسلام گویند چون افرای متفرق  
این کتاب در نزد مؤبد مؤبدان پاری یافت شده و بعضی شاعر جمع کرده و مندرجان یافت که از کبوتر تاریخ تا بزرگ مملکت  
چون هزار بیت برشته نظم کشید و شش جانش برین یکی از غلامان خویش منقطع شد پس از آن حکیم فردوسی موسی در عهد سلطان  
محمود غزنوی مباشرت امر کت اگر چه مطالب شاعری بسیار دارد تقریبا جمیع اخبار که در تاریخ قدیم ایران و توران  
و کت آسیا یافت میشود در آن مندرج است و نسخه کت شاهنامه از آن نوشته شده بزبان پارسی قدیم بوده و بقدری در زبان  
فارسی و الفاظ پهلوی دارد که بدون رجوع بقه فیه دهنی شود معلوم است که نسخه باقی اعتسلا از زبان رفته است و آنچه هم  
حفظ شد در حشرانه سلاطین غزنوی و رفته خوبان که غزنین با دهنب و نامراج رفت بجای از دست رفت چون در تاریخ یونانی  
از سلسله پیدایان جزیری بنت و بنابر این اخبارات شاهنامه از این طایفه قابل توجه و لایق اهتمام در تاریخ کبوتر  
جز این که مردم را از حالت جهالت باز آورده و بعضی ضایع اعدا کرده و آموخته چیز دیگری نیست بهوشنگ تغییر مذاهب  
مردم داده و حکیم فردوسی بر آتش برستی را بوی نسبت میدهد و پسرش همورش متقل با سوره و دیوان در کت بود و موزین  
از دست ایام سلطنت از کبوتر نامشید را اختلاف اخبار و بدت سلطنت مجسمه فردوسی با فانه مخلوط شده و واقعان عهد

### در تحقیق بر سبب

عده ای است که قیامت و بدلات بزرگ زوی داده و متفق علیه است که جمشید خلق را بجا بخشش کرد و در تاریخ جبری نیز مسطور است که جمشید مردم را بجا بخشش کرد اول علای دین و اصحاب و دانش دوم سپاهیان و وزیران و سوم تجار و ارباب صنایع چهارم دارین و مزدوران ولی این یکی از بزرگ کارهای است که جمشید نسبت به بندگانش نمود و اسلحه و آلات حرب اختراع کرد کشتیها ساخت و بزراعت و بزرگری مردم را لغت ساخت علم نجوم آموخت شراب و ابریشم از تمدنات وی است در عصر خود موسیقی را استوار کرد و مشایخ ساخت تا از شدت کالالت خویش مغرور و از باده خود پرستی مخمور گشت و خود را خدا خواند و شدت عجب سبب قنط لکت و دولت شده که قحاک لشکر ایران کشیده متوجه شد دست نهدی و ظلم مردمیکه سالها دست پروردان در خانه بودند دراز کرده فکر آب آب و خراب ساخت و بطور وضوح از تاریخ جمشید برمی آید که آنچه از نذرتی و زینت است در اختراع صنایع و سایر امور پنج برده و بتدریج بر مدارج دولت و اقبال ارتقا یافته پس سبب مبعاسباب در لوه لقب و زنده افتاده و حکم سوره فاطمه نبوت شکار دشمن خارجی گردیده و ضحاک را کونید از نسلش دادند شام بوده و این شداد کویا همان بن صدای است که در تورتیه ذکر شده که یکی از سلاطین مشهور شامات بوده و معین است که بزیر سال سلطنت ضحاک همان مدت زمانه است که دولت ایران تابع سلطنت شام بود و بنا بر قول مؤرخین بونان حکومت سلاطین شام هم در ایران لغت تا همان قدر است یعنی از هشتصد تا هفتصد سال و بعضی از معطل بنامای سبکوی ایران از آن نسبت تا بنامید بند خانه سیر اسپس بلکه باین و فریدون همان ابراش است که بونان بگویند که چون از سر و ما پس که از آن پادشاه بود کسی حساب بیکرفت از باس از اهل مدیا که همان در بدسرد باشد طور نموده بنسوار ابرف آورد و سلطنت شامان و ضحاک کسان را بر انداخت ایران باین کونید فریدون او را در در ششم گرفت و همان فیو اتم است و خروج کاوه و رستم از آن او فریدون را و پست باره لوای سلطنت کردنش و تا فرمای دراز بچشم احترام بلکه با عتقاد در آن کر بسین و درفش کاویان بودنش واضح و دلالت میکند بر کبریت و عظم خدمت او و بزرگانه و یاد کاری آن این علم را بر پای داشته و افتادن درفش کاویان بکشت عا که اسلام در سده هجرت و بردن بزرگ عمر بر مانع است فاطم و حنی که روشن و دلیل کاویان که انکار و کشت را در آن مجال غبت و از هر مطلب تاریخی صحیح زود واضح زینت است آنگونه تراعی که باین پسران فریدون واقع شد سبب صنف و هرج و مرج هکلیت گردید و نیز سبب جنگی که با تورانیان واقع شد صورت از یاد پذیرفت و پس از محاربتی طویله آخر ایران بخیر تورانیان درآمد و مدت دوازده سال در تصرف ایشان بود و اگر چه در شاهنامه تاریخ رسم و فغانها با آن نه آئینه لکن مشتمل است بر ضابطی چند که در آن کشت نیست و این نسبت طفا عن سلف و پدر بر پدر از امرای سبستان بودا و ارتباط فرجی با فغانان سلطنت ایران و کابلستان داشته اند و اگر چه لقب پادشاهی نداشته اند ولی از زمان منوچهر تا کیقباد هجرت بکراته سلطنت بزرگ و امارت سپاه ایران بر همگان برتری داشته اند کیقباد سر سلسله کیانیان است و همان با دیو کس است که بونان باین کونید پیرو دوشس کوی پدوی بجهت عقل و صلاح نفس مشهور بود چون صفی بجال هکلیت راه یافت و امر خود سری آغاز نهادند مجلسی منعقد نموده تا دامانور کشت وقت مشورت کنند پس طر فزاران کیقباد گفتند که برین قسم بر قرار نماند بهتر این است که پادشاهی اختیار کنیم تا امور هکلیت منظم گردد و ما نیز برین خوف مدخلت بر سر مثال معموله خویش رویم و شایسته این امر کسی جز دیو کس نیست و با اتفاق او را پادشاهی برداشتند پیرو دوشس بگویند کیقباد پسر فرادرت نام بگذاشتند ایران کرد و حکم دوشس زکری از او کرده و کهن است چون پادشاهی کیقباد را صد و بیست سال پوشند مدت پادشاهی پیرو پسر با هم بوده باشد و صاحب عجم التواریخ میگوید کیقباد دوشس را که حکم پسر کیقباد پوشند پسر فرادرت پسر زاده اوست و فرادرت و فراتقریباً یکی است که پیرو دوشس با کدازرس با آبا جسن گفته است چرا که حکم فرادوشس میگوید در وقتیکه حرب با بن لشکر کاوشن و از نذرانیان فایم بود یکبار که کاوشس و لشکر بایش کور شده اسیر شدند و از این قضیه یکی از سکره خرد داده بود ظاهر است که کوشه است که تا پس از آن خرد داده بود باری رسم آنها را خلاص کرد و آن لشکر عظیم را بکشت و از نذرانرا تسخیر نموده و مدد هکلیت را نار و و جالیس و ست داد و اخول پیرو دوشس و باب سبب کدازرس موافقت کلی دارد و جنگ با او در آن همان محاصره فیوات که بونان باین ذکر می کنند که بجهت

# در تحقیق منشی

خبرها که سبب این لنگر توران جنگ از هر طرف متوجه میماند و فراوانت اینها بس (افراسیاب) با دختر پادشاه رسید با که هر دو  
 نقل میگفت با قول حکیم هاب از دو تاج کاوشش با دختر پادشاه ناموران موافقت دارد و گفته میرد ادوسس گوید اسنیاجس (دوست)  
 پادشاه میدیاست و دخترش در جای یکی از امرای این کبکس نام بود اسنیاجس بجهت خواجگه دیده بود و هفتاد سس این بود که از نسل  
 خود سس یکی اورا از سلطنت منع خواهد کرد بنا بر این خواست سروس را قبل آورد و با توجیه قتل را بهر پاک (پران) وزیر خود  
 سپرده شد تا بداند او را از غیبت هاری سازد و وزیر سر اسنیاجس سپرده بکشش نیز امر فرمود ولی چون جوان  
 نگردد گنجد دلش برفت و با کج شوهر از آن عمل یزدانت و بنیاد عال قتل برداشتند و هنگام تربیتی سی بیخ نمودند  
 پس از چند سال افراسیاب از این کیفیت استخرا یافت اگر چه در حد قتل منسیره خود بر نیاید ولی سپر وزیر اسنیاجس  
 بهر عرصه تلف ساخت کجند و سپر هس با یران رفت هر پاک وزیر اسنیاجس سب قتل سپر کرد اد اسنیاجس بر میان بست و  
 خواست او را از پادشاهی منع کرده غیره ادرا بر جاشش نشاند همی از جهان ملک را با خود یار ساخت خبر سروس فرستاد که  
 کجند باشد وی هم بر اینا زار بگشته و روی بهر ان نهاد که آنوقت اکتانان بنامند از قضا اسنیاجس (افراسیاب) پادشاه بد  
 جان و وزیر اسر در لشکر نموده مجاریه سروس (کجند) فرستاده هنوز لنگر سروس نمودار شده که سیاه باد و هسارشان  
 بوی بوستند و آبنا به شنی بای تخت و اتصال دولت بر یادست داد یکی از مورخین یونان اسنیاجس را اسیدان نوشته  
 نیز زلفن یکی از مورخین گرگت گوید سروس (کجند و پیر کبیس (کادوس) یکی از امرای ایران و مادرشندان دختر افراسیاب  
 پادشاه بد با بوده و هنوز جوان بود که لشکر بدو خالوی خود سبا کداس ثانی آورد و قتی که پادشاه آسیری جنگ داشت  
 و قواعت بزرگ سروس در حد خالوی او واقع شد که سس دختر خود را با داد و هم او را جانین دو لجه خود ساخت  
 لوشیان یکی از اعظم و مورخین مشهور گوید بر بعضی از ملها که بجهت نین عدد و عید با نصب کرده بودند نوشته بود که سروس  
 در حد سالکی چون فرط اول و نندی و ظلم سپر خویش را بشینه اند وی عینم بوی روی نموده در گنهشت در توره شریف است  
 گوید در حد وی از قید سسر خلاصی یافته بسیاری از جزایاتی که در فراییت المقدس (اورشلیم) بمختصر باراج برده بود  
 باز بجای خود آوردند و امر فرمود تا خانه مقدس را دوباره بنا کنند و در تاریخ مقدس این پادشاه را در همه جا بگفت و صلاح  
 و بزرگی و سلطت ملک نام برده دستوده و بنا بر گفته میرد ادوسس دیگران سیاوش پیر ککادوس تربیت شده و سس بود  
 پاری سیاوش سب حلهای در بار ایران مجور شده با فراسیاب پناه برده و دختر افراسیاب را بزنا گرفت و هم از دست او  
 گشته شد پیری از وی مانده کجند و نام افراسیاب از ترس انتقام پدر خواست او را بگند پران و به که نامور کشش قتل شد بنا  
 او را اسنیاجس سپرده و ستار سس تربیت او کرد پس اطلاع افراسیاب بر جات قتل بر او بد بواسطی نمودند کجند و حقه  
 بهر بوسبند بر اینا خود شتافت هم در جیات کجاس صاحب تخت و تاج گردیده اول کارش رزم با جد اداری خود بود و در  
 لشکر ختم هم پران و دیگر بگه سعادت وی جانش از خطر هلاک رسیده بود وی بزرگت باقی بقتل رسید و قتل وی مقدمه  
 قتل افراسیاب شده و مکتش مشرف کجند و آمد و او بعد از این فتح و قواعت بزرگ دیگر از جهان رفت و اختلافی در احوال  
 سایر مورخین و حکیم فردوسی چندان نیست جز اینکه ابامی و گفته دولت با آسیری و دیبا و مصر شات در دم و ابر  
 و توران که عرصه آورد گاه منور شده به تبدیل باقیه و اکتانان (همان) بای تخت افراسیاب و پادشاه اندر با بفرستاد  
 توران عوض شده و این اختلاف ثانی اتفاق فرمای مطالب تاریخی نیست و بگله حکیم فردوسی گوید لهر اسب سس  
 کجند صاحب سر بگت و تمام امرای ایران رضا بلبشش ندانند مکن شامل اخلاف او طلب خوب خانه سس نموده  
 و قد ایشان را در رتبه اطاعت آورد و پسر شوهرش اسند پیر لشکر با گت یونان کشیده و او همیشه سرداری سپاه داشت  
 و از جلا کارای بزرگش یکی جنگ بر دم بود و لشکری قوی یونان برد و وی گشته شد پس از گشته سب پسر او که  
 بجهن دراز دستانت صاحب خمر شده چنین است که رستم که با عن بدانت سبتان و سپهاری کل لشکر ابراز داشت  
 و در کمال اقتدار تربیت و نهایت شجاعت و دانای و حکومت بگله بجهت کثرت افارت و متعلقان و پسرش نیز در شاست  
 و خود بریده و دهان و بیت اخضیه سخنان ایران بودند رستم در جنگ اسند پیر اگت و پسرش رگت و تربیت کرده

## در مختصر تاریخ

بواسطه او بر تخت پادشاهی برآمد پس از آن بر سرستم چریده اول سبب قتل او را فراهم آورد بعد از قتل وی لشکر  
ملکات موروثی او کشیده آنجا را مستقر و بهیانه اتمام خون پدر خانواده او را هلاک ساخت وی پادشاهی بخت بیست  
و بزرگ منش بود در طرف غربا فتوحات بزرگ نمود در حق ملت بود عنایات پادشاهانه مبذول داشت در مملکت قواعد بسکو  
وضع نمود امور را نظم و نسقی بجای داد و سبب رعایت این پادشاه بود که یکی از خویشاوندان او از سلسله نبود بود  
و همان استر برادرزاده مردغای بوده که محبت او و خدمات عمومی او مردغای سبب عنایت پادشاه در حق بود شده و  
حایت ایشان فرمود و غیر استر مردغای که در وسط همدمان است دلیل بر صحت مطلب بکنند و بعد دختر وزن او ملکه ایران  
همای بود که پس از ۳۲ سالگی خود را با ساول راج بختید چون اردشیر بر دین دختر از وی بداراب بستن بود ولی تولد  
میرا پوشیده داشت امر کرد نظر بکشید فقیر الهی وی سالم ماند تا اینکه یکی از امرای معتبر لشکر کشت چون مادر بر استناعت  
ترک تیج کرده پادشاهی با او گذشت و داراب ثانی همان وارث سوس کوردان است که یونانیان می دانستند که یونانیان در  
عهد او بدست اسکندر افتاده و اغلب مطالب تاریخی دیگران با حکم و موزین دیگر مطابق است مثل لشکر کشیدن اسکندر را بران  
و که بختن و کشنده شدن دارا و مردت اسکندر در باره او و اثری که این حرکت قتل در خاطر دشمن کرد که در شرف موت بودند و بکنند  
و ایرانیان مستجمع جمیع فضایل و منبع هر صفات بزرگ دانند و اقتدار و تجمل زیاده از اغلب سلاطین روی زمین داشته یونانیان  
نامش زینت ده پیرایانه قدرش عالم تمام پیرایان دانند و مانند بعد از فوت اسکندر هر ج و مرج در ایران واقع شده و  
تا مدت دراز تاریخ این مملکت از میان رفت و ذکر می از خلفای اسکندر در کتب ایران ثبت و تویب با چند سال که در طایفه  
اند از ساسانیان که با ساسانیان معروف اند در ایران حکومت کرده اند کمتر از سبب ذکر شده مخصوصا موزین عرب تصریح کرده اند  
که همیشه پادشاه از پیشه اول ساسانیان که ده بیست و هفتاد سال بر پایاستوار بوده اند و یازده نفر از طایفه ثانی ۲۷۱  
سال سلطنت داشته اند از گفته حکیم فردوسی که فقط بسیار اسامی قناعت کرده معلوم میشود و سندی تاریخی در دست نبوده  
وی میگوید ایران تا ۳۰۰ سال که هرج و مرج و درخت حکومت ملوک طوائف بود که تمام با هم جنگ و جدال داشتند و  
باید حکومتشان چنان تزلزل و با ثبات بود چون بنی سلطان بعد از آن قصه اردشیر سر سلسله پادشاهان ساسانی را میگوید  
از جمله آثارهای منظمی که در عظیم در خاطر با یکدیگر از برای سراسر ای سلطنتی ایران است وقتی که آن خیال میکند که عمارت  
که در بنای آن چندین نامی حکمتی خالص و ضایع عالمی در زمین آن صرف شده است امروزه تنها خراب و بیصاحب افتاده بلکه  
بان و معمار و عمارت آن معلوم نیست بلکه زبایک امانا آن بان نهم بس کرده اند سر و کت و در ایران ازین گونه عمارات و عمارات  
و آثار بسیار است که در ایران افتاده خرابی استخر فارس از بزرگترین خرابه مانده است که در روی زمین مانده است و بهترین و  
بزرگترین دلیل و آثار عظمت ایران است و از آنچه از این بنای رفیع دیده میشود عنوان گفت که برابری بل بهتری و برتر است  
با بهترین عمارات یونان و روم میگردد است تمام اقصای تعداد محاسن آنرا که معنی ندارد شسته پیش عرض کرده ام معاد  
سپهر من و صنعتگران و دانشمندان در این باب اخبار مذاقت خویش نموده اند و ایرانیان نسبت آن بنا را همیشه میدهند و آنرا  
تخت همیشه خوانند گویند جان دختر اردشیر بر عمارت آن افزوده و تحکیم خویش ساخت و اسکندر خراب کرده و شهر استخر که  
قریب بآفت مانده پس از خرابی آن بنا بر پای ماند و از معتمدین موزین نقل است که سکه آتش سنجین فاختن مملکت اینا داشته اند  
و فرسای عدیده بعد از آنکه ایران بخت اعراب افتاد امالی آندبار بر بخت و تنور خود باقی بودند خاک که کو پادشاه آن آثار سبب  
و بختی میشد تنها برای استخر بلکه سلع کوهی که سرای مزبور در پای آن واقع است و بسیاری از کوههای دور حواله فرین است  
از آثاری که عنوان نمیشد که ایرانیان را عادت بوده که صورتها پیله در سومات مملکت امور تاریخی را توسط صورت و آثار  
بر صورت روزگار بنگاشتنند و بسیاری از صورتها در استخر در حالت پرستش آتش نموده اند در نزدیکی شهر شاپور در  
هشتاد میلی جانتی غربا بیشتر از تحکیم شاپور اول بوده صورت این پادشاه را بر کوهی نقش کرده همیشه که امپراطور روم در  
اسیر گرفته و فرمای روم طلب استخلاص قیصر در حال عزافت و انبساط در خدمت او ایستاده اند و در مقابل آن مجلسی است  
که در آن صورت پادشاهی است که با یاس سلطنت در میان جمعی نشسته و یکی از آن اشخاص دو سر بریده نظر پادشاه مهربان



# در تحقیر شمشیر

و همچنین بنای شهر شوشتر را بنیاد بناپور میدهند و این شهر دافع است در گذاره کارون سی میل بجانب شوش در پای تخت قدیم شوش  
 که با سواخا میدنوش پور اسرای روم را به خاک کردن آن شهر بکار داشت و بر چکه و الیرین در آن حبس بوده بسیارین مسلمانان  
 و یکی دیگر از آثار عظیمه بادکار پور ایشان بنیاد است که در نزدیکی آن شهر بوده کارون بسند شده چند پر کرده اندن آب بر زمین و این  
 از سنگهای تراشیده ساخته شده که تا بکثرت هم در این هم وصل شده عرضش میت با و طولش هزار و دوست پا که با جمع این بند  
 یکبارچه شده و در میان آن دو چشمه کوچک ساخته اند که قدری آب بفرار ساقش برود این بند خیلی قابل اقتناست چرا که از آثار مسلم  
 قدیم ایران همین یکت بنا بر پاست و همانند و تا بهستور گانه سابق صوای در فوول را بسند و فرم دارد شوشتر اگر چه پست  
 قدیم باغ میت و تا هنوز در الملک برکت است در پای کوهی دافع در دو کارون از پیش آن میکند و در پی برای آمد و شد کباره  
 دیگر در در میان بسند اند یکت طاق پیش از ۸۰۰ پا ارتفاع در ۳۶ میل شوشتر فرا بهای شوش قدیم یافت میشود که حیانه  
 در فوول و کت ره بشره رود و اسوا فاده که دوازده قسمت سافت دارد و مثل فرا بهای بابل همه بنای بزرگ است که از  
 اجر و سفال ساخته شده کتیر صاحب در کتاب جزایای ایران نوشته در آنصفحات بنده پیرج بابل چندین قدم که بابل و سفال  
 ساخته اند در پای یکی از آن بسته فبر و انبال سپهر است و آن بنای کوچکی است که جسی در او پیش در آن سنگی دارند جایکه جایگزین  
 سرالای پادشاهان بر پا بوده اکنون هر قسم جانوران وحشی را مقام است چند قطعه سنگ مرمر بزرگ در آن فرا بهای افاده  
 که روی آنها نقوش و خطوط مصریت چون این قسم آثار در جای دیگر ایران یافت نشود معلوم میشود سلیمان سوسا که فتح  
 مصر نموده اند چه علامت فتح از آن ملک آورده اند و در جهان سمت ایران طرف عراق که شامل سبتیر ممالک است با سبت  
 قصور خسرو بر وزیر در آن واقع است بعضی از آثار یافت میشود که نه تنها بر قصور خسرو بلکه بر استخر فارس بر جهان کلی دارد و در طاق  
 بنان شش میل کرمانشاهان صوری چند نقش شده خان هستاندانه و کامل فستخنده اند مثل این همانند که صنعتگران یونان  
 و روم با بر پادشاهان ایران اینکار را بجا بیاورد رسانیده اند تا بر و بسند تر و خوش آیندترین طاقها که در کوه طاق سبتان  
 بریده اند طاقی است که ۶۰ پا ارتفاع و ۲۰ عمق و ۲۳ عرض است بالای گان طاق در وسط صورت هلال است و در  
 طرفین یکی که بدستی عندی با تاجی و در دستنی جامی دارد و صورت طرف رهن تمام و طرف چپ تمام است و بر دست  
 و بازو و باقی سبت در قصر فارس شمال مغربی است از مردی تمام سلاح که بر کبسی سوار است و در صورت دیگر بالای است  
 که محو شده در سمت راست زنا است نای در دست راست دارد و سبت دیگر مردی که در میان هستانده است دست دراز کرده  
 چنانکه کوباناج را با و سبت دهد و در دست دیگر جامی دارد مثل اینکه بخواهد شراب کسی بدهد و بر بالای سبت تصویر یک در میان است  
 صورت هلال است و در دست راست طاقه بشارت صورتی که در دست چپ که در دست چپ شمشیری راست که نوک  
 آن از زمین نهاده میان دو پا خود نگاه داشته و نشان سمت چپ جانه بلند دارد و معلوم نیست در دست چپ چه دارد و در پیش  
 طوبی دارد و خودی بر سر اوست و بالای گره است و اطراف این غار از تعداد بر فرد بر است که طرف صورت نگار  
 که از است در کنار رودی بعضی شکارچان در کشتی کوچک اند و بعضی سوار فیل و در طرف مقابل همان صورت نقش کرده اند و بر  
 اسب و فیل عقب آهوازنده سبیل و ریاس از هلمای سپلوی دان فرانسه بعضی از آن خطوط را ترجمه کرده است و صورت  
 شاپور ذوالاکتاف و پسرش بهرام را در آنکوه نقش کرده اند ترجمه این است

و این صورت بنده فدای شاپور عزیز شاه ایران و ایران است از سلسله آسمان پسر بنده فدای هر فرد عزیز شاه ایران  
 و ایران از سلسله آسمان پسر بزرگ شاهان فیروز شاه ایران و ایران است و اینک بهرام را در اهرام  
 نوشته مع الحقه در طرف دیگر صورت دو پادشاه است دست در یکت طاق دارند و بزرگت نفرد می که بر روی در افاده و  
 هستانده اند و صورت شمال نزدیکت بر جانب دیگر ایشان هستانده که پایش بر سنانده است و بر سرش تاجی از نور  
 دکت میت که در عهد بهرام بانی کرمانشاه نقش شده و در صورت او و پسرش شاپور است و افادن آن روی زیر پا مراد از  
 ذوال دولت بودم است و آن در این هنوز طاق است باقی که بعد و شست پا ارتفاع و هستانده و پنج پادشاه آن است  
 و در اردو قبه که شهرت در او را بجا مانده است در دست بوده فرساده و هایل آن چسبیری بجا مانده نیز در کبابان

### در تخیل شیر

مشهور بهمان خبر است و مرد خاکی در وسط شهر است چندی قبل اوس صاحب که خدی سفارت ایران بوی تعلق داشت و کبر  
 اموت بود عبور از عهد ان خطوط آنجا را ترجمه کرده بود این است تجزیه ۱۵ ماه در سال ۱۳۱۷ از خلفت آدم بنای این عمارت  
 بر قبر مرد خاکی است صورت انعام یافت بهت برادران بکند الیاس و شمول بهران مرحوم امیل کاشانی معلوم است  
 از بنای عمارت این حال ۱۱۵۰ و اندی است و قمرانی که از چوب سیاه ساخته که با خیا قدیم است ابد آید کرده و خطوط هر که  
 آنرا بخواند میتوان خواند از شهری که رازها میسبده اند اثری باقی نماند ساری دارالملک از نذران سنوز بهمان نام و اعتبار  
 سابق این است و در بدو اسلام چند مشکه داشت که برج مانند کرده بودند نیز در باد که چند انگده بود که طاق و کسبند  
 مانند است که یکتر از همه اش در نزدیکی محرابش کوه بزین نصب است که شعله آبارکث مثل شعله آتشی بیرون می آید و سله صاف  
 اگر در سا بر آنکه اطراف با کوه همین حالت است ولی اشش این معبد را از قاره که از سوال مذکور گفت می آیند می بینند  
 و مقدس میدانند که در فراسان آنرا قدیمه باید بسیار بود در بلخ که در آن دراز تختگاه ملکوت بوده باید بیشتر دانسته باشد  
 تسبیحان لکت مور و نارسیم و خانواده زالی غایب بیان است و با بقایا و اغلال و دمن شهرهای بزرگ در کنار هم بر میزند  
 شادت با بادی و سسکه این ملک دارد اثبات اخباری که از این ملک کرده اند میکنند و آنرا قدیمه ایران علامت از هر گوشه  
 و کنای معلوم میشود که مردم نخستین ایران در جمیع اصنای و علوم و باحث برتری و انتظام امور ملک و ارتباط جمهورت است بخوبی  
 ترقی کرده داشته بودند و آسایش و رفاهی داشته که از آن جدا نمانده اند

خدا کارون که خود نامی قدیم است و از آثار سزای پادشاهی و لغت بای صورت تائیل دلیل است که سلاطین مقتدر و پویا  
 متمول و با ثروت و خلق با صفت و ثروت و محنت پر دولت بوده است که در وقت غریب این که هر کسی در هر شخصی فتنه و فساد  
 بنای و آثار را خود تخیل و تخریب میگردد اند مثل سایر جاهای عالمه بوده که هر کاری را متفقاً عامه و تمام خلق کرده باشند خارج  
 کرده باشند و سلاطین با تخیل زیست میگردد اند و اغلب نامی بزرگ که داشته اند و سگوه و شان و شوکت عالم داشته اند  
 و همیشه آب و هوای این محنت مثل کبوتر و دارد شیر و نویش و ان و تیمور و نادر و غیره زیست میگردد در کتب انالی یونان نوشته است  
 مردم ایران در قدیم الامم مردم داشته حکیم بوده اند و حکومت و سلطنت با عدل و انصاف داشته اند و در تاریخ شریف  
 نیز مرقوم است که قواعد و قوانین اساسی معیاری و ایران معیاری بر نهاده و مورخین یونان نسبت جمیع صفاتی که بزرگی  
 طبیعت انسان است سلاطین و مردم قدیم ایران داده اند و سلاطین نیز انظار احترام بیش از اندازه می دیدند و سلطنت پورانه  
 با ولاد و اعتبار و انال پادشاهان بر سبده و امراء سران و اشراف و اعیان در طوس سلاطین اجاع و اجلاس است  
 و صلاح در ضایعات بیان و در برادرش طه بوده و آنا از اعظم امیر با پیشند و پدید بر پدران سپیدان و سرداران لکر بوده اند  
 و حکومت اخراج بزرگ و بلاد منبر داشته اند و لشکر و سپاه محنت را از ولایات خود میداده اند و دلیل بسیار است که یک چشم  
 بزرگی سلطنت و اقتدار قدیم ایران یکی زیاد و و شادت لشکر بوده و کینه نزدیک همه مردم شهری و در کستان و ایطالیش هم  
 همه سلطنت و شجاع و مشهور بوده تا چه طفل شیرازی و پیرکن فرزند بوده باشد . هر دو نوس کوبد اول کسیکه حکومت خود را  
 با نیات است کتاب بود و حادل بازده کرد و در بیع کرد و اشرافه فعلی شاهی میشد و سیر و سس (کبوتر) جزو به و غار فاست  
 چیز دیگری از مردم میگرفت لهذا کتاب را تاجر و کبوتر و را پدر میخواستند باری نخر این علوم و صنایع ایران که وقتی عالم کسیر بود  
 با زبان رفته یا خراب شده .

خود و ایران شیراز بسیار باقیه کن یونان از زمانه که بسط و آبادی محنت زیاد از سایر اوقات بوده تا با سنی یعنی کردار کجاست  
 جنوب بلخ فارس و دریای هند و از سمت شرق و شمال شرق برود و سسند و رود چون مستی میشود و شانش بهر فرود کوه البرز  
 و از مغرب نبروات می پوزد و بعضی اوقات بسبب تله و اقدار محنت بوده و بر می از ارباب جزایای ایران حسد و قدیم  
 این محنت را زیاد دست داده و میداشند چنانچه چهار دریا و شش رود و عظیم را که جاریست از دریای معروف بحر اسیود  
 و بحر امیر دریای سنسر و طنج فارس و رودخانه های فرات و دجله و ارس و چون در رود پنجاب و نهرال  
 باشند هر داخل حدود این محنت گزید و کیند و در هر حال ایران محنتی است و بیع مثل بر جبال بسیار و صغاری و قفار

دوره های سبز پر چشمه و علف خوش آید و در نهایت خنثی از دشت رود بسند تا مصب کارون و ذات قطعه زمین خشک منتهی که این کوه و دریا افتاده در آب و هوا از زمین پرستان شایسته خیزد و تا بایر مای ایران و زمین مزبور اگر چه در طول بیش از ۳۹ درجه اولی کبر و در کابل مسیور سفاین باشد ندارد ولی رود صاب یازاب که بانه فارس و خوزستان است از دریا بقدر ۱۰ میل کشتی کار میکند صفات این ساحل هم زمین رملی زار است کمرگاه کاه بخشناهای بزرگ و فحشات زده است نزدیکت چاه نادر و آب شیرین مغزی آید از کوههای قریب بر روی بند و حسیلج فارس تا چون از یکطرف و تا بحر قرمز از طرف دیگر گفته صورت طبیعی سبکد یکر قشایه اندیشی غایت جبال قطعه و ذات قشایه جلاب ارتفاع و اتساع است (دانش) اگر چه کوههای بسیارند که محل الدام بر رمل آتیاوت ثابت است اما کوهی که ارتفاع آن از کتبه جبال زیاد باشد کم است دره اکثر کم عرض اند ولی بعضی طول زیاد دارند چنانچه از سد بل تجاوز کرده شده و زمین که کوه در آن نیست زمینهای شود زار است و این سوز زار هم سفیدند از جهه از هم مشهورتر کوه پرست که از سواحل رود میرند که از سفیان بگذرد گرفته برود تا کوههای فاصله میان مدو و بستان و کمران منتهی است ماضی قریب چهار صد میل که میتوان گفت فایه طول کوه است و عرضش نیز از توسکی که دبی است در سردان تا خاک در کمران طوی که شایه هم میگویند قریب دو بیست میل است کوه بود یکبار از روی قم و کاشان گرفته برود تا با صنایع مانند دران و حسدک و کوه پرستان می پیوندد و طول آن نیز بقدر کوه پرستان و عرضش چند میلی بیشتر است دریاچه سفیان که بر بیره نده معروف است هم در این زمین واقع است اطراف این بیابان با غالب رست خنجه و یا تلهای رملی است و این تلهای با بروج در بایست و مرکب از اجزای فرخ خان خنث و سبک که در ناستان هر وقت باد سوزد از جا میپاشد و مغرب این تله را مثل ابر ترنگ و با طرف میرود و کوه بر بیره رسیده از جانور یا حیوانات فرود گرفته و علف کرده کوهها که در اراضی وسط ایران است بقدر کوههای بکر مند و تاج فارس که بنظر سافرن می آید خشک و بایر استند لکن بچگه ام جز کوههای مانند دران و کوهستان جنگل ندارند بین شمال و مغرب کردستان با بجا از طرف فارس خراسان جنگلی با اشجار غنچه بافت میشود و اراضی وسط ایران مشون بر نوادر و نفا بس بنامت و هر قدر مشهور شود قابل زراعت بهتر از مراع و چمنهای این ملک در عالم بافت میشود هر جا درخت بکارند از روی زمین معلوم میشود که هوای ملکت چند روستا است سیوه است که در کل بلاد مستند که دنیا بافت میشود هم در ایران بنهره بیشتر بافت میشود از دریا و زمین کل و لاله و عنبره که در باغهای فرنگستان زراعت حاصل می آید و در همه بنهر در صحراهای این ملکت فراوان است در فارس و عراق و خراسان زمینها بیشتر مسطح و زمینهای آذربایجان مثل قطعات است که در میان کوهها واقع است که دستار از حیوانات مسطح از کوههای کوچک و بزرگ است که بر رمل آنها چون سایر اطراف ایران زمینهای مسطح هستند که بواسطه ارتفاع زیاد و مسطح برای زیاد هستند غالباً در ایران رودی که قابل کشتی ران است فرات و در خوزستان رود کارن و در آذربایجان رود ارس در سفیان میرند که از بزرگترین رودهای ایرانند باران این ملک بجز مانند دران هم قطره هم سبک است و لاکت فضا آب مانع بزرگ است بجهت ریجان حاصل در باغی که آبادی زیاد از این بوده است اما لکه ملکت زحمت مانع کشیده اند و جدای بلخ جبهه وضع این مانع نموده چنانچه معروف است در قباور خراسان دوازده هزار فاه کنده اند حسد ابا جنگلی به دور به کوه ز جبهتهای صبر را در کوه ز زیاد داده است بیشتر بلاد منتهی است برداشته لاک یا سواست بر رمل جبال و از در که بالا مسطح و از تابان برستان شدن است با این اختلاف اهو به معروف است نعت است و مردمان این ملک قوی و چالاک خوش ترکیب شکل اند کمتر کجا با بیست و زیت و پرورش میکند نباتات و سیوه جانب و اشجارش مستفی از توصیف است

تشریح آبادی و طور سلاطین را چنین نگاشته اند که ابتدا از کبوتر مرث شده مؤلف وستان مدعی این است که از کت قدیم نقل کرده است جمعی از سلاطین و پیران دیگر که سابق بر کبوتر مرث بوده اند منقول است و مؤید این مقال کتاب است که تازه بافت شده بزبان سلوی قدیم و نام آن دساتیر است تا بر قول مؤلف وستان پارسیان از اعتقاد این بوده که قبل از کبوتر مرث پیچیده بوده است آباد یعنی آباد بزرگ و بی نوع شهر از نسل اوست و پارسیان قدیم را عینت است این است که بنین آدم اولی حال است انهدست دانش انسان از تحقیق این مسئله کوناه است و نیز گویند که آباد منحنی بوده که در احسنه دوره بزرگ

## در تحقیق ریشه

ظهور کرد اول آدم دوره آفرینش در این دوره است هر زمان ششم برده با بسیار است و هر دوره خلق مخصوص داشته و هر آخر دوره زن و مردی باقی مانده که بعد نسل زیاد شده خیلی میطلبید است تحقیق چون هستند و بالاخره دوره جنس که در آباد و ریش باقی مانده و نشان زیاد شده فرزند نشان چهار آرام و اسباب زندگانه در غارها و شهاب جبال جای گرفته بودند و نظم و سبک در میان آن بودی با امر الهی با موزریت الظایف گشت و هم بدین سبب ابراع اشباه از قبیل وضع اسلحه و وضع زبور و زراعت باین نمود و طریق ساختن البه از نسیم کو سفند مردم امونش و شهرها و عمارات عالی را بر پای کرد و با استحکام فلاح و اکنه کوشید و جمیع جوان و تجارت را با بنای خویش ظاهر ساخت و خلفای را آباد سپرده نفرند که بعد را آباد کوشید ایشان احترام نبوت و اقسام سلطنت را با هم جمع داشتند و زمان ایشان را آنرا سب بر از نه بهتر شمارند چون ایام سلطنت و نبوت این طایفه با خبر رسید از آباد که احسن اینان است از سلطنت استغنا کرد و کنج عزت را بر کنج و عزت اختیار نمود و در بنیواسطه هر ج و مرج در امور ملک و وقت پدید آمدن فرزند خدیو پیدار گشت قتل و غارت شیوع یافت چنانچه صاحب دستان گوید اسباب از خون جاری گشت صنایع و علوم و هنر بر جان سنیان نهاده شد بی نوع انسان چو سباع ضاره گرفتند لاجرم بعضی عقلا را بر حال مردم رسم آورده از حی افرام که مرد را در عزت کزین بود و در خواست کردند که غان حکومت در دست گرفته بر میت عباد و مشیت بلاد پروردگی افرام تخت از قبول این صورت ابا کردند تا اینکه امر الهی توبه سده و شایم گذار میریل در رسیده با جای دین ما با داده است و داد قواعد و قوانین سیاست نامور گشت [حی بزبان پسندی یعنی پاکت] حی افرام را پسر از آباد بگفتند لکن نه از روی قرابت نسب بلکه بواسطه شباهت اخلاق گنبد بود با بخله حی افرام بنیاد سلطنتی تازه نهاد و سلطه سلاطین را که از نسل او نپدید جانان خوانند و احسنین پادشاه حی آباد نبت از زبان سنن غایب شده از این جهت که دیگر نظام جهام از هم کسبند و بار دیگر بواسطه وجود کلبوش که با کراه خلوت را را کرده آسایش و آرام رعایا و بزیستی رجوع نمود و جمعی از نسل او نیز در فی سلطنت نمودند تا آخرین ایشان مهمل از تاج و تخت استغنا گشت اختیار کرده پسر بزرگ او با سان با لهما مینیس بر جای پر نشست سلطه دیگر که آخرین ایشان با سان اجام بودند و ثوب اند چون با سان اجام این چهار ابرو در مردم دیگر باره در هم بختند و غنی را از ته جانت کسبند و بر کوهها و بیابانها کشتند تا اینکه دیگر باره خداوند بر جهانیان حسی کرده کیومرث معروف بگشاه را بر تخت و کار جهان را نظام داد در باب نسب وی سلیمین متابعت تاریخ بود کرده اند و او را از نسل نوح میدانند و گویند اول کسی است که مردم را از حالت بیسمیه راسفیه داده و وضع قاعده و قانون در جهان ایشان گذاشت در دستان و زینت التواریخ مسطور است که وی پسر با سان اجام بود و برخی دیگر پسر زاده نوح دانسته ولی همه اتفاق دارند که او سرسلطه پیدا و بان است در مبادی حال کسب فریبیده او با طاعت کردن نهاد و دیگران بجانف برخواستند کار بجا رست انجامید و در یکی از جنگها پسرش عرضه تیغ خاکر دید و پادشاه حکیم فردوسی نام دیو در هر جا برده بر خصم اطلاق شده و اصل یعنی ساحر است در سانسکت که بزبان قدیم هند و سناسنت یعنی بر زمین آورده که با در جمیع از من خصمی که در هر سیر و جلد از ایشان پیش بوده است اطلاق نموده اند چنانکه الماسی تا نار نمود این نام را بر مردم همین می نهند البته کیومرث با نظام پسر کربت شکری فراهم آورده پسر سبک است هوشنگ را پسر گرفت و در آن سفر شیران و پلکان پوران چند زینت شده همراه داشتند چون بر خصم غر بختند جانوران و مار از وجود ایشان بر آورده پس از این فتح کیومرث بیخ که مفر سلطنت و شرف عزت او بود در جهت فرمود چنین بیناید که هم از قدیم الامام سالتک در تاریخ دار سلطه پادشاهان ایران بوده و پیش از جانب شمال ۳۵ درجه و ۲۸ دقیقه و طولش از شرق ۵۵ درجه و ۱۵ دقیقه صاحب زینت التواریخ گوید بعد از مرگت بیخ کیومرث تیغ شاهی بر سر هوشنگ نهاد و خود منزوی شد یعنی کوهانده هوشنگ بعد از فوت کیومرث بر جای او نشست و اتفاق است که وی ۳۰ سال پادشاهی کرد .

بابا نام یکی است شماره شهر را در کشتاب که در اینجبار است چون کشتاب شاه پدر هفت بار اول چون کشتاب هم آیین مذکورت پسندید با سان و نبوتن داشتند با نیزه زرد رشت کرده بند و کیش او در آمدند دیگران با موزر سلطنت در و آماج دین رده رشت بشمول شدند و بابا سب بیشتر فضل علوم و حکمت پرداخت و از انار و روشش کو اکب استخار کامل حاصل کرد تا به و اردو که پادسی قدیم است و دانش فریبک لوگن و در هر جم است و عنوانش با نام کشتاب شاه است و نظر کو اکب را

# در تحقیق شهر

بمنزبان کرده از آثار آسوده نکات و قیاس صحیح خبر داده است در آنجا که از حضرت موسی سرخ شیبان با هوادار حضرت مسیح را پیغمبر پیشین که بنام مادر در او خوانند و از حضرت رسول عربی امیر از بافتیر کرده اغلب سخنان وی موافق روزگار گذشته است و بر معنی مخالف و آنرا علم حکیم ابو منصور قسیمی در کتاب نام که اکنون جزو شاهنامه فردوسی است فرموده بخواند آنرا شاه عالم را کجا رسنمون بود کتاب ۱۱ سر مویدان بود و شاه روان چراغ بزرگان و اسپیدان چنان با کین بود و پاکبزه جان که بودی بر او آشکارا همان ستاره شناسی که انما بود اما او بدانشش که پایه بود

**شتر** معجم و مراد میفرمایند از شترهای خوزستان است و امروز در خوزستان شهری از آن بزرگترین است و شتر عرب شتر است زجاجی گوید چون وقتی این شهر را از نوزین نون از طایفه نبی محل فتح نموده ایم او موسوم شده ولی صحیح این است که حمزه همدانی گفته که شوش مقرب سوس است و بغاری معنی خوبت و شوشتر بهتر است در خوزستان رودخانه ای زیادی است و بزرگتر از همه رود در آن است که از شوشتر میگذرد و چون شهر شوشتر در غنای واقع بودش پور برای ایکتاب از این رود شهر بیاورد دهنری ساخته که از کارهای بزرگ عالم است تقریباً یکمیل طول منرا همه قطعه سنگها تراشید و غیره ساخته و با قلابهای آهنی بهم وصل نموده و کف منرا نیز با سنگ تراشید و در زیری نموده اند که بکارهای باین نکت و خوب در تمام دنیا یافت نشود و در این شهر است این عزت بنا نموده

این مفتح میگوید بعد از طوفان نوح تا اول بارونه که دور آبادی و شهری کشیدند باروی شوش و شوشتر بوده

عصی شوشتر از خاک اهورا زدند و بعضی دیگر فرود بصره است رند

این خون گوید میانه اهل بصره و کوفه که در فتح شوشتر شرکت داشتند تراغ برخواست اهل کوفه گفتند که شوشتر جزو کوفه است و بصره من مدعی بود که جزو بصره است و جهت آنکه پیش غلبه ما نماندند غلبه آنها را جزو بصره قرار داد

بلادی در باب فتح اسلام میگوید ابو موسی اشعری وقتی بطرف شوشتر راند چون شکر عمده در آنجا بود از عسر گلک و مذخواست عمر چهارین با سر امر کرد که با قشون کوفه با ابو موسی طغی شود و عمار نیز از جانب خود حسی برین جدا شد ایجا را پیش روانه کرده خود نیز بعد با طغی شده بنای جنگ گذاشتند و جدال شدیدی در گرفت و شوشتر به سخت مفادست نمودند و در یکی از حمله اشکر کوفه بصره تا دم دروازه شهر رسیدند و در آن پورش ابراهیم مالک دم دروازه گشته شد و هر منران که سپردا شکر عمده بود بشهر بازگشت و هفت نفر از اشکر کوفه گشته شد و شش نفر ابراهیم شده بود و فوری در شکر عمده پیدا آمد و اسیران که گرفتار اعراب شده بودند بیدار کردن نمودند و هر منران از اهل هر جان و نیز در محاربه جلولا به سپاه عجم همراه بود

باری بعد از حصار کشیدن اما شوشتر کینتر از عجم مسلمان شده اما آن خواست که او و پسرش اعراب را را بنهائ کشند ابو موسی گفتند او را قبول نموده کینتر عرب از قبله نبی شیبان را که معروف باین عوف بود همراه او کرده عجم مسلم و عرب هموار از رود جیل عبور نموده به شاف کوهی رسیده که مشرف به رودی عجم بود دیده باری گشته بود ابو موسی شبانه چهل نفر از دلیران بسر کرد اما این لاور روانه کرده و دست نفر دیگر از قهای آنها فرستاده از رای که نموده شده بود بشهر رسیده مستغلبین دروازه را گشتند و بیارو برآید و کتبر گفتند سره از عجم که ایجاال همیند باریک شهر که خراشه او آنجا بود و حصار شد باقی از دنبال رسیدند دروازه و بارو پیش را نگاه داشتند علی اصباح نیز ابو موسی باقیه سپاه عرب در رسیده از رود که گشته شد و بشهر وارد شده شهر را تصرف نمودند و بسیاری از عجم در آنوقت اولاد و عیال خود گشته برود خانه می انداخت اند که بدست اعراب نقتند هر منران اما آن خواسته ابو موسی گفت بته با مرعرت و او را نزد خلیفه فرستاد و عرازوی شهرم کرده از خون او در گرفت و آن اشخاصی که باریک نباه برده بودند و اطاعت کرده همه را ابو موسی قتل رسانید بعد از چندی در قتل عمر منران را جدا کرد

عمر شهم کرده که در قتل حسین با ابو موسی شرکت داشته او را قتل کرد

حداده مستون میفرماید شوشتر را پیشدادی بنا کرده بود و خراب شده اند شیبان بجان تجدید عمارش نمود و شاه پور ذوالکفای چون از روم بایران رسید و بر قیصر غلبه یافته بود وی را الزام کرده تا بعد از مذاکره خرابیهای که در این نکت روی داده بود آب شوشتر را گردانیده و در حلیم بر آن بسند و جوی دشت آباد که در ولایت شتر بدان است بسب آن بند جاری شد

# در تحقیق شهر

و شاه دودان که شترش در نواریج مسطور است بان است .

در سالک الماکت فرماید از آن بنا بهر و حکم زو معظم نزدیک وندی بر پش آله و پش جان کسی بسته و چنین جان در جای دیگر در عالم دیده و شنیده نکرده ولی بند بهر عهد الذکر و بی که بعد از تالیف سالک الماکت در فارس آن امیر عظیم ایشان علی القدر بر آب گریخته از آن خیابان غیر بنا و بس عجیب است و شاپور ذوالاکتاف در شتر عمارت بسیار عالی بنا کرده و دوران شهر فریب چهار قدم است و چهار دروازه مجید دارد و هوایش نهایت کرم است و تالیفاتش به .

در تاریخ عهدی مرقوم است و اینکه هلاکو خان مجید در گرفت بر او خود و تاجمورد آنچه تاجمرد واسطه و پیکش نمود برای تصرف شوشتر روانه کرد اما در شش ماهه و داد و ذاین سردار را اسیرال کرده و تسلیم شدند و او او را بشهر شد و فتن کرد که اهلا کسی کسی شد تا پاید ولی بچی از تاپکهای کرد معروف بنای الدین سردار را طاعت نمود که هر ابا بد مردم بانایف و ولایت رفتار کرد و نمیکند گفت چون آنجا به جارت و جدال خود تسلیم شدند و در نهایت کوچکی اطاعت کردند تا بسته نیت کسی ایشان صدره وارد آورد اما پیکش جدا کرد که اسباب قتل و جدالی فراموش کرد و بنای تاریخ و قیمت نمود و مردم قدرتی کرد تا که عوامی یا میرد پیکش تا پیکش شوشتر بشود ولی اهل شهر آرام و ساکت ماندند و سخن کردند شب بعد جان انا پیکش را مرصی در امعا پیدا آمد که از وجع دور فریادش باستان میرفت تیمور پیکش بیاید قتل آمده بخاک گفت خداوند مرصی طلع نوح الدین را این قسم کبیر سید خداوند نیک خود را دوست مسدود میماند در و کشت شد کرده برده تیمور پیکش پس از آن فرار داد که شوشتر چون شهر مبارک است همین نام و لقب خود با پیکش مسیده شود القدر .

روزی هوشنگ کبک بقصد تفریح و شکار در اطراف این شهر گردش میکرد و در حواله رودخانه کارن مکان وسیع با فضا و کال تصفا بنظرش آمد گفت اینجا شتر از شوش است یعنی این مکان جنبه بودن شهر بهتر و قابل تر است و حکم کرد که اینجا طرح شهری عالی مرتبه بکار کردن مشغول شدند و در راه فانت ساختن این شهر روزی بالای سر عله و بنا حاضر شده بودند و پیکش شکاری از شهر بیرون شده پاره گوشتی از شکار در دهان خود و اهل شهر شده و ده بجا مشغول خوردن گردیدند و پادشاه را از مشاهده این حال طال عارض شده مصوم گردید یکی از وزیرا حاضر بود و نفس یعنی از شاه نموده و عرض کرد از مشاهده این حرکت که از اینجا نوز مشهود شده نمی و در غده بجا ملبار کن نباید چرا که از حرکت او چیزی که دستور میشود و فرست حکم بان میکند این است که مردم این شهر از داخل و بیرون که در این شهر دارند مستحق نمانند بود و محتاج بسته که از خارج چیزی مختصیل نمایند و در اینجا صرف کنند و مردم نو اگر در این شهر کمتر برسد این چون محتاج بشکار و مختصیل از خارج است .

منطقه شوشتر موسوم بقصه سلاسل و از قلاع مشهوره بود و بر روی فطو کوهی واقع شده و در ضلع جنوبی شهر دور است حکام و پیکش با نظیر است و در اطراف شهر محرابی عالی بسیار است برای آنکه هنگام محاصره مردمان فراد غریبه با مال و مواشی و حیوانات خود در آن توانند بمانند و در هر ضلع فطو رودخانه ما فاریان نیزه خندق است و در ضلع دیگر خندق بسیار عرض و عمیق دارد که وقت حاجت آب رودخانه را بخدمت جاری میشود و اندک آب از چهار طرف بقصه اعاطه داشته و فطو را قستی ساخته اند که اهلا توب کبرفت و چاه و فانت بسیار در فطو دارد که وقت محاصره محصورین از آب است یکی نزدیک صاحب تخت العالم میرا بد سلاسل فلانی بود از فلان سلاطین فارس از جانب سلطان مامور با فتن شده شد بعد از اینکه فطو را در کمال استحکام تمام کرد آذوقه زیادی مینمود و در اینجا هیچ نموده همیشه آلات جنگ و اسلحه تیرا پادشاه و دیگر باغی شده شوشتر و نواحی را تصرف کرد پادشاه بعد از استیلا بر این فتره سرداری باشکر بدفع و شنید او مامور خود چون سردار وارد خاک متصرف سلاسل کرد پیکش را ایتان و محارب و دستار لشکر شاه منظم و متفرق گردید و در مرتبه دیگر لشکر فارس از سپاه سلاسل بگت بافته تا لایله پادشاه خود بقیه باشکری هزار بطرف سلاسل روانه و می باد خود متقابل نموده و در ششده محصور ماند پادشاه تدریجاً از اطراف محاصره داشت آنچه تیرا پیکش کردند توانستند کاری از پیش ببرند لایله بنای مرجهت که داشته و عطف همان بجانب فارس کردند و در ششده سلاسل مشیر کردند و انداخته خدمت ولی انهی ششده قیاب شد و زبان اخذ هر عرض کرد که این حرکت نه از باب سرکشی و طبیان بود و بلکه اثبات

# در تحقیق شهر

خوب و استحكام اين بنا و استقام در خدمت خود بوده که بر بنی که در این خدمت برده ام واضح و مبرهه کرده و پادشاه عذروی را  
 پذیرفته و بر اجفالت و انعام و اکرام و احسان نوازشش کرده و باسم خود با من موسوم ساخته .  
 در قهقه بند امیر و پهل شوستر که معروف بنا در وان کرده چه چنین نوشتند .  
 شادروان یعنی سردار پاره و فرش و بساط مقوش کرمانا به چون زمین رودخانه یعنی سببان این پل را از سنگ مرمر و  
 کرده بودند آنرا شادروان خوانند عیند یعنی این است که شهر شوستر قبل از ظهور ساسانیان چند کاهی خراب بوده چون  
 اردشیر بابکان که اول پادشاه ساسانیان است سلطنت یافت در صد و پنجاه بنای شوستر برآمد و از هر جا جمعیتی را که چنانچه  
 شوستر آورده همگی دارند و امر نمود در شهر خانه ها ساختند و در آن کن زمانه عمارت عالی و برج و باروی شهر را درست کرد  
 و خیال داشت که پلین و نه در ایاز که زیر پل شوستر واقع است بعرض رودخانه شادروان کنند که آب بند شود و در زیر  
 و از این جاری کرد داخل اورا ملت مذا و غیره اردشیر بنا پور و الاکتاف چون در سلطنت استواری یافت دستفل شد در  
 حواله ادش شهر ادس با قیصر روم جنگ کرده و بر اسکت داده قیصر اسپر کردند و لم نمودند تا این پل و این بند را بنا کنند  
 قیصر هندسان و مهاران از روم و فرنگ و زر و اموال زیاده طلبیده بنویسند تاج و جان بخشی گرفت بر میان بستند با تمامش اقدام  
 نمودند اولاً از زیر کوهی که تپه سید محمد کبابه خوانند در انت و آب رود از زیر کوه تا بند قیصر که دو اذنه فرسخ است بریزند و آب را  
 به طرف کرده اند و با آنکه کوچ غیر شیب کاه و کوه سفید کار کردند و سنگهای بزرگ با باب توتیه و اعرم و علم خرافال بکار  
 بردند و سنگها را تمام با طوقهای آهن و چوب و مهره بیکدیگر وصل و یکی نمودند و در نزد سنگهایش را با سرب و چدن آب کرده  
 سد و دو سد وصل نمودند از دهنه تا فاربان الی زیر پل را بیک نواز و کتره کردند و بعرض رودخانه شادروان ساخته پل  
 روی آن جهت سولت عبور و مرور با کمال استحكام و خوب ساختند و آن رختها و راه که بنا بر استیلاج از زیر تپه سید محمد کبابه  
 استدا کرده بودند خوب سد و کردند تا شادروان و بمند نام شده و آنجا آب را بجهای مطلوب جاری کردند چنان نمودند که  
 چهار دانگ آب برده خانه قدیم از زیر پل میگذشت و دو دانگ دیگر برای مصارف باغات دره و خانه که بطرف جنوب شهر  
 جاری شد لهذا فریبه که پسروی رود قدیم بود بچهار دانگ و دی که پسروی آن بود دو دانگ موسوم شدند باغات و با این  
 خوب و زیاد وصل آوردند و جهت همین نیز زیاد کرده آبادی ایجاد بر تپه رسید که صحرای حکم و اراضی در این ران زمین مسبو  
 نام کردند یعنی ارض پشت و چنین نیز معروف است که این پل را و اربان بنا کرده اگر چه از ان زمان الی حال خدین بار پل سلطو  
 خراب گردید و تعمیر کرده اند ولی سببان این پل که معروف بنا در وان است به و فریبا بر قرار خواهد بود و خانه از دفات که  
 این پل دستی خراب شده در زمان بنی امیه خروج شیب و عصر خلافت آنها بود که شیب خارجی خروج کرده و شوستر را نیز  
 حکمران خود نمود و مکرر لشکر اشام بفتح و تسبیح او آمده مغلوب شدند تا زمان حیدر الملک شروان که حجاج بن یوسف در آن  
 عرب و عجم و والی خراسان شده و بالکنگزی قرار بر شیب آمد و شیب در قله شوستر حصاری شده هر روز با سپاهی از  
 بیرون می آمد و با حجاج و لشکر با نیش جنگ میکردند و شب باز شهر هت میکردند تا یکروز اتفاقاً وقتی آنند نگاه شهر بر می گشتند  
 سیل آمده آب رودخانه زیاد شده بود و شیب تمامای سیلاب بخار رودخانه آمده آب میراند در این بین اادیان سوار  
 از جلوروی شیب پیدا میشود و آب شیب فی الجمله شیب یعنی میگذردی پشت آب شیب طرف رودخانه شیب جهت آرام  
 گرفتن آب دهنه آب را حرکت میدهد و توی دهنه آب میزند که فی الفور آب از جهت برود خانه می افتد قضا چون زرد  
 فرشت پر همه عاقلان کور کردند و کور آمد و غرق و خسته شدند ما نذر چه قدر در سبیل بچان قادر بر خوداری است که بچان  
 باشد سیلاب با جهادت کوه بارشادت را در طغیانید و چون خاشاک حرکت ارادی او را بر کرد ایند و از تحت و تاج و کنگ  
 و باج و خراج دورشش کرده باب فاصدوم و بیکر و غور شش نمود فرد اصبح کوس لمن الملک حجاج کوش فلک را که ساخته  
 نوای تخت برافراشند و اردو شهر شده و از آن سله شهر باز خواست نموده که بر او برایش شهر راه دادید چهلکان اردشیر  
 شکاری رهیده بکشت گنهار که قارشدند و متعذر گردیدند که قله گنهار رود کرده استیلا با قند و مداتاب و توانانند عمارت  
 با دینود پس حجاج امر کرد آن پل عظیم اسبنا را از من خراب نموده سد و شش کردند (منابت نمیرد ز کوارینه)

# در تحقیق

که دیگر بعد از کسی تواند خیر و در شهر نبود الفقه

از نایب عالی معظم این شهر که عالی باین عظمت بنا گرفتار شد و در این است که غلبه سبزه هم عباسی المصنف تا قبل این  
 متوکل استه اخیال بنا کردن این سوره فاقد وجهه کجیل بنا چوب ساج از نایب طبعه از راه بصره برسانند و از خواص این چوب یکی این است  
 سوزانند و غیره که نیکه سموزن این چوب با نقره خرج شده است تا بیشتر رسیده اند و بصرف رفت و آمدی سبزی از آن چوبها ساخته  
 که محل جربت و در خوردن شاه و محسن است و مطلقا طبعی در آن هست و زرا باقیه و نیز همین قدرت را در پیچره و در بکار برده که استند  
 و قابلیت بی نوع است از اموده و بن و شاهی نمایان و ثابت است باری این غلبه اقدام به بنای این مسجد نموده و عرش گناب  
 کرده مسجد بنیاد دیگر که است بختین الفا دیانده محمد بن احمد المصنف تا بنام آن اهتمام نمود ولی در حیل و سه سال طاعت او نیز  
 تمام شد بعد از او غلبه بیت و معتبر القدر را بر آمد قدری از آنرا ساخت و غلبه بیت و زمین استر شده به آنرا با بنام آورد  
 با نام رسانند و اسم او را بالای محراب بگنجی نگاشته اند سقف مسجد در چوبست و کلیه مسجد عمارت از آهن و مس و ساج و چوب  
 بسیار بزرگ که در وسط آن دریاچه انداخته در اندرون مسجد مکن است و در هر طرف نمازخانه است که در زمین در سیر و  
 امکان دارد با جمله مسجد است و وسیع و دارای ستونهای بلند و سنگی از چوب ساخته که عبارت از صندل کوچکی که از بلاد های دور دنیا  
 قابل است که سخن مسافران و زحمت و خارج متحمل نبود یعنی منظره آن بسیار از صنایع و قابلیت است و استند ادومی به بنده در سنه ۱۱۸۷  
 هزار و هشتاد و هفت یکی از آن چوبها سنگت آنچه کرده چوب باین طرف و قامت یافت شد یعنی باقیمر وضع قبرش نمودند عاری بپلو  
 و بوار شده مسجد از بنای سلطان اویس بن شیخ حسن ابلیس است که باین بنده می خارد در سایر بلاد دیده شده و نام سلطان اویس  
 بر سنگی در بزرگ گشته در نام است شبهای جمعه بالای این عمارتش افزونند که ایلات اطراف و بومیه شهر مطلع شوند که فردا جمعه است  
 و باید نماز جمعه حاضرند از قرار کتب این رسم در نوشته از عجم مانده که در لیلای و ایام مخصوص بالای بنده بیانش میافز و خند در دم  
 بیاد و دعوت میکردند و خرابین نماز و نماز و دیگر نیز این است که بسیار لذت قبل این شهر و این مسجد بسیار است و در آن است  
 سواخ نواری مختلف نوشته که در اعصار و اوقات وجود مختلف روی داده از اقرار است

سبزی

در طرف بلی شهر نوشته شهری بوده موسوم مسجد کرم که در آن وقت جزایای عرب و عجم شده است و اندیادی مشک که در آنجا  
 می آمده و منافع کلی که اما ان از آنرا عت و در تهیه ثروت و کت میرده اند چیزها در بطون کت و منون نواریج نگاشته اند و زایم  
 الوصف مشهور است که انگارش نشاید و قبولش باین غیر است که نیکه ای از امرای عرب موسوم بکرم بفرم خنبره و طرف شهر نوشته  
 حج که بعد شهر عکر کرم باشد آمده و در دوزده نوشته را حاضر کرده مردم نوشته تبه و در آنکه مانده کامل نموده در مقابل آن ای  
 پای استند و در مقابل شهر و اند شکر دشمن سی بیخ نموده کرم چون کار را طو سنی و تمام دید بهر آن و شکر بان خود حکم کرده که  
 هر کت در محل که جاور زده اند خانه بسازند لعدا عاقبتون و بهر آن او در محل فرزند بنای خانه کرده شهری ایجاد شده بعد از تمام  
 عمارت و این کار کرم و اما نوشته بمصاحف انجامید و صلح کردند پس از وقوع صلح کرم و قنون او از آن محل کوچ کرده آنجا بنا تا  
 ماند مردم متفرقه که از اینجی آگاه شدند از اطراف حج آمده دور آنجا تا سنگی گرفتند و شهر بیکر کرم موسوم نموند ولی آن شهر سبزه  
 حوادث فراوانه و فانه از جمله مطالب تاریخی و در خارج طبعه متعلق بهوش چند فقره است که یکی از آنها که در نوزده کت ذکر شده  
 چنین است در نوزده آیه باین است جمع نموده هر هم سبک بزم این شهر در حق ارد شیر و از دست همین بن استند است

اولی واقع شد در ایام امپور و شش از بنده ناخبر بر صد بیت و هفت کت و سلطت بکرده که در ایام شستن از آن کت است و در شش بر  
 ملکش که در دار سلطه شش بود در سال نهم پادشاه شش ضایق طو کانه بکی سرداران بنده کانش که اشراف فارس و در آن بودند  
 و در حالتی که و ایان و سرداران و ایلات در حضورش بودند نمود و در وزای بسیار یعنی صد و هشتاد و در بر نری جلال ملکش  
 و در وقت عظمتش را جلوه کرامت و بعد از انقضای این روزها ضایق شهر زده را برای غای قومی که از بزرگ و کوچک در ایام  
 شوش یافت شده در جابجای سبزه ای کت نمود و در آنجا پردای حسبر و در کراس لاجوردی موجود که بر خطهای گنان از کت  
 جمله ای است و کت مردم رسیده شده بودند و بستر از طلا و سیم بر سنگت فرزند و بچه و سپاه مردم گسترده شده بودند و بفرق  
 متوجع بدین است از این بنده و شرابهای بسیاری موافق مان ملک بود و نوشیدن موافق قانون بود کسی از این شمشیر بزرگ فریاد



# در تحقیق

کتاب مخصوص تمام جهان خانه اش چنین بود که با کس موافق اراده اش رفتار نمیداد و همچنین کشتی نام که در سرای شاهی کتک ایشور و شش زنارا  
ضیافت نمود و در روز هفتم ضیافت یعنی که شب ملک از اشراف خوش بود جهت تفریح و خواب و سرگشته که حضور ملک ایشور و شش زنارا  
بیکرند ملک امر کرد که کشتی ملکه را با تاج لوکانه بخورد ملک بیاورد تا آنکه نفوس و کسب در آن زیاده آورد ایشان بدید که زیاد خوش نظر  
ملکه اند فتن با خواب و سر ایان با نموده ملک گفتگان شد و با طلا مشورت نمود که چون ملک نافرمانی کرده با او چه باید کرد موافق شریف  
چیت آنگاه میوکان گفت و شتی ملکه نه تنها ملک کردن کسی کرده بلکه بنامی سرداران و بنامی ملک ایشور و شش زنارا  
چه این نافرمانی میان تمام زنمای ملک و مردم شهرت خواهد نمود اگر ملک خوش آید فرمان شاهی صادر کرد و در قانونهای فارس  
و در این نوشته شود که دیگر و شتی حضور ملک ایشور و شش زنارا و در تبه ملک بود شش زنارا بدین نامی زنارا استبداد  
این حکم شوهران خود اجسام خواهند کرد و این حرف در نظر ملک و سرداران خوش آمد و موافق سخن میوکان عمل کردند و مکتوبات  
بنامی کور و مهر قوی موافق زنایش فرستاده شد بعد بهر مکتبی آمد که دختران با گروه خوش منظر هر کجا باشد پای تخت بجزم سردای ملک  
جمع نمایند و قمری که در نظر خوش آید در جای ملک بر قرار شود و در دار اسلحه شش کبک در بودی که نامش مرده خایر یا تیر پستی  
سیرایش با آبراه که بنت الشرف ملک بابل از آوریدم اسپر کرده برده بود او دختر عویش که نه پدر داشت و نه مادر بسیار زیاده خوش  
منظر بود سپهر برده و پرورده بجای دختر خوش بزرگ میکرد و آخر تفریح بر راه دختران دیگر بجزم سلطان بدست یکی عاقد حرم  
شاهی سپرده شد و نظرها بسیار زیاده و بیگ منظر آمده و با ذرات شایسته بجزم سرداران و زیاده بسیار بطبع واقع شد و با  
لوکانه بر سرش گذاشتند و ملک ضیافت که ضیافت اسپر بود بنامی سرداران بندکان خود کردند و اسپر بنور العسل مرده خاوطن و مولود  
منبده خود را خدمت ملک معرفی کرد در این اوقات دو نفر از خواب سر ایان و کهنان ملک در حق ملک ایشور و شش زنارا  
بنامت عظیم و صده جان داشتند و منظر وقت بودند و مرده کی گفت شده زودی اسپر را خبر کرده و اسپر از جانب مرده خاکش را  
از اینجا خبردار و بسیار راحت و ملک نقش کرده در دست یافت و آن مرد را بر آید کشیدند بعد از این اوقات ایشور و شش زنارا  
سپهبدانی اگا کار اسلحه عالی گردانیده کسی او را از سایر سرداران که با او بودند برتر کرد اسپر و نامی بندکان ملک اطاعت  
نمودند بجز مرده خاوطن که مانع کینه او را در دل داشت و منظر فرست بود که پیش از بود را بر اندازد و خانه کند نامرزی دمان یعنی  
ملک رسانید که در نامی ملک ملک قومی پراکنده هستند که در تمام قواعد و قوانین بندکان ملک رفتار میکنند و وقتی دین عطشی از آنها  
خواهد داد که چاره آن مشکل و محال باشد اگر اذن بدهند آنها را بر اندازیم من ده هزار قطره نقره بخورند بکیش بکیم ملک اذن داد و اکثر  
از دست خود گرفت بدست دمان سپهبدانی اگا که دشمن بود آن داده امر نمود که نقره و خلق نبود ادم که هر چه خوش آید بجای  
آوردی و دمان مستوفی از امر کرد که جای سپهر و بار روانه شود که در روز محبتی بود یا از تمام نقتل آورده اموالشان را بیاکشند و حکام  
از هر ملک مزین و جایزه ملک شده مرده خاوطن را بدادند چاک کرده پاس پیشده خاکستر بر سر کرده و در سرای شاهی آمد  
خداوند بلکه اطلاع دادند که حال بود آن فاضله مرده خاوطن است اسپر که بسیار طول شده و بنام یکی از خدمه را که شاه خواب سر  
او مقرر کرده بود چه مختبیت حالت مرده خاوطن شده و وی نقش نموده مبلغ نقره که بخورند در پیشکش مین و تسلیم رفته بود چه ملک  
نمودن بود بان و شوخ فرمان و حکمی که رای اسپر و قای تمام آنها و عازت اموال آنها را ببرد و دادا که اسپر ملک نماید و رخ  
فایده را در حضور ملک استند عاوطنه ها که بر جهت نموده بقبضل را مشروفا بوضع اسپر ملک رسانید ملک خبر مرده خاوطن را  
که بدون اذن ملک هر کس بخورد و البته کشته خواهد شد و مراجم سردار است که تو از ده است بدون اذن جلوس میکند  
شرفیاب شوم پس شاد و نام شیشه بود و روز روزه کبیر و طاعت کند و اکل و شرب بخشد و من هم با کتیران خود شیشه  
ببین قسم روزه کرده طاعت بجای می آوریم آنوقت نفس شفاعت بود بخورد میروم با برفش بر هر چه باید میشود اگر چه شوم  
مرده خاوطن العسل ملک اسپر مشغول بود تیر ملک هم بعد از انجام طاعت روزی لباس لوکانه خود را پوشیده بطرف تمکاه ملک  
رفت تا او را ملک دیده اذن دخول و جلوس فرموده سوال شد که زوجه میشود و معصود از شش زنارا چیت ملک عرض کرد  
امروز خوان صیفاقی خدمت ملک و دمان حاضر کردم شریف باورید ملک قبول فرموده دمان را هم حاضر کرد ملک و دمان  
بصیافت اسپر ملک آمد ملک از ملک سوال کرد مطلب و معصود تو چیست استند عاوطنه ها عاوطنه و حرمت شود ملک عرض کرد

# در مختصر

استند عانی که دارم این است که فردا هم ملک و اما ان بیضایت من باینده ملک قبول فرموده اما ان نیز خوشحال گردید و شب را نماند خود آمد و نزد زن و پیشه خود اظهار شادمانی میکرد و نیز اینکه دستش بود از رفتار و با اشتیاق مرده فاندش زینش و دیگر کس نکند مرده عانی را بر خیال و افندی که شامیت حکم کشید که بکداری بر بکشند و فردا او را بدار بزنند اما از خوش آمده امر کرده در بسیار بند می برکشند و آمد که بعضی ملک رسانند و بعد بانجام خیال خود برود از قضا ملک امر کرده بود قدری تاریخ و کتاب بخواند و اتفاقا آن کتاب را آوردند و میخوانند که روزی اند و نفر خواند سسرای ملک بگرام خیال قتل ملک داشتند و مرده فاندگر خبردار کرده آنها را گرفته سسرای خورش رسانند و در حق مرده عانی هم حساب تو حیات ملوکانه جذبی داشتند و در شب کتابی که دست ملک بود میخوانند و قسم فرموده بودند کرده بودند همان رقم دست در شب کتاب بنظر رسید ملوکا فاطمه آمد از ملک پرسید کیت می آید و چند اما ان است کی آید که آنجا بدار کشیدن مرده فاندگر در حضورش فرمودند و از وی پرسیدند هر گاه ملک بخوابد بیک کس خیلی زیاده از حد او غایت و وقت کند چه بید کرد اما ان کان کرده که مقرب تر و جبران تر از من کسی در ملک که درباره او چنین فرمایش نبود آنکه در حق خود من است عرض کرد چنین کسی را باید از لباس خاصه پادشاه در او پوشانید و نایج ملک بر سرش گذاشت و سوار سپ خاصه ملک کرد و در شهر کرد و سادی در کالیش نهان کند که هر کس خدمت ملک کند همیشه تراویق است ملک فرمود که این خوب گفتی الا ان و رخی مرده فاندگرم که عرض کردی بدون کم و زیادگی او را مان درباره این کار را انجام رسانند در نهایت افسردگی منزل رفت و تقصیل را زینش و سایر قتیله گفته بادهی گفته در حق مرده فاندگرم این کار را انجامی کنی دیگر شرف ندارد اما اینکه وقت رفت بیضایت خانه استبرک در رسید و عازم شده بطرف آنجا روانه گردید .

پس ملک و اما ان آمدند بیضایت استبرک کشیدند ملک در مجلس شراب با سبیر ملک گفت بین تو بیت تا بود اده شود ملک عرض کرد استند عانی من از ملک این است که جان من و قوم مرا من بکشند و خون ما در اما ان باشد چه اگر جان و مال و خون ما را از ملک خریدند اند اگر بصیبت در دست بخزند نفع ملک است و در ضمنی هستم ملک گفت این کیت و نقل کبات چنین امری را که و کی کرده است ملک استبر عرض کرد سر کرده شرات پیشه اما ان حاضر است ملک متغیرانه از مجلس برخاست و بیرون رفت اما ان از رخص جان که بلکه خود ملک را شیخ بر بگیرد خود را بر روی پای ملک انداخته زمین بورد مباد که باز ملک واروشد و اما ان را روی پای ملک افتاده دید که در پای عفتش شعله در کرده و غیبت فرمودند که فی الفور روی ما را پوشانیده بیرونش کشیدند (کوبه و جب اغزل را بپارچه سسری پوشانیده اند) از جمله بعضی رسانند که اشات قول ملک این است که الا ان دارم سسری که جهت قاره کشیدن مرده فاندگرم است اکنون در خانه او موجود است ملک امر کرد اما ان را بپارچه کشند فاندگرم و اما اولی الالباب اما ان همه اسای الکی را بردار کرده خانه و اموال او را برده فاندگرم مرده فاندگرم حاضر شده اکثری که از اما ان پس گرفته شد برده فاندگرم سپرده شد و نایج احکام که اما ان جهت قتل بیودان و نایج اموالشان فرساده بود بهر ملک رسیده همه مالک و فتاوی و در حفظ بیودان و ترفیضان برده فاندگرم و فرمایشات بلج آید شد و خود مرده فاندگرم مجبور ملک بیاس ملوکانه آسمان کون و نایج بزرگ از طلا بیرون آمده تمام مالی نوشش میور شدند .

مراجعت بکنند بشهر نوش از فرار نوارنج مورخین بزرگ اسکندر و مرته بشهر نوش آمده و فدا اول در سلسله سبده و قبل از میلاد و بار دوم در سلسله سبده و پیش قبل از میلاد بوده و فدا اول بعد از فو عانی که در عراق عرب نمود و در ارا نریت نمود بیل را تصرف کرد و بشهر نوش همین قسم بود .

مختصر سز اسکندر بشهر و باقی حالات الی طور اشکانیان و استیلای ایران .  
 وقتی اسکندر از بابل بعقد نوش حرکت نمود از اول حرکت تا و فیکه بوالی نوشش رسید سگری از سواره و پیاده هر ایش بودند از ابرار بود با قصد نفر سوار و شش هزار نفر پیاده محمد و پیاده و شش سوار استراس ده هزار و با قصد پیاده از ارا که آن تا نایج ملک او فرستاده بود چهار هزار پیاده و هزار سوار پهلوان و پنجاه جوان زیب ریح نجیب زاده که اچان و اشرف یوهانی چند خدمتگذاری خاصه در کباب مبارک فرستاده بودند بار دوی اولی شدند از بابل تا شهر نوش از هر شهر و ایالتی که عبور کردند عادی در مقابل و در صد مدافعه و عارضه بر نیامده همه جا االی میکنند و تسلیم داشتند بلکه شهر نوش را که بچی

# در تحقیق

از پای تختای ممالک ایران خزان سلاطین هم در آنجا منسلط بوده ابولیت نام که از جانب دارا کو توالی بوده نیز بدون معاتبه آنجا برتفرق سپاه یونان و لشکر اسکندر داده اگر واقع انقضای این سلسله متعذر نبود و از این قبیل با فتوحات و فتوحات آنجا از دست ممالک سر نیز عقل سلیم قبول بکند که ظهیر ایران در آن احوال بقوه و همیشه نظیرس یونان کرد با این سببها و این مدارکات و مدت قبل کبر استیلا حاصل کرده نوز ایران نمی بشنوی باری

گویند وقتی دارا از اسکندر مغرب شد دانست که اسکندر از بابل بشبه شوش خواهد راند فرمانی بایوت نوشت که شوش را بجا بگذراند و جنگ و صبر و درنگت نپیم عا که اسکندر کینه د که با حضور و کسیر وجود دارای ممالک یونان شاهانه ایران این بود که اسکندر چون شوش متصرف شود و خزان سنوآت طویل سلاطین عم و دغاین پادشاهان ممالک هم او را دست افتد و دیده خور و پیش کینه های بزرگ و دشمنی های سرک و کت و ثروت و ملت و دولت قرون منادیه را پسند کیش قانع و عدم گذشتش غایت را مانع شده یا همین فتح و غنیمت اکتفا کند و مزاجت نماید یا آنچه جمع آوری این اموال کثیره تا وقت خود را بر ارجت گذراند و بیخیزد و از آنرا در این مدت دارا تبه و مدارک دیده است با باز تواند با قوت او برابری و معاتبه و متانده نماید القه اسکندر در خزان سلاطین عم کلاه از اینقرار یافتند زرد سیم غیر مسکو که کشش بوده معادل نچاه و دو کرد و چهار صد هزار تومان پول عالیته ایران بود

و چه مسکو که یازده کرد و غرض از این منبرانه ای بدادر شهری جدا افتاد و سوانخ فوری بوده جوهرت و خایس پیش از کار در یکی از ایام توقف اسکندر در شوش در عصر سلطنتی این شهر که بنام معروف بود یعنی اتفاق افتاد که با لطفی بوده

تخت طلای مرصع قیمتی که شبیه لصد لبهای بزرگ این عصر بوده در یکی از نالارهای خاص دارا بود اسکندر در تحویل دادن قهداد کردن جوابات و اسباب و غیره بان نالار سرکشی کرد و بالای آن تخت طلاشت و چون کوناه قدود با پیش زمین بر سید چاکران او که حاضر بودند بیطلاست که دارا بدان غذا میخورد و نزدیک آوردند وزیر پایی کوناه اسکندر که آشنند که چند ساعت بود با پیش را روی آن نیز گذارد اسکندر این خیال چاکران را بچید کرد و ایشان را بخواست یکی از خواجه سسرانان دارا که هر خانه دارا اسیر شده بود و بار دوی اسکندر حرکت میکردند و پیش در بابل اشاره باین امر شده از این حرکت چاکران اسکندر که آشنند نیز نامار خوری دارا وزیر پایی اسکندر کبریت اسکندر رفت شده چه رفت را پرسید او گفت اگر بر من امروز غلام تو و در دست تو ابر و کفایت تو هستم ولی قبل از ظهور این غایب از غلامان خاص دارا بودم و میتوانم به بیم میری را که دارا بر روی آن غذا میخورد و کمال شرفا دارد وزیر پایی تو که از اسکندر از کلام آن خواجه سرانیت خفیف و متاثر شد فریادها را جمع نموده امر کرد بنیز ابرو آشته بالای آن تخت طلا پیش که آشنند خلاصه بعد از آنکه اسکندر نام خزان را متصرف کرد قسمتی را ب یونانیان و بیشتر را لیساکر خود تقسیم نمود و بجا استخر که تیر پایی تخت معلوم دیگر از پادشاهان عم و حسن این معتبر در آنجا محفوظ بوده راند ولی اما سله هر خانه دارا در شوش که آشت و مسلم قابل یونان بر ابرسانا کاشت که زبان یونان را با آنها تعلیم کنند ولی دقتی نوی که اسکندر شوش آمد بعد از مزاجت از هندوستان بود و در ورود شوش دختر بزرگ دارا مستی با سنا را با بجا از کج خود در آورد و کویا پاهان روشنگر باشد و خواهد دیگر اورا سینه یکی از خواص خود داد و امر کرد جمیع سر کرده های قون او از سبای نجای ایران بفرودت خود در آورند که سبب اشاد و فرخ مهمه خوز نیز پایی ممانه شود و نبود که ملاحظه کند چگونه پیشترای شیران و ایران را رسته ای سواصلت با جماعت یونان را قطع نمود و این مصلحت سینه آنچه بر عکس شبیه باری سی هزار نفر از جوانان ایران را تخت کرده بعلین یونان سپردند که آداب زعم و برزم با ممانه می آموزند و انار ایاسس یونان پوشانیده در حوالی شوش اردوی جداگانه جدا دارند

یکی از مورخین معروف تاریخ اسکندری که خیلی معتقد است نویس بوده میسنگار و قیله اسکندر از هندوستان براه کرمان آمد معتقد شوش میراند بشرفا رسید آرسین نام از شاهزادگان عم از تراکیان که بتول و کت معروف بود و حکومت این شهر داشت و از عهد کثیر و نا انوفت نشاء بدل حکومت قبا با مصافات او را بود و ثروت زیادی هم از ارث آبا و اجدادی دست بدست باور رسیده بود اسکندر را در سر قد مملکت خود استقبال کرده و پیشش و هدایای زیاد لایق برای اسکندر و همبرانش از هر مینیل خاصه بسیاری در باغی بیار خوب با زین و جام مرصع و طلا و خزانه با یکد آلات آرایش را از طلا و نقره کرده بودند و جوابه شسته بسیار و طرف و در حوالی طلا دو به نعت کراف با خود برده بود و این طوهرت و سخاوت سبب قتل و بلاکت او شده

# در تحقیق

باین قسم که او به جا برآوردی اسکندر می آمد بشهر شوش بخود اسکندر و همراهایش از پرسیل هر چه دادند به ناکوار که از علویان خاص اسکندر بود  
 و نهایت صبیح نظر جمیل و طرف میل اسکندر بود که او را لایق بخشند به هر چه که معروف بود که اسکندر با او چون بازان همبستر میشد و دست  
 و خواصش هزاره پیرشش رسانیدند که محبوب اسکندر که پیر منظور نظر اوست نیز تاختی باید داد ایشان جواب گفتند من بر حال اردو  
 اسکندر بقدر قوه تعارف و هدیه و ادا و ملی کجا بیک خود را بازان بسیارت کنته چیزی ندیم ما پارسیمان و مردم ایران مردی که حالت  
 زمان دهمشته باشد و بعضی اهل شنبه تن در دود او را از دایره استفت خارج دانیم با کوار این حرف را شنیده برآفت و قسم یاد کرد  
 که او را نیز بیع اسکندر اندارد و مجبر بر آنجخت و با ناپول داد که عارض شوند و از تقدیبات و ظلم های بیجاات شاهزاده شکایت و ظلم کنند  
 و کتر عاقبتین مجبور در جلو اسکندر ایاده از بد قاریهای او شکوه کردند و خودش هم اوقات خلوت با اسکندر از این شاهزادگی  
 کریم بدگوینا کرده که او در خیال تلافی است که صد سگ آورده برابر از ان پونا بنا وقت فرصت بدست آورد و خصاص کند تا اتفاقا اسکندر  
 از شوشش بصد تربت کهنه و سفری نمود چون شنیده بود که در دهنه کهنه و استیاده نغسه و وجود نقد زیاد کده استند اند در دهنه را  
 کشودند خبر سپر کهنه رود و دوکان پوشیده و شمشیر زکشت خورده چیزی یافتند و تیغ طلا که اسکندر در سرداشت برداشته بالای  
 قبر گذاشت و فرقه که در تن داشت روی خانه کشید و اظهار تعجب نمود و همرازان گفت بجز دارم که پادشاهی باین عظمت و جلالت  
 باین فلاکت مدفون شده باشد ما کوار موقع بدست آورده عرض نمود که حکام از قبل شاهزاده ارمن مغیره سلطان را عالی میکنند و خانها  
 خود را از رو استیاده نیز مجبور سازند و من از خواجیه سیرایان دارا شنیدم که بهلوی خانه کهنه و حسدین که در وجه نقد و جواهر کده استند  
 و تمام را از رسیدن برده است مشتبی از آزاریم بشاور قاپوش کرده بقدری جد گردنا اسباب قتل و کشتن شاهزاده و الایستار  
 عزیز کریم برآستد ایم آورد و وقتی او را مقبل سیر و ندان سپه خود را رسانید و جوار آن بزرگوار آمد و در نهایت جبارت و بلا و بی سبلی  
 بر روی نازنین آن خلاصه نجابت ایران و نوجو اصالت پادشاهان صبیح خود و سخا و ثمره مروت و قوت و وفای زده گفت خاطر داری کلانتر  
 که در دم من میکنی شاهزاده پنج کریم سر بالا کرده فرمودند در ایران کاهی هم عنوان سلطنت کرده اند ولی نازد تر این است که کنون سلطنتش  
 افتاده بدست غشی که نزن و نمرود است و آن فشت که کارزان هم استیاده کرده نویسنی و کیر حرفی نفرمود و کشتندش

از حوادثی که در ایام توقف اسکندر در شوش اتفاق افتاده این بود که از تمام عا کر یونان که در رکاب او بودند سیزده هزار پاوده و دو هزار  
 سوار اختیار کرده با خود سوار است کجا برد و باقی را مخص خانه کرده بود و قبل از مرخصی آنها فروتن صبیح آحاد و افراد قون خود را  
 از صاحب منصب و غیره از خزانه داد (بلی از یونان کمن شده بود) در روزی که بنای مخصی قون شد عا کری که توقف امور بودند  
 رفتار و کسان خود را دیدند بوطن مالوف مراجعت بنامند چنین تصور کردند که اسکندر بپای تخت خود را در آسیا فرار داده است و دیگر  
 بجهت و تیرخواهند رفت این با نرود هزار نفر که اتحاب شده بودند مدت الترابید از نزد یگان و خویشان خود محروم باشند و هر کجا  
 اسکندر است نزد او بنامند این خیال ایشان برآدیوانه کرد و از اطاعت خارج شدند و بنای جبارت گذاشتند و قال و منال عیبی در  
 پدید شد اسکندر خود را از شهر اردو رسانید قون اصلی ملاحظه حضور پادشاه کرده بر جبارت افزودند حتی اسکندر حواست  
 نغسه با آنها تکلم کند سخن او را قطع کردند و آثار جبارت کسیدن آنها رسیده بود و در پیش آنهاست که در نهایت متادی در زحمت  
 و خدات سفید شده بود اسکندر بمونود و قسم بخوردند که دیگر کجنگ از آنها در خاک آسیا نخواهد ماند و با بد جیای یونان مراجعت کنیم بنامند  
 چند ساعت جبارت و شرارت ساکت شدند ولی سکوت ایشان باز هم بجهت احترام اسکندر نبود بلکه بخوانند به بنید جبارت و شرارت  
 ایشان بدید رسیده که اسکندر آنها را مخص کند ایته آنگاه اسکندر رو با آنها نموده باین قسم یاد کرد که این لشکری فوری و خود سر  
 یعنی شاهزاده راه است که صلب سلطنت از من شده است که قبل از شورش و اجتمع شکایتی که داشتید من اظهار کردید هنوز برین  
 مجبور است و معلوم نیست که کدام دست از شما ناراضی هستند آیا آنه . . . بعضی کرده اند بر دند رضایت ندانند که از پیشین  
 بودند با آن دست که مانده هستند و بعد با من خواهند آمد شاکی میباشند و هیچ در تواریخ دیده نشده که بکده سنده قون تمامه  
 پادشاه خود را در میان وطن رما کرده معاددت بوطن خود نموده باشند شاکی یونان و از او سینه از طوائف وحشی که بنده  
 هستند زدن و پست تر سینه زیر که بنده با و علاجه است اجماع آناه مولای خود را نامنی نماید و برود اگر چه نفری هم  
 فرار کنند خدن و کیر بمانند بعد از این شما در نظر من مشان و عظم سربازی نداری و در تصور من بدترین خلق خدا هستند این

# در تحقیق

فوتعات نمایان و خنایم بشمار که شمار بدست آمد چون طرفت نداری شمار از فاجده عقل خارج کرده که همین اوطان شما نبود که سلاطین عجم  
 مشرف بودند یا فرزندان شما بودند که در بازار برده فروشان شهرهای ایران خرید و فروش میشدند که فراموش کردید در زمان  
 قلب پدین با لباس و برهنه و عریان بودید و در ظروف چوبی قد اجوزیدید حالا غلبه بر دولتی دارید که بر بچهر صبح فسق و بی آبرود  
 سلاطین مالکث رقاب نامدار و پادشاهان معظم و در کار کسرتان با فزاد قدر بر این آستان جنبه افتخار میبودند و کول و جان مطیع این صاحبان  
 اختیار بودند و شمار انبوه و از خرید و فروش می نمودند اکنون لباسهای زری و ابریشمی دارید و در ظروف و اوان طلا و نقره عینا  
 بخورید این است رفتار یک در اینجهت من با شما نمودم بجز رواجت بطن خود میکشید از برای اولاد و عیال خود چه بسیار میبرید اگر از شما  
 سوال کنند که ترقی تو عاقلی که از شما شنیدیم چه بود خواهد جواب داد که بعد از آنکه مغرب مشیر خود را مبعود ابرایان کردیم  
 و رغب خود را کمال آوردل آستان جایی دادیم سردار و پادشاه خود را که نشسته مثل غلامان فرار کردیم و با و طان خود آمدیم راه بازگشت  
 و جلوس شمار کسی گرفت هر که بخواهد برود میل بس ندان احدی ندارم آزاد کنید حضورم از در خود تان ای موهظان پوفا کسان شما  
 در یونان بدیدار شما سرور و خوشحال بشوند که با پادشاه برگشته و قیامت کشته کالت فراریان بطن خود فرستید من با همین دست قشون ایران  
 که لشکر داده ام فوتعات بدیده خواهم نمود و خنایم علیه بکلیت اجم آورد و شاکل و مفضل در یونان اجار از او خواهد شنید بعد از آنکه  
 این کلمات ختم اینریش بقشون کرده و به شهر راند سر از بانای داد و فریاد که آشتند اسکندر بجز آنحضرت آلوده مر جت کرده سینه  
 نضر و سالی این قشون با معنی را که بیشتر از سایرین نشا فاد بودند به دست گرفته بقرا و لها بسکه از قشون ایران با سر راه او بودند سپرد  
 بعد از این رسالت که اسکندر ملاحظه نمودند و دیدند که بیوات هر چه نامهربان چندین هزار نفر لشکر با معنی آمد و آنها را گرفته بدست  
 فراول سپرد و وحشتی که کسی متعرض و مانع او بشود تنو و دیگر به این قشون با معنی ساکت شده بر خود لرزیده و خطر سنبه و بیاست نشد  
 خلاصه اسکندر آن سیزده نفر را چهار روز در کار کشید فردای آنروز سران لشکر که علی الرهم هر روز بر بار اسکندری آمدند بشهر آمد و حجاب  
 که ابرایان بودند آنها را مانع از ورود و دیدار کردید این اشخاص خاشا خاشا با سر بار روی خود مر جت کرده تفصیل را بقشون با معنی اظهار  
 نمودند با نظری که در روز در اینوقت تمام اسلحه اردو بر ضد اسکندر از روی شورش قال و مقال داشتند امر روز از با آستان  
 اسکندر بخبر و دشمن آمده بنیاد زاری کردند و با هم گفتند اگر این بقرا اسکندر امتدادی داشته باشد ما در این وحشت و وحشت خوایم  
 مرد از آنطرف اسکندر عا کر ابرایان را که نازه تربیت کرده بود از صاحب منصب و با همین بهارت سلطنتی احضار کرده بواسطه ترمیم  
 با تفرایش کرده که من از خاک و کث بایران آدم در حالتیکه کان بگردم ابرایانها چاکه معروف بوده بمهوه لب مشول اند و در وقت  
 و تجمل مغرور ابوان بزم را بسبب ان و رزم ترجیح میدهند تیغ و خود پرستی شمار خود کرده اند بعد از ورود بایران و چند مرتبه  
 مصافی که میان قشون من و لشکر ایران داده شد دو چیز در شما که ابرایان سینه ملاحظه کردم که هر دو نهایت خوبت یکی شاه بخت  
 که سلطان خود را مثل خداستایش میباید دیگر آنکه کوچکتر شاه از بزرگتر اطاعت بنامد اگر از لشکر من بگفت خود به زبان است که رشید بود  
 و کی فاعده و فرار کلیه عالم اینست که هر غنی که چندین سال راحت نموده در مقابل دشمنی مذمت از تبه جنگ فاضل و هنوز در حصال نازد  
 قال از او زایل میگردد ابران چندین سال بود که رحمت نموده و دشمنی خارجی مذمت و در داخله محکمت هم به نظمی بود بجای آنکه آلتانم  
 خود را منظم کنند بخیل لازم و اسباب بزم کوشید به در عرض آنکه اسلحه خود را صغلی و مشغع نماید شب مشغع پوشید به در  
 انطرف اما که دشمنان شما بودیم با پیشین و غیر بودیم و دایم لادقا هم با بیکان خود قال میگردد اطفال با بستن رشد که میر سید  
 با بدی ای خطه وطن خود اسلحه بر میداشتند و جنگ میکردند این بود که با جمعت کم کرده انبوه شمار اسلحت دادیم بعین دارم اگر شمار  
 عادت بیکجور است و سینه شما ازها که مقدونیه و یونان رشیدتر و کار آمد تر سینه اگر یکبار لشکر یونان در مقابل با ابرایان  
 غالب آمد چندین بار قشون ایران فتح یونان نموده و زندنا بود که من میخواستم فحاشت و معایب شمار اشفاً بگویم امر و رفت کرد  
 اظهار نمودم خوبهای خود را خطه به بهار ارفع کشیدد آنکه باشید از و بیکجور من دختر دارا را در حاله خود در آوردم همه قصدم این بود  
 که لادی از او وجود آید و او را بعد از خود بجهت و بر شما پادشاهانم و بیکجور من بجا و بزرگان یونان با اجان و اشرف ابران موافقت  
 مواظلت کردند و مقصود من این بود که بعد غالب و غلب با هم رجحان داشتند با نده خود را با توبه رفیت من دانند من پادشاه  
 روی میسرم و هر چند ازین کل طرف هنوز کدام مشرف خواهم شد اما فی فرکت و به هم بسیار هر دو از من بیاشند و بعد از بیخ من

بیکجور از ما

# در تخمین

میکنم ایرانیان بسط و لباس یونان را اختیار کنند و رسوم و آداب دولتی و ملکی آنها را نیز بپذیرد بهمان وضع و آدابی که بودید باقی بمانید بعد از این  
 طعنا که دیگری را بجز اسکندر در خور نبود و ندای یونان را مغزول و از بزرگان ایران دورا و اجزای دربار تقاب و برقرار کردید عا که یونان  
 و مقدونیه که این انضام و قرار داد را شنیدند بومی از کرده های خود نام و پشیمان شدند که یعنی دوست بدانان و زودا و امرای ایرانی  
 شدند باز اسکندر از قضیه امت و جارت های ایشان در گذشت تا مجبور شدند و کلاه خود را بر پیشانی وادوات جنگ را از خود دور کرده  
 پای برهنه کل بر سر زده جلوه گاریت اسکندر آمدند روز سوم را اسکندر دلش کجالت آنها بوخت از قصر سلطنتی شوش بیرون آمد بعضی را  
 مرض غایب مثل حکم اول نموده از قضیه سایرین هم گذشت و شبان بزرگی داد بزرگان و سرداران ایران را و یونان را را بر یک سفره و  
 و جوان می نشاند آنهاست که مرض شده بودند یکی از سردارای خود سپرد که ایشان را با و طان خود برساند و خود نایب استلطنه مقدونیه  
 باشد آن را نیز سپردار که در مقدونیه نایب سلطنت داشت بیانه او دادور اسکندر تقاری روی داده بود بر بنیواسطه دیگر مصلحت دولت نبود  
 که او در مقدونیه نایب پادشاه داشته باشد با بجه در آن اوقات سبب بعضی نوشتجات که از مقدونیه رسید اسکندر قسمی نسبت بدار خود  
 تغییر بود که کمتر بیکت من زیاده از ده ماه جسم و در پناه بجزام در عوض ده سال تجاوز است که او را طک نام اقا لیم مستوره خود نموده ام  
 و حاصل فوقات خود را بجز او ارسال داشته ام عجب دارم با وجود این همه حساسان بر خلاف تکالیف خود رفتار میکند و با نایب استلطنه من  
 جای بد تقاری را که نشسته یکی از خواص در حضور اسکندر بنجید اسکندر میگوید بیکت عجب دارم که با این قضیه سلطنت که از مقدونیه بنجیده اید و میدیدید  
 که آن قیانه را با در خواست شما با بجه بد تقاری کرده است باز قضیه را کردن ما در خواهر دارد آورده اید و آن را پانزده ابریشی الله تمسینا مید  
 این عیب که از نزد امیر و حمله و علی که شایسته است این حرف را که اسکندر بنجید گفت ظاهر من هر قدر بنجید است باطن من سرخ است در موقع  
 هر کس را بجزای خود میرسانم این حرف که در میان اردوی اسکندر منتشر کردی اینجینه مورث فعل اسکندر کردید چرا که با سوسانک آن را بجز  
 که در اردو بودند این فخر را با نوشته اند و از خوشی که داشت اسباب فراهم آورده اسکندر را مسوم نمودند

از مدت فوت اسکندر اسپینلای انگل و سلاطین افغانیان و مقلد اقصای پادشاهان هم بر مالکیت هم چون در دست بنوده و در توتنگ  
 از میان افتاده است و سلطنت بزحمت چند محقری از آن مدت را که سلطنت سرداران اسکندر و طوک الطوائف بوده از روی  
 تو ایچ فرنگی و الماسه و جیره ترجمه شده بدست آمد و مرقوم شد و از اجزای نوشته اند

در سنه ۳۳۳ سجد بیت و در قبل از بیع اسکندر در بابل بستن سی و دو سالگی برض سختی بدت کی در گذشت و در ولایت عهد خویش سپهر  
 از او عیبی نمانده بود در انزلیان مالک متفرغ او از قرار ذیل بود

یونان مگادونه (که در شب فریره بالکان واقع است که در بابات عالی ملا بولت) و محدود است از طرف بدای سپاه و در پاس  
 مرمر و روم ایچا همسایه منبر که محدود است از شمال باطل در پای سپاه و مشرق بر سره اوزبایجان و قفقازیه و جنوبش برستان و جنوب  
 بطل در پای روم (در بلقان) شادت که غلبه بر جزو او بوده متفرق است ایران افغانستان بلوچستان پنجاب ترکستان  
 الی روم سیحون

ولی چون فاعله مقببات بجه مکرانی این مالک از خود اسکندر در دست بود لدا تکلیف و بجدی هم معلوم نبود و واضح بود این فخر  
 باعث اختلاف آرا و نزاع عسومی خواهد شد و این نزاع از ساعت فوت اسکندر شروع شد قبل از آنکه کسی بلوازم فوت و کفن تکلیف  
 دفن او سپردارد و چند روز گذشت تا لغت شدند که تکالیف دفن آن نفس با آنهاست و آنوقت سرداران و امراد و اشرف و  
 اعیان که با اسکندر بوده اطرائش جمع بودند آریه شس نام را با مورثت نموده دو سال تا او را ایجا طول کشید با مالک  
 مخصوص و سایر لوازم سپهر فراهم نمودند

تا یونان از در رسالت زینت ساختند و نصف آرا را ملوان را بهین مستقر بخت کشیدند و کالک عمل نابوت از صنایع استادان  
 کامل و زینت های پر بها تمام کردند و تمام آرا با طلا و جواهرات و فرشای بسیار اعلای قیمتی و تصویرهای کار استادان  
 بسیارها مزین و مرصع نمودند و بعد از رفتن اسکندر در اسپینلای بایران و قبله بردار با غم سلاطین هم محض دیدن مزار کجیز و  
 که کان میگرد زینت کشیده بود که بی جواهرات اعیان و مساحای نفیسه که را با با او بد غم گذارشته اند وقتی کشودند خبر  
 خبر سپردگان و ششیری نذیر و بسیار تغییر شده تاج طلای خود را بردارند بالای تابوت کجیز و گذارشته گفت بسیار بید غم



# در کتب مستتر

تا و اگر محمد خلفای اسپید اگر برقرار من بان بود مؤلف تاریخ مغرب میگوید در ۵۱۳ هجری با فصد و دوازده مبعس آمدم عمارت از رخام دیدم که صورت اشکال افلاک و نجوم و افلاکیم سبده و حیوانات تمام بر آن نقش بود که عقول در آن حیران بود در او ایل اسلام عمر و عاص که حکام مصر بود بیشتره نیل شرقا طرا با نهند و عمارت شش طبقه و هفت طبقه بسیار بوده در قحطای عمره عاص یک جامی از سنگ رخام ساخته و کسبند مضمونه آن از سنگ سفید بر آورده بود که تمامی قفسه آنرا از آنجا قاری کرده بودند نوشته اند که چهار هزار فذیل کسبند در آنجام شبهار نوشته شده در ۳۳۳ سبده می رود و المیزابین از اسپین علی علوی غلام خود خادم را بصره فرستاده تا شهر قاهره را طرح انداخته و الحاکم باقیه غیره مصر در آن عمارت زیاد کرده و آبادی آنجا تحدی رسید که شش هزار سجد و هزاره دویست حمام در مصر نباشد و در زمان مستنصر علوی قسطنطنیه عظیم بجای آورد یک سده ششده و نود که بره نیل بسته بودند آب بزراعت نرفته کار سخت و قحطی بد شد بی شد بوی شد بوی که متقلبان منفا و ساکنین را کشته میخوردند و با استخوان آنزوی فراخی نمک کور میبردند و نیز از قضا آتشی شهر افتاده بسیاری از امانکن و عمارات سوخته که اغلب مردان و زنان و خوردان هم در جوشش بودند چنین وقتی را گویند بلا حله در کشت از چار سو عاقبت شهر بخرسب و در آنرا افتاد تا مدت ها که باز رو باقیه و عمارت گذشت و بعد از و ال دولت اسپین چون دولت منتقل بال اوب شد صلاح الدین یوسف بن ایوب در ۵۷۲ هجری با فصد مضافه و تعمیر کرده و در شهر را بارون کشید و تقریباً دویست بیست و نه هزار ذرع و سبده بود و با لوزی که عوام سنگ کوبند جز در رویل باقیه دیگر دیده نشده در نواریخ نیز بطور است که نمونه غنچه از سنگ سبده در کنار رود نیل ساخت که نهایت حکم بود و در کمال عظمت و کبریا آنرا چنین نوشته اند که از عجب بنا است نصف زمین کبند زمین مساوی است با چیزی که خارج سطح زمین است و در تاریخ مغرب نوشته اند که از بناهای اور پس نبی است که هر مس الهرامه گویند و مثلث بالتر خوانند که جامع عظمت و نبوت و حکمت بوده و روایت ابن عباس در محاضرات آمده که صد و چهارده کتاب سما که بر اینا نازل شده است چاه صحنه او بر پیش بنی نازل کرده وی حسین برادر پس که هر مس اول است و او شده نیز دو حکیم دیگر بعد از وی هر مس خوانده تا از انا پس بایل و ثالث از انالی مصر بوده و از روی کتب چنین معلوم میشود که او مردی بزرگ و هر مس روی و اور پس عربی و آسنوخ عبری است) باری در خارج کسبند که از سطح زمین با بالا محذوفی و مثلثی است اشکال تمام حیوانات و وحوش و طیور و سوام و هوام و صور و صنایع و حرفات و آلات و مسابا با از بر سنگها مجاری و نقش موزده اند که در کتب مسکون بلکه این نطق دنیا که از طوفان و انقلابات فراب و در بران بشود نفوس بعد از آن نشوش دستور العمل و سر مشق گیرند و از قراین چند این بنا چنین طوفان و انقلاب دیده و از فایت احکام از ادر سباده اند و خطوطی که بر اها کسبند نقش و دیوار و بند و سطح آنها نقش است کم کم پیدا کرده خوانده اند

صاحب جامع احکامات نوشته امون غنچه مخصوصاً بعبیر موانت کرده و بخش و بدین مرمان دستونها شماره و بناهای قدیم و نو اند و یکت در باب اجرام را کشودند مثل این بود که تمام بیگل غایبان پر باشد و اولانهای مختلف بجا برده باشند در عرض دیوار طرفی از کسبند باز و در سنگت بجا برده بودند که هر سنگی در طول بیت ذرع و در عرض پنج ذرع و تمام لون آن سنگها سرح است و منقط بسیار و جمعی که همرا غنچه بوده اند هر یک جدا گانه نوشته اند از روی زمین طرحشان مربع از چهار طرف مثلث و اریب از یک بیگ فقط فنی میشود و از روی کسبند را باها با طرف منستی باها فاشد در بر فاشه تفاوت از سنگت باونها ساخته بخش اشخاص که آشنه قد بعضی بلند تر و بلند ابدان جمعی کرده و کمال خود بودند حسنه ای که حنکده و سیاه رنگ شده بودند با روغنی که مخصوص امواب بوده آنها روغن و فرنا میماند و در هر آن و ریابوت سنگی محفوظ نگاه میداشتند که با اموات ابدان فراخه مصر با بطله بوده اند باری در کسبند بزرگ در کا هه بنظر آمده از سطح آن مبعده الان مانند بسیار بالا و مرتفع بود و امون خواست بداند آنجا چیست نزد باها و با به بار سبده هم فاشه چند شمشیر یا لا فرستادند فاشه دیدند که بعرض دیوار کسبند بود و در آنجا تا با و ماند آدم بزرگ بیکی از سنگت بزرگ با خوش رنگ و یک منظر تره شبیه بودند دوری داشته که مسوده بود فرماد بهر قسم باشد آن سنگت سنگت کرده از درگاه پایش آوردن در پن پایش آوردن افتاد سنگت معلوم شد فوعلی مانند مجوف کرده بودند و منشی از او غده از میانش بیرون آمد روغن زده و بیوت در حقی چیده با عیب ولی خشکد و صورتش کشوده بود و زبلی طلا و فولاد شیر و مکر و نهایت انجا با او بود و قطعه یا قوتی امر روی سبده او بود چون بنیته کور تکه که دیده خضار آهنبیره نمود و چون آتش میدرخشید غنچه آنرا برداشتنه گفت فیت این زیاده از طراج و ده ساله مصر است و خداوند میداند که آن صورت سنگی را کی ساخته و کی ساخته اند و بدان که بوده و چند مدت است با روز کاران که در کوه و دشت گذشتند است



# در تخمین سن

و بسیار خواه گذشت باری تفصیلات این مایه خبر مصر را می نماند از اندوی نوانج فرنگی و یونانی نیز اگر باده چسبزی در این باب بچک آمد  
چنگام دیگر از سر داران سلسله .

که از نس در کادوتیه که مدو بوده است از طرف بدیای سپاه و طرف بدیای داران و طرف بروم ایغ .  
و انقی پانز در یونان و تیزی جنس در ترکیبا که ایالت عالیه اسلامبول است و آن را کونیس در قله مغرب آسیای صغیر و آوی من  
در قبه آسیای صغیر ولی آرای و آسوده کی که بواسطه این شهر اردو یا منظور شده بود طولی سید انکو که اولاً خیالات پردیجاس که  
منظورش سلطنت مستقیم و نیابت تا آنکه اسکندر بر کل ممالک تصرف بود کم کم بروز کرد و برای انجام مقاصد خویش خواهر اسکندر از بخت خود  
دراورد و بد که بخت او پردیجاس بپرده بود همواره بر مردم بیخرف خیالات ادسی میکرد و چند استحکامات خیالات خود و بیخرف  
امور خویش او را میدی که دختر کینانه خواهر اسکندر را که زنا عاقله و پر چشمت بود بخت غیب سیم بخواست و از یونان بیابل  
احضارش نمود لکن پردیجاس هم کالی سی و چهار داشت که این موصلت اتفاق بقصد و تدبیر کینانه و کوششهای عاقلانه برای بر هم خوردن  
این سعی موفور و اقدامات مشهوره در کینانه خواهر اسکندر را که در این فتره انجام مقاصد کرد و موصلت با غلبه سیم بخت  
کار بیکه که پیش بدون خیانتش بیار بیل و ساعی بود از میان برداشت و همچنین خود غیبه کرد از بعد از فعل یافتن کار کینانه بیکه از میان  
برداشتن خود غیبه کرد و غایب شدن او افتاد و بیکه خیالات دور دور از سر بجه و هر طرف بر آکنده ساخت تا این نیز تدبیرش بر  
طرف مراد رسیده بود که کم بتز و بر مای او مقبول شد و این قسم پردیجاس ناب هلهه منتقل گردید و در وجود همه تدبیر و زحمات  
و صلح غلبه سیم را با خواهر زاده اسکندر که بیل بیکه لشکر پیاده بود نتوانست منع نمود و در بین این انقلابات و کسبه و دارا در بار  
که متفر سلطنت ماکا دو پنا بود یونان شورش نموده که شاید خود را از تحت اطاعت ماکا دو پنا خارج سازد اگر چه از دستان از وقت  
اسپیلای اسکندر بر یونان از دستشان بیرون رفته بود ولی هنوز خیال از ادوی در سر داشتند و فوت اسکندر موقع خوبه نظر آمد که سزار  
اطاعت خارجی بر ناسند و انیوقت رحمت شمرند تا مادم اتحاد و اتفاقان مانع بیخرف این خیالات آنها گردید با من معنی  
که غیر از دو ایالت در جنگ اقدامی کردند و از این دو ایالت سی هزار نفر لشکر جنگی ببرداری به اسی تنیس که سردار رشید با جواد  
بود سپیدان آمدند و مردانه بر آن ناپا که بطرف آسانی آمد سکت فاحشی وارد آمد چنانکه آن ناپا نیز مجبور شد که پناه بشیر لایا بسبب  
و لیش تنیس او را محاصره نمود و در بین محاصره و محاصره یکی از روزها که لشکر بیرون و درون گرم سینه و آویز بودند و خون بسیار  
طرفین بر صحرای چون در باشد ابدان بجان و سر ما چون کوی بیان گردید لیش نیز مقول گردید و سپاه درون و بیرون لشکر بیرون  
جبر شدند و نیز برای استخوان آن ناپا نیز از این محاصره به انانسی بالنگری و رسید ولی از انقی جنس که بجای سزار مقول بر فتره  
شده بود و می نیز سکت خورده مقول گردید پس از رسیدن این خبر بکراتر س حکمران ماکا دو پنا بالنگر استند و پیرانه بیخرف نام با استخوان  
انقی پانز جنگ با جان و شورش بیان یونان و محاصره لایا حرکت نمود و چون محاصره خدی هم بطول انجامیده بود بجای این که  
بباد آذوقه محصورین تمام شده باشد بجهود آن شورش مدی رسیده خورده شود و محاصره طول کشیده چهره کردند و بر محصورین دست  
ببند زنده و دیران سپاه و نوبه سپاه بیان خیر خواه را برداشته در کمال با باکی این مسافت را بچستی و چالاکگی بدون کجا و سگ  
این راه را طی کرده سپاه یونان را در حوالی شهر کران سکت فاحشی داده بزمیت شدند و انقی پانز استخوان ساخته بهر اینی و کنگ  
بیکه بکر و قوت اتحاد و دو لشکر قبه پناه یونان نیز ابلی منرم و متفرق در پیشان ساخته و بواسطه این غلبه و فتح نمایان شورش یونان  
انجام و سپس از این گوشه لایا نیز استقام یافت کلوز اندازد اباداش سکت است .

از این شورش یونان سکت تر جنگ میان حکام ماکا دو پنا بود که در سنه ۳۳۳ الی ۳۳۴ سپید و بیت و دوالی سپید و بیت  
میلاد اتفاق افتاد و سبب کلی این سینه و آویز و جنگ خور نیز صورت دادن خیالات استقلال و غلبه پردیجاست و نتیجه این جنگ  
مقول شدن خود پردیجاست و شورشهای صغیره و انقلابات جدید در امور بیکه مملکت اگر چه پردیجاس بیکه کرد که در امور  
سلطنت و مدار مملکت با وی شراکت داشت بخیالات مصلحانه و تدبیرات عاقلانه خود از میان برداشت ولی انقی کونیس حکمران اسپا  
صغیر ابوبنای عداوت و فرار بر ضرورت گذاشت و در صد این بود که زمام حشر بیکه امور و حمام استدار نمای جمهوری را  
خود بدست گیرد و سکت تر است و ثبت معاندان را بکشت آورد و پردیجاس برای آنکه معاندین چنین قوی دشمن بدین مصلحتی را بخت

# در تعیین ستر

از میان بردارد از او با ولسای دولت مانگا دوتیه ابتدا شکایت برد و آن بخت برخت مشغول ساخت و آن تا کونس و کیر میدان شب  
 و از آن وقت جولان تخت و از زنده دستگیرتیه این عمل شده و صحت در این دید و بمبار عقل سپین بخید و فهمید که پای از زیادت بریده  
 دست از حکومت کشید با کادوتیه که زنده در آنجا که درس دانی پانزده بر خند بر دیکاس بر انگیزد و با پنج غیر با دشمن بیدارند و بستیز و چنین کرد  
 رشتند ریاست و حکومت کینه با کادوتیه آمده ایندو نفر را بر ضد وی بر کجخت و نیز این دو نفر فرست خیمت شتر دند [خاقه اتنی پانز  
 که خصومت شخصی با بر دیکادوست چر که و اول خواهر خود اتنی پانز را زینت کرد و بعد او را از خود رانده که خواهر اسکندر را بگیرد  
 که بر دیکاس را از زمانه بردارند و شور کرده رای حسین بیدند و صحت از اسپند بند که برای اینکار با بطلیوس لاکس فرزند طیب حکم  
 حاکم مصر موافق شده که اقوال و افواش آن نیز مطابق افتد باری با وی یکی شدند و بتفاق و موافق متحد گردیدند

این حکومت سلفی معتقد بود اگر چه بظاهر اسم حکمرانی بر سران گذاشته بودند نه فقط اما مصر بلکه اما سایر بلاد هم لوازم احترامات را  
 از بطلیوس مجامی آوردند خصوصاً اما لاکادوتیه  
 بر دیکاس از این نکاده و دو موافق و متفق حکام بر خلاف و خا و انان خود خایه خست و نهایت دشت و عدم امنیت حالت  
 شش بر پیش بمرسانده و چاره بسته اند و نام امید و آرزو پاداری اوی منس و شکی که ختم اول منشی خاصه و بعد سردار کرده بود  
 ساخت و آنکادوستی و دادوی با او دشت بنا بر این بر دیکاس اوی منس سردار طرف لاکادوتیه و شناد که با لشکر  
 تدر راه نموده مسور سپاه لاکادوتیه را از غار سلما سول و کشت شدن سپاهیان بطلیوس لاکس منع نماید و خود بر دیکاس با و  
 پادشاه صغیر ناصر عقل که یکی اسکندر چهارم و دیگری طیب سیم باشد با لشکری هزار طرف مصر بتجاهل سپاه بطلیوس روی نهاد اگر چه  
 او کونس با سپاه خود بر رسیده و توانست که شت لکران دشمن را از غار دارد ایل که کمک و پشت بندی عا که بطلیوس می آمدند  
 هر گیری بوده است که دلی بعد از که شت در جنگی که میان وی و سپاه دشمن اتفاق افتاد که از منس سردار سپاه لاکادوتیه  
 مشغول گردید از با وجود این مبارزان ششیر زن و دلیران منس لاکادوتیه با بر دی شتر ده کوی فتح از میدان بردند و شت  
 کاع بر سپاه جوانان وارد آوردند و لشکر ایشان را از تربت دادند و بیکونس دانی پانز خند منبشان از هم کینه با کادوتیه بیکر خند و  
 بر دیکاس که منوب مصر بود خوش ختی و دوششیش کتر از اوی منس بود با منبشی که شکایتش بواسطه سوء خلق او از او فرج و منور  
 و با بنواسطه دست دنده از وی رد گردانیده بطلیوس منبش از آنکه هیچ اتفاق افتد سپاهیان وی اندوه اش متفرق گشته  
 پراکنده شدند و نیز از سرخی و پختش در میان بزمانه کان لشکرش انطالی پیدا شده و آن کارزاره هنگامه که در زوی کوس سه کرده بود  
 بر دیکاس را در سر پرده خودش نقل رسانید و این واقعه در کشته اتفاق افتاد گشته شدن بر دیکاس اسباب تغییر امور تیه بملکت گردید با این  
 که اتنی پانز از جانب طیب سوم و اسکندر چهارم که دو سال بود به نیابت سلطنت رسیده و غیرات چند در امورات حکام و ولات بلاد داده شد

بدین پنج اول خود اتنی پانز از ایل ششیر پای تخت داده با کادوتیه رفت برای آنکه سلطنت بر قطعات ارو پانز برقرار باشد  
 بطلیوس بگریا مصر با ضاقت و شانت بر قرار گردید و اتنی کونس بملکت اسپای صغیر رسیده در این قطعات بر قرار گردید و ابراق باریکا  
 و پان داد شده حکم قتل اوی منس که کمک و معاون بر دیکاس بوده داده شد ولی چون هنوز سپاه و لشکرهای کراف جنگی در طرف  
 خود داشت اتنی کونس با مور بر بسزوزن تخت و تاج و سر بره ابری و قتل او شد و با بنواسطه جنگ طولانی این اتنی کونس و اوی منس  
 در گرفت و از شسته سببیت الی شسته سببیه پانزده طول کشید و باث انقلابات تازه گردید و اتنی پانز در این بین در سنه ۳۱۹  
 سببیه و زنده پس از آنکه نیل غانوده سلطنتی عوض پیر خود کا ساذر پوی اسپرخون نایب خود قرار داد ببرد اگر چه کا ساذر بسبب  
 منی در گرفتن جای پذیرد است ولی از این تخلف تقدم او بر این جلی رنجش و کینه بمرسانده بدین واسطه نزد اتنی کونس بطرف اسپا  
 صغیر رفت که باید او را بر نیابت بدر برسد و اتنی کونس از امرن وی و تالشش موقع را همین ششده چند صورت دادن جانات  
 خود با کا ساذر متحد شده بنای تفاق با پوی اسپرخون غانوده سلطنتی گرفت و پوی اسپرخون چون خود را از نظر و دیده با اوی منس  
 ششش گردید و بر حکمران اسپا نمود و اوی منس دنده با او مجبور شد پشای را که عدو شان سه هزار نفر بود روی خود کرده یعنی که

# در تحقیق

آنرا هم خزان سلطنتی را که در تحت خط آنها بود بوی عرضه کردند و آن در تدارک سپاهی تابان کرده بزرگواران لشکر است  
 و سپاهیان بسیار از وی راضی و بواسطه انفاق و حسن ملوک وی را خوانان بودند و در پیشانی که گاه از در یونان بر چند پوله  
 مشغول بود اوی جنس بر سرانی کوشش یافته و بر استماع نمود که عرصه بر او منگت شده و در خود هم خواه جلال و جگت ندیده و چاره  
 جز که بخت با واسطه آسپان یافت و در آنجا زلوی کوس و بخت بوی استمداد نمودند ولی با وجود این کوشش و کجک و جو شش غلغله  
 با او منس بود و بلاخره اوی منس بواسطه منگت بجای چند نفری از سپاهیان خود پست انی کوشش گرفتار و شش هزار و منس  
 بیالای دار شد و لشکرانش فرود کراتی کوشش شدند و این واقعه در سنه ۳۱۵ سبده و پانزده قبل از میلاد بود و بسبب گرفتاری  
 او منس این شد که در یکی از جنگها حرم و اموال سواران مخصوص فرود پست انی کوشش ابرو و دیگر شدند و سواران استخفاف کان پیش  
 در خیمه بر انی کوشش اخبار نمودند که اگر تو گمان دارم و منای در عرض اوی منس را گرفته بوی سپاهیم انی کوشش این  
 فخره را استبول نمود و عهد کردند بدین قسم اوی منس بهلاکت رسید و در آن جن که این واقعه در آسپان رخ نمود گاه از هم با او یونان  
 که با میدرانی از تحت حکومت ماکا دونه با وی متفق شده بودند بطرف ماکا دونه روی نهاد از این فخره برای پی اسپرخون کمال دست  
 دست داده و تخریب و عاقبت از اورد اسکندر لگت و امداد خواست که در ایا پرس یکی از شهرهای یونانی معتمد بود با و انهار کرد که طلب ستم  
 وزن وی مایل بکاساندر باشد الیپیس اورد اسکندر پس از استماع این خبر فی الفور روی بجا کادونه آورد و چون طلب ستم  
 و زش با و مایل بودند او هم مکررات آنرا بسته پر دور از میان برداشت باین قسم فقط اسکندر چهارم باقی ماند که اسم سلطان  
 بشخصه بر او اطلاق شد و در این بین با سپاه کاساندر از یونان دور رسید و فخاص خون فبب نوم را منگت نموده بنای تخت نهاد  
 که انشته الیپیس شهر پیدا کرد و در آنجا لشکر کشید و مقاومت نمود و باید اینکه شاید پولی اسپرخون بمدد و کجک او برسد و خلاص  
 مناید ولی او هم بحالت پره کجاس شد و سپاهش را اطرافش برانگیزه و متفرق شده بکاساندر پیوستند یعنی که بولی اسپرخون  
 هم چاره حسد دارند به چون الیپیس اورد اسکندر این فخره را شنید که شده بناچار تسلیم و از محاصره بیرون آمد و تسلیم کاساندر  
 کرد و دی هم فخاص خون فبب نوم تقبلش نمایند و این در سنه ۳۱۵ بود کاساندر پسر انی کوشش اکنون بمجنود رسید و سلطنت ماکا دونه  
 به نازعت با اسکندر چهارم بدست وی درآمد و جهت استحکام کار خویش اسکندر چهارم رخانه مادرش را به سینه سپردند نزد  
 خود بچوسخت بست و بواسطه کبر فتن خواهر اسکندر را لویکه با خانواده سلطنتی نسبت پیدا نموده اگر حال حکام با وضع حالت خویش  
 راضی نبودند شاید استیفا حاصل میشد ولی خیال انی کوشش آن بود که زمام جیشمار از جگت سایر حکام آسپان خصوصاً از جگت  
 پان زلوی کوس بیرون آورده و خود بکل آنها مسلط و مستقل گردد اگر چه ایند و نفر در جگت با اوی منس از او طرفداری کرد  
 کرده بودند برای انجام خیالات خویش باین زلوی کوس را بچوسخت دعوت نمود باین را بقبل آورد لکن زلوی کوس  
 برار از جگت وی بد شد و بواسطه غالب مالکث آسپان بفرست انی کوشش درآمد و زلوی کوس در کریم بر رفته و بنا به طریق  
 برده و بر از سو خیالات انی کوشش و خطرهای قدرت وی آگاه ساخت و کاساندر و لیزی منس هم خود را از انی کوشش  
 در محاطره دیدند و با بواسطه بطلیوس و زلوی کوس متحد شده بمداخه و محاربه انی کوشش پرداختند و از سنه ۳۱۴ سبده و چهارده  
 الی سنه ۳۱۱ سبده و یازده قبل از میلاد در دوز خود بودند و باید کتی انی کوشش بر شادت و جلالت و هوش و زکات پسر خود  
 دتر پوس بود ولی رشادتش باعث بر فرود و خفت گردیده اسباب آید که بطلیوس کار دیده و پنج روز کار چشیده و در کجک  
 سبده و دوازده و زرد یکی شهر غازه لگت فاحشی بر دتر پوس وارد آورد و نتیجه این شد که زلوی کوس مجبوراً بکسار  
 رسید که پس از چند سال از حدود شام تارود و سندر در نظرش آمد و با وجود بکشتی که با انی کوشش رسید و منس بقدری بود که  
 نامت را از بطلیوس مجبوراً بختسای نمود پس از آن در سنه ۳۱۱ سبده و یازده با سایر حکام مصاحبه نمود و در این مصاحبه نامت  
 شد که کاساندر تا بلوغ اسکندر چهارم نیابت سلطنت کند و ماکا دونه مقرر حکمرانیش باشد و حکومت ملک نیز آسپان را به لیزی کاسا  
 و مصر را به بطلیوس و آسپان صیبر را انی کوشش و با بستان و ایران زلوی کوس را مقرر کردید و قرار شد که یونان از  
 قت سلطنت ماکا دونه خارج و آزاد و خود مختار سلطنت منتقل باشد ولی کاساندر به نیابت سلطنت قانع نبوده راحت خود  
 و سایر را مانع آمد تمام خیالاتش متوجه سلطنت نامت بختسای بود و برای انجام این مقاصد و برود جگت و مقاومتش



# در همین ستر

چون مرد پاتره سال بود و قیصر روم عاشق وی گردید بعد از فوت برادرش که پاترای بطیوس پادشاه مصر شده و قیصر مذمتی  
 عشقنازی او در مصر ماند و اطاعت از طرف او در ایالتها حکمران بود و در مدت که قاربا و عشقنازی و تیشات قیصر امور سلطنت و مملکت  
 روم اختلال کلی بهم رسانید اتاناز از ایالتها بسبب حال قیصر با شکری روم بر حرکت کرد و در مقابل و متغایه قیصر گشته شد و اتاناز سلطنت  
 روم یافت چند نظم شایسته بمصر آمد و بهوای ملاقات کیه اپترا کرد و در عهد کمال و جمال کیه اپترا ابرقده کمال و مشهور آفاق بوده و زبان  
 پارسی و عربی و سریانی و ترکی و لاتین فسر کرده بچندین زبان محکم خواندن و نوشتن بدانت و در فنون حکمت تا لیفات داشته  
 و در جمال از یوسف مصری پیش بوده چون اتاناز او را بدید و آله گرفت رجحان و حسن کمال او شده با کیه کیه بر این شدند و مدت دو سال  
 در اسکندریه بسر بردند و در آنوقت وی میت و پجالی بود و نیز سبب فتنه عشق امر پادشاهی اتاناز اختلال یافت و گشت اسپرالمور شد  
 و اتاناز را مستاصل نمود و در محاربه بهزیت رفت و خود را با اسکندریه رسانید و از قیصر اکتیس اندیشناک بود و قیصر بمصر آمد اتاناز از  
 کله اپترا به کمان شده خود را بگشت و کله اپترا اسم از حیات خود امید برده بگشتی زنده که حسین و مرتفع بوده چند خدا امر او اتاناز  
 بمسائلت او آمدند و تصریح کردند که اگر برفت بمسائلت قیصر بنا به عفت و سپاه این حسن را و بران کرده ترا نزد او حوا هم بر  
 وی زنده عاقد بود و صدق این معنی معلوم داشت و نیز قیصر زنده اظهار داشت کرده و بجنوری شکر گذاری نمود و معزز شده  
 که اتاناز را در کانه دفن نمایند و وی خدمت قیصر باز کرد و وسایل خود پس بر همت کرده ماری آورده باز وی خود را بر دم آن مار داد  
 بچس کردن جان بر او و بچس قیصر او اسم بهلوی اتاناز دفن کردند آنوقت سی و نه سال از عمرش گذشته بطال بود و منقرض شده  
 در کتب تواریخ و کتب نوشته آثار را در آنکه زنده جز و سبزی و کلم و کاهولات از بیرون کتبیل کرده لای علف جدا آورده رسانید  
 مشایخ از همه ممالک ارثه مذکور از حیثیت و عت بزرگتر بوده با این معنی که پس از آنکه بدان آن زلوی کوسس لیزی ماخص بگشت  
 داده مملکت او را ضمیر ممالک خویش نمود تمام قطعات مغربا بسیار از اسلامبول نارود و سندکدر کت حکومت سلاطین شام بوده  
 مغربا و عت این مملکت بقدر عت مملکت ایران در عصر کجمن و بوده زلوی کوسس و اولاده احنا و زلوی کوسس عت نقر در  
 دو سبت و سی و شش سال از سنه الی سنه قبل از میلاد سلطنت کردند

اول بان زلوی کوسس که در سنه الی سنه حکمرانی نمود و او پادشاهی بود که اول بان این مملکت بوده و لقب نه کار  
 که معنی فتح است بنا به سفر نامه که در مدیا و ایران و ترکستان و خراسان و غیره نموده بود با و او داد و او معمر که آن خود را  
 در شایات فرار داد و آنجا شهری بنا نمود و باسم پدر خود انتی اکوسس ناما که نام نهاد و این شهر در آنکه مدتی خان آباد  
 گردید که در چندین پایه از بزرگی و عت و دولت اول شهر آسپاجا بشد و معروف آفاق بود چون زلوی کوسس پای تخت  
 خود را در شایات فرار داد و اولاده تمام مملکت او را الی رود و سندکدر شایات با پیوند بعد جنگی هم بالیزی محسن کرد که در سنه اتفاق  
 افتاد و آسپای ضمیر مغرب زلوی کوسس در آمد و پس از زلوی کوسس که در سنه بدست بطیوس پسر بطیوس لاکس پادشاه  
 مصر گشته شد پسر وی اینکو کوسس اول لقب بتر سلطنت رسید و هجده سال از سنه سلطنت نمود و بعد از اینکو کوسس دوم  
 لقب بنادوس پسر وی از سنه نامود وی پادشاهی کم پایه و پایه بر بود با بنواسط در سلطنت او بسیاری از قطعات مملکتش از  
 برفت و این سبب سلطنت شایات در عصر او روی به تزلزل گذاشت از جمله کشتن اناناز و مران بودند

وقتی اسکث نامی از بزرگان حبشه ترکستان بخراسان آمده با اناناز مملکت به دست گردیده آغاز سبب کشتی نهادند و بعد از جنگ خنبره و نیز  
 و او نیز در و حوزد اسکث در خراسان والی و صاحب امر و سنی گردیده جانشینان او که اشکانیان باشند رفته رفته مملکت را و عت  
 داده تمام قطعات با این در بای مازندران و رود و سندکدر استغرق شدند چنانکه ذکر خواهد شد

پس از اینکو کوسس دوم لقب بجایتی پسر وی سلطنت یافت و از سنه تا سنه حکمرانی نمود در مدت سلطنت وی چندین جنگ اتفاق  
 افتاد که در سبب جنگ مغرب بجان او بود و تزلزل مملکت بیشتر شد و جنگ آخر وی در سنه با اشکانیان بود که لشکرش سخت شکست خورد و بهر  
 رفت و سران و سردارانش نیز خودش هم دستگیر گردید و پس از چهار سال در حبس برد و پسر زلوی کوسس سوم از سنه  
 تا سنه سلطنت کرد و مشهور شد پس از وی برادرش انتی و خوش نام سلطنت رسید و مدت سی و هفت سال سلطنت بگردید  
 در عهد خود و جنگهای مستعد نمود در بعضی غالب و در بعضی مغلوب بود و در جنگ آخری از دست رومیان شکست خورد و مجبور به دادن

فرمانها

# در تعیین سلسله

خراج شد و در ۱۸۳ درگذشت پس از وی انبیکو کوسس چهارم بعد از مدتی رز و خورد و بحسب کرامت شامات رسید و در عهد این دو نفر حکمران  
 اخیر اوضاع مملکت شامات اختلاس زیادتر شد تا آنکه در ۲۳۳ پس از چندین نفر حکمران ناقابل که خرابیهای مملکت بقدرت و زیاده از حد شد  
 و حدود خاک سنگ و روی بوبرای نهاد شامات یکباره بچنگ رومیان افتاد و یکی از ایالات روم گردید .  
 ذکر طوع اشکانیان چنانکه در ذکر سلطنت زلوی کوسسیان مذکور گردید در ۲۵۵ دولت و پنجاه و شش پیش از میلاد سر کرده اسکن نام  
 بخراسان که آنوقت پارتیا نامیدند از کسنان آمده اهل آن بلاد را با خود پار و بر زلوی کوسس شورانید و بلاخره خود آنجا حکمران شدند و پادشاه  
 که حکم توهم پسیس نمایند با نمود و پای تخت کرد و آمدت بواسطه دست بزرگستان مملکت خود را از طرف مشرق و شمال دست داد  
 و برادرش اسکن دوم جانشین او در ۲۵۲ دولت و پنجاه و چهار سلطنت رسید و سی و هفت سال حکمرانی کرد و جنگ با زلوی کوسس دوم  
 در عهد وی بود و در ۲۵۲ دولت و شانزده درگذشت پسرش اسکن سوم عقب آمد و او را اول با انبیکو کوسس سوم مصالحه کرد و پادشاه  
 (را در بایجان) با انبیکو کوسس و اکتار نمود انبیکو کوسس هم در عوض سلطنت و بر اهنسی کرده مستغنی گردید و پس از فوت اردوان اول در ۱۹۵  
 صد و نود و شش اسکن چهارم نیز بر روی پیش نا اسکن ششم لقب بمیردات که دولت اشکانیان قوت و مملکت و سستی بهر سبب نیکوگری تمام  
 کرده استند انکار او خوارزم را بچنگه تصرف آورده و از آن نیز تجاوز نموده باستان و دیار اتما را بتصرف در آورد و زرق زرق دیران ابران و زرم  
 آریایان خراسان و اذربایجان شهرت و در زرم قدرتی یافتند چون از سلاطین کل و ایالات جزو پادشاه شامات و مینر بوسس دوم سر می پسند  
 کرده خواست سر کنی نماید و بنای مازعت را گذارد و در حدود سرحدات بریا مکت فاحشی یافته از نمر که بنزد روی بر تافت در دولت این سلطان  
 در مملکت اشکانیان قواعد و اوقاف خوب مداری گردید پس از گذشتن او فرات اسکن هفتم که سلطنت رسید نزاع میان مملکت اشکانیان  
 و شامات را بواسطه خواستگاری دختر پادشاه شام بر طرف نمود ولی جنگهای ارمستان که مجال طول کشید شروع نمودند و نیز مازعات  
 با طوایف کرگستان که از اشکانیان در جنگ با شامات کشت کرده بودند بواسطه نرسیدن اجری که محض آنها معین شده بود بنای مخالفت را  
 با اشکانیان گذاشته مملکت آنها را سرخس تاخت و از بساختند و فرات اسکن هفتم در ۱۳۷ در جنگ با جاحات ترکان مقتول گردید  
 و همچنین بموش اردوان دوم اسکن هشتم در ۱۳۳ بهلاکت رسید پسرش میردات دوم اسکن نهم تقاص خون نیاکان خویش را از ترکان  
 بخواست و چنان در جنگی منظم و متفرق شدند که چون فاشاک با دبرده در آن محو اما پراکنده تر از ترکان چنان بخت برگشته بود  
 که کامون هر پشته از گشته بود مملکت را دست زیاد داد خاصه از طرف ارمستان پس از خویش در و بجهدی نزاع ناشئه مناسب و بینا نمود  
 در گرفت و بسبب ضعف و خرابی مملکت اشکانیان گردید و علاوه بر این منازعه با میردات حکمران ارزنة از روم بونوسس نام در گرفت  
 از طرفی رومیان از جانب مغرب و ترکان از طرف مشرق ضعف حال مملکت را حجت دانستند دستی از استین بر آوردند و بونسسی که  
 ترکان بنجارا را مقترف شده و خود چند نفر از احفاد او را دلا و اشکانیان را پادشاهی برداشتن پس از آن دو نفر مذکور فرات سوم  
 اسکن (۱۳) حکمرانی یافت بسیار مدتی در کاروان و کانی بود چون که وی بخواست رود فرات را سرحد مملکت قرار دهد رومیان  
 قبول نیکو کرد جنگ ابرانی و رومی بطول انجامید و نزدیک بود که ابرانیان بگت بجزند با اسکن مصالحه نماید که اسکن بمیردات  
 در ۱۳۳ پس از گذشتن برادرش حکمرانی را بنایب سلطنت از جانب خود سپرده سرداری سپاه را خود تحمل و سرعت خود را  
 بحد و جهال و قاتل رسانید و شرف بانزمام و تسلیم و مصالحه بدخواه رومیان بود که بونسس سردار انبیکو کوسس قوتی داده پیش  
 رومیان فرستاده که راه گنگ را چند روزه خودداری در ذریعده چنان بگشت فاحشی بر رومیان دادند که کو با خرابان تا سرداب  
 خانه مایشان پست سرنگاه کردند و متفرق و پراکنده و متوحش و پریشان شدند که هر دسته یلدی افتادند و گویند نیز از کراسوس  
 بر رومیان هزیمت افتاد و در ۱۳۳ اسکن ۱۴ بمیردات درگذشت و مفلون است که پسرش اسکن (۱۵) فرات (۱۴) وی را  
 نقل آورده و در این عهد سلطنت فرات چهارم مملکت (۱۵) رومیان باز تنها فاضی رفته بجبال طبرزدون بهسبب افتادند و مغل از اینکه  
 کون دو بیت و هشت سال از مردن اسکندر که شته و زرق زرق دیران بروند و شش زره شیران بزنند این ابران سپه نونان پرور  
 و جلالت و شجاعت را ذخیره رشادتی بکارشان کرده اگر بنواسیم بنایم که چه سلاطین بفرم کلاه بردن ابران آمده سرد داده اند  
 و بری بزده بل ثری نخورده اند مشنوی هفتاد من کاغذ شود باری در ۱۳۳ مکت جلیلی بر رومیان داده بسرداری انتونینوس هزیمت  
 رفتند ولی اسکن (۱۵) پادشاهی شاک و خود بخوار بود مردم بروی شوریده او را از اورنگ سلطنت برانند و بمیردات هزیمت

# در تهمین

سجای او بسلطنت بنامند ولی انک بک طایف شرقی در سنه ۲۳۰ دوباره بر پادشاهی و اورنگ سروری قند گرفت و تزییات برومیان  
 پناه و انجا برده و بر اسروداشتند و انک از سناسازان با برصحت برومیان و اکده است که حمایت از تزییات کنند و خودش ازین  
 انکه گناشش رفقاری که او پای پر کرده بود بادی نماید چهار سپهر خود را با اطفال خوردشان باسیری رومیان فرستاد و لے حاجت  
 عزمان توان خورد ازین خار که گشتم بلاخره زرش که اول کبیری بود بخال سلطنت سپهر خودش در چهار سال قبل از میلاد اسباب  
 چیده شوهر از سلطنت محروم ساخت (درجات و مراتب نیز صرف میرود) باری سلطنت سپهر وی هم دوامی نموده مردم ویرا  
 بر طرف کردند باری نادران بستم در مدین بر تخت نشست و در بد سلطنت میان ایران و روم تراسی قنده از زبان ارستان برخاست  
 ولی قیصر روم در دوران در کنار خوات اجلاس نموده و کار بصلح انجامید و نیز در سنه ۲۳۰ بعد از میلاد که عمل ولایت عمار ارستان بواسطه  
 انقضای و اتمام خانواده سلطنتی موقوف مانده بود اردوان سپهر خود را در انجا برتشر کرده بود و از رومیان نیز از خای حشر این دوگان  
 چندین ساله سلطنت پست در پست سلاطین ارستان از انموده و حدود سرحدات مملکت را از روی حدود سابق میخواست قرار دهد تا رومیان  
 مجبور شده با بعضی سرکرگان مملکت اردوان ساخته شویش و انقلاب در داخل مملکت انداخته او را لا بد بفرار نموده وی بخراسان رفت  
 که با همیشه بن تهننا کار و صفت خاصه که در همسایگان بوده چرا که خود بسته او فرود و مقابلی ابراز اسپوخت داشته اند جز از این قبیل کار  
 و جنگ اما فراسان و مشرق زمینا دوباره بر اورنگ پادشاهی نشست و بگر رومیان این مرتبه خواهی بخوابی ارستان را ابران و اکده استند  
 پس از مرگ وی میان دو برادر سپهر بزرگش که دوز و سپهر بکیشش انک (۲۰) لقب باروان که و بعد پر بود نزاع برخاست و ترا که  
 از کوزر حایت کردند و حاجت کوزر از سلطنت که گشته بصلح انجامید و انک (۲۱) خواست دهنه و دیگر نقض عهد کند معینند و انک (۲۰)  
 باروان گشته با حلاف روایت و پس از قتل ابروان در سنه ۲۳۰ بسلطنت رسید ولی کوهی خوانان مهرزاد سپهری از تاج انک (۲۱) شده  
 از رومیان نیز در خواست نمودند که ویر انک دستند و سنانید و رومیان او را ناکر رود خوات سپهری کردند ولی بواسطه طعت کبی از  
 رؤسای قبایل عرب وی نیز گشته شد و کوزر هم انک مدت پس از این افند در گذشت و انک (۲۲) که دهن دوم می گفتند و کوش  
 در با داشت بسلطنت رسید مدت قبلی حکمرانی نمود پس از وی پیرش و لکس انک (۲۳) که از مضره یونان سنی بود بر اورنگ بر آمد  
 و دیار ابراد خود و اکده نمود و میخواست برادر دیگر تزییات را در ارستان برقرار نماید ببنواسطه جنگ با رومیان در سنه ۲۳۰ بعد از  
 میلاد از سر نو در گرفت و حاجت بخیر این شد که قیصر تزییات را بسلطنت ارستان برقرار نمود پس از وی حنر اول انک (۲۵)  
 بسلطنت نشست و در صده شد که برادر زاده خود را بسلطنت ارستان برساند بن تهمین وی و قیصر روم جنگ در گرفت و فتح فخر رومیان  
 بود و حاجت کار بصلح انجامید و رود مشراه را سر قد میان روم و ایران کردند و وی در سنه ۲۳۰ بعد از میلاد در گذشت و دیگر دوم  
 انک (۲۶) بسلطنت رسید و او با وجودی که زمام دغان همسایر ارستان از دست ابرانان بیرون رفته بود نزاع با رومیان را  
 صلاح ندید بلکه با آنها از در تعلق درآمد و چنانچه برای انونیوس پویس قیصر روم که تازه بر تخت نشستند بود باجی زمین تخمه فرستاد و تاریخ  
 فوت او سنه ۱۳۸ یا سنه ۱۵۰ بوده پس از وی پیرش انک و لکس بسلطنت رسید و او جنگ با رومیان از سر گرفت و لکس نیز از سنان  
 فرستاد مبارزان ایران را و سواران فرسای چنانچه شنیده و دالته پناه روی و سران ارستان را از کیت مملکت داده بنزیت زند  
 و سردارشان وقتی سپاه را متفرق و پریان دید زینت را صلاح و خود داری را فلاح ندید فزود را برتشر از ترمج داده از جنگ پلکان  
 عزنده و شیران درنده جان بر برد و بعد از این فتح شایان و ظفر نمایان قوتنا بسم بطرف شام یکت انجام روانه نمود چون بعد از اسکندر  
 متدرجا گاهی که بزرگ پادشاهی بر سر دیده رفیع بنامی مای پیش و نک جنگهای قضیت اندیش را نموده دبیران گنام چون شیران از  
 از گنام بیرون آمد نیز با بجان کشش با بیان آمد نام مردان بلند و کردن کردان را بکشد آوردند باری شکر ظفر فرجام که روانه شام کرد  
 خود حکمران رومی مملکت را تخیله کرده که بر از سننر آورد و بن دو ظفر بنده ای جنگهای منته دی بودند چنانکه خود مؤلف در کتاب تهمین  
 خود ببت آورده نگاهشتم و از فرار حشیش حکم صاحب صاحب تاریخ ایران سر سلسله ساسانیان که سلطنت پارسیان نموده اند  
 و سنننر از نژاد سلاطین قدیم ایران میدانند اریا پس نام از امرای حنر ایچ گذار بوده فرود کرده و فرمان فرمای ابراز گشت  
 و علم استتوال بر افروخت از قول صاحب زینت التواریخ گوید که ابراز بنا ترا گفت چون دار انکت خورد و دخت از این جهان جبر برد  
 غم من لغای قمار ابران در شش کا و بار از میان بر برد و پنهان نمود حال آن در شش نزد من است ابرانان با او پاره شده حاضر کارزار

# در تحقیق ستر

کردیدند بعد از آنکه بر اکتاف غلبه کردند و سلطنت را از میان بد بردند پای تخت را بری مقرر داشتند و بحکام ممالکت پیام فرستاد و نوید داد  
 و همیشه از دعوت کرده که با او بجرب دشمنان موافقت کنند و عهد کردند که اگر تجدید عهد بر مراد او حاصل شود عراج از آنها نستانند فقط با هم  
 ریاست و نام سلطنت تفاوت بیکم مفقود از این اتفاق و عهد وفاق اول عدم اتفاق است و هر یک در حکومت مستقل شده ابراز انقباض شش  
 و ایران از چنگ حکام و خارجیان رها شد و در همین است که داند بعد از وی شاه پور را فرزند او نوشته اند و جمعی او را پسر است و بعضی دیگر  
 پسر زاده اش داند و در زمان او هم با استقلال سلطنت گذشت گویند جانشین او برام کوزر بود و او بود که انتقام خون همی را از بنی اسرائیل  
 کشید و جمعی بر آن معتقد چنان اند که بعد از کوزر پسرش جاش بر سر پادشاهی گزید و بعد از او پسر نرولس از او را در شش نرسی و پس از او  
 برادر دیگرش فرزند نام گزیده باج و صاحب تخت و تاج شد و خسرو بعد از نرولس بر تخت برآمد و یکت تخت نیامد با پسر اطوردوم عرب نمود  
 و در آن جنگ شکست خورده بدون در یکت فرار کرد و خسرو نمودند و تخت و گاه نیز جعفر و دشمن در آمدن بعد از مردن سلطان روم  
 و بدون رخت از این مرز و بوم با داری تاج و تختش و پسر با بختش معاصم نمودند بدون محاصره و جنگ ممالکت خود را بچنگ آورد و بعد از خسرو  
 جاش و پس از او پادشاهان تخت ایران برآمد از پادشاهان پسرش اردوان که در آنوقت با رومیان بجهدال و قال بود رسید و پس از آن  
 اردشیر مشهور بروی تاخته در از پای در انداخت و بعضی هم قتل او را نسبت به اردوان بن اشخ میدهند و تراشش بیکادوس میرساند و خود به  
 که یکی از مورخین فاضل معتبر شرق است میخوانند بطبیعت اقوال مختلفه نمایند بر کمال مجز خود از این معنی اعتراف میکند و در تاریخ جلالی مذکور است که  
 اشکانیان و اشکانیان هر دو در یکت سلسله اند و اسم اعظم و بعد از چند نفر که مرقد او ذکر میکنند اردوان را می نویسند که بدست اردشیر گشته شد  
 و حال آنکه مدت طریقی بتوان گفت از این تاریخ مفقود آنچه است موهوم و منطوق است و حال آنکه چون رجوع تواریخ رومیان و یونانیان  
 بیکدیگر می بینیم بر است از و غایبی که ایرانیان بان نوشته اند فکر کرد و آن سلاطین که نام و حالشان مفقود است سلاطینی بودند که شش رومیان  
 در وقتیکه خورشید آسمان در نصف النهار افتاد بود نوشته اند بر ایشان غالب آید و فتح کردند و نیز سبب هنر و شجاعتی بود که ایرانیان در میدان  
 کارزار دشت گیر و دارد داشتند و طریقه مخصوصی نیز در حرب و سبب بکار میبردند که همیشه بر لشکر رومیان غلبه میکردند و بر طرف که لشکر روم  
 حمله و جولان میکرد ممالکت را از آذوقه پاکت و با خاک یکسان میکردند و دیگر خطا کردن تیر مبارزان و برق شمشیر و ایران بود این سبب چند کرد و این  
 نسبت داشتند غلبه بر ایرانیان کنند و اینطایفه را در وقت اطاعت آوردند و زبر بارفت و خدمت برند و از این جمله که موافق حال زمین و مرد  
 و مرکب بود و ظفر شان چنان بعین بود که کار دیده زمین بسا دران روم و کجاست ترین سرداران ان مرز و بوم سخن جنگ ایران که می شنیدند  
 نشانه حرکت داده پشت سر میجاریند

ذکر جمعی از نسخ شوش بدست لشکر اسلام بنا بر روایت مجمع اگر چه اشاره شده است ولی جهت رفخ اختلاف و بصیرت کامل اخبار شوش  
 مورخین صحیح القول نوشته اند که در سنه ۱۹۰ هجری که سال هجرت خلافت عمر بود ابو موسی بعد از فتح ماند از آنجا که شوشش کرد و آنجا  
 محاصره نمود و حاکم آن شهر که شاپور بن آفریامان بود چون سخن و قوت کما صره لشکر عرب را دید و پادشاهان فبید و است که از غنمه و مغان  
 و متابعت با ایشان بر نی آید مالودین آرد و مسر را برسانت نزد ابو موسی فرستاد و برای ده نفر از خویشان و کسان خود امان طلبیده  
 که در دروازه بکشاید و شهر بسیار و خود نزد ابو موسی وی نیز قبول کرده اسم ده نفر را خواست شاپور اسامی ده نفر از کس یک منظورش بود  
 نوشت و دروازه را گشوده نزد ابو موسی آمدند و پشت را نزد او گذاشتند ابو موسی گفت من نخواهم توانم این ده نفر را امان دادم  
 آیا چنین است شاپور گفت بلی ابو موسی گفت در این نوشته چرا بگفتی را اسم خود نوشتی کاش خود را هم فردا امان گرفته با محبوب است  
 بحکم قرار داد مصاحبه این ده نفر معتقد به صلاح مسلمانان تو باید مستول شوی و امر کرد تا او را گردن زدند و آنگاه بجهار شوش وارد شدند  
 و در خانه های شاپور و فرانش بیکت وارد شده و گردش میکردند و در فاین و فرانش را مضبوط میافتنده تا بمانه رسید که در می حکم  
 داشت ابو موسی پرسید در این فایده چیست گفت چیزی که بکار آید نیست گفت لابد باید این را زود انکشاف کرد و امر کرد که گوشه درون خانه سخی  
 بزرگ که پشته جدمرده روی آن که نوشته و با پارچه های زردار و صوف کفن کرده سر او را برهنه که نوشته اند که تا گردن سر و صورت بار است  
 و قامت مردی طویتر از قدم مردان آن عصر بود نوی که بایه جریب شد ابو موسی از امانی شوش پرسید که این کبیت گفتند مردی است نجیب  
 الله حوه بوده و در ایلی دستنی کرانا و فعلی میشده مردم با او پناه برده غمی میشدند و او دعا میکرد و باران میآمد و گشایش میشد  
 تا وقتی مردم این شهر قتل جمعی شدند آنچه بدعا و معصا رفتند فرجی شد لابد رسولی بیاید فرستادند و این مرد را خواستند اما با

نمانند



# تقیس قلعیس

گذاشتند لاجنانه نوازانی شوش را بیابان برین فرستادند تا این شهر آمد و بدای او خداوند رحمت کرده باران فرستاد بعد از آن آنگاه شوش بر اجت او راضی نشدند و از آن چاه نغمه چون گذشتند و او در این شهر بود تا انتقال نمود ابو موسی صورت انجیل را بر نجات عزت اصحاب جوایب بطلب شد کسی ندانست جز حضرت ایتر که فرمودند و اینال پیوسته وقتی دانیال را بخت انفراد اسیری او از بیت المقدس بیابان رگیان فرستادند و بعد فرمودند صواب است که ابو موسی امر شود که آن جسد را از دهنه بیرون آورده بر او نماز کند کرده و بگویم کفن و دفن بجای آورده جائی که دست مردم شوش بدان نرسد دفن کند بجز فرمان حضرت ایتر ابو موسی نوشت بهمان دستور از دهنه بیرون آورده کفن بر بالای کفن اول پوشانیده نماز کند و آنگاه آب رودخانه شوش را که در اینده در گذرگاه آب قبری حفر کرده باکث و سنگ و ساروج حکم ساخته او را دفن نمودند و سپهر فرار با سبکهای بزرگ حکم پوشیده آبر ایچرای خود جاری و آرزو فرمایند .  
 خوارسان مشهور است مگر خوارسان و پاره خوزی انجا شهرت نام داشته و مگرش را با طرف برندی و از بلاد انجا است رانم هرز و ار جان و چند شاپور و هوزره و دوزقول و مسکر کم و در اهل خوارسان و خوارزه بازی قه را کوبند چند عروسی بندند .  
 و رام هرز از بنای هرز پادشاه بوده در اهورا حواله نوشته .

قلعین را بعضی جزوشام گفته اند و بعضی بن ارم بن سام بن نوح نسبت میدهند و در الملکس مشربیت المقدس بوده و مسجد بیت المقدس را داده و پیتر بنافسه بوده و سلیمان با نام رسانیده و تاریخ انعام سجده ای حال که هزاره و سبده هجری است ده هزاره ششده و شاد سال میشود و بخت انتر که بافتا بعضی ارباب تاریخ رام بن کوزی است بکین و قصاص خون شیعی پیغمبر که بنی اسرائیل او را پاره پاره کرده اند مشکر او را شکر کشیده و آنرا قتل و اسیر نموده و آن سجده ام فراب کرده تا بعد از مدت یکی از طوک فرس نجده بدان عمارت کرده و نیز اکنون آن بلاد چنان خراب است که اصلا گیاه در آن نودید و اناری در آنجا باقی نماند .  
 پنجاب چون بخورد انکث و جلم و بیاخی و رادوی و شمشک که بهم وصل میشد و در دسند شکل می افتد آنراحت را پنجاب میانه و در دسند سرمد بیانه مالکث قدیم ایران و هندوستان بوده و از طرف شرق محدود کوهستان و جبال کشمیر و مغربش بسند و جنوبش بحیر و شامش بحال بوده است .

**تقیس** مجموع در امد میفرماید شهرت در ارتبه گبری (اولی) نزدیک باب الابواب از بلاد قدیم ارتبه است و مشرف بر جبل در کتاب خود بگوید از شیروان بلاد ارتبه رقم و تقیس رسیدم این آخر شهرت که دین اسلام رفته از این که که شتی دیگر از این وقت سبته خبری نیست نگر از میان این شهر بکند و در باره بریزد و باروی عطشی در شهر کشیده اند حمامای آب گرم بسیار دارد که از چشمه با قدرت حرارت بیرون می آید کث خاش مخصوص مسلمانان است و دیگری داخل میشود و این شهر در خلافت خلفه سوم مفتوح مشکر اسلام شد باین قسم که حبیب بن سلمه را مور بربسته شد و اکثر بلاد این مملکت را منحور کرد و چون بوسط این ایالت رسید فرستاد بطرفین حاکم نزدیک آمد و منسجم صلح و شد ندیب قبول کرد و باستان نوشت که رسول شازد من و همسران من آمد و اظهار داشت که شاکتت اید را حاجت اتی بستم که خلافت با بک و تقا را ترجیح و تقیس داده بر سایر امم دنیا بی چنین است خداوند در از او این مویت عهد و پیمان میکنیم و در در بر رحل او میسر میکنیم دیگر اظهار داشت که باین صلح ما هستیم و بهی برای ما فرستاده بودید از خبر فرض نموده قبول کردیم و شمار انان دادیم غیر طبقه در نوشته جد اکانه که صلح نامت و عهد در امده ایم اگر قبول کرده در امان هستیم و الا جنای جکث و جدال و آواره رزم و قتال به در کث باشد ما بر سب میان مسکر اسلام و اما تقیس و خواران صلح واقع شد و تقیس متصرف مسلمانان شد و اما بکش پسر مسلمان شدند و در ششده هجری که طایفه کوچ از کوههای مجاور تقیس معروف بحال البهار تبده کثری خسرو چ کرده بلاد اسلام را که در مجاری ایشان بوده عارت کردند و در آنوقت از قبل سلاطین سلجوقه و لات تقیس می آمد ولی زمانه بود که سلاجقه را بسبب اختلافات میان صفی بود در آنسال میان مسود و مسعود و پسر محمد بن ککشاه در کارهای سلطنت نزاع بود و برخی پواخوانان این برادر و بعضی خوانان آن برادر بودند بدین جهت نظم سرده است و شور مملکت کشده و انهر جانب طوائفی بخمال سسرگشی افتاده بودند با بکله طایفه کوچ بر سبیلین غالب شده تقیس را محاصره کرده غلبه کردند و بسیاری از امانه و سلطانانز گذشته پس از آنکه در مسکر ان تقیس و انخدود استقلا بهر رسانیده و با مردم بنای خوش سلوک بکند و حسن رفتار را که اشتند و از نظر و ایم بسطنا نما عارت میکردند و گاهی بازان جفاختند و زمانه او را بجا نزار عرضند و بنام دولات ارتبه بجای مشغول بودند تا سلطان جلال الدین خوارزمشاه متوجه آن نواحی شد و این در سده ششده و سبته و سبته

# تقلیس

که آنحضرت را منحرف کرد و طایفه کرج و اعوان ایشان ز قتل نموده و اهل برای تقلیس قرار داد و لشکر خدیو را بجا گذاشت و خود خوارزمشاه  
 معاودت کرد پس از او اهل و عساکر او با مردم بدسلوکی کردند لاجرم اهل کرج را طلبیدند و شهر را بمقتضای ایشان دادند  
 و تبعه خوارزمشاه را بیرون کردند و آنها فرار بجانب خوارزمشاه رفتند بعد که جیاهونف کردند که بباد او باره خوارزمشاه بر سر ایشان تازد  
 و نتوانند مقاومت و مقابل کنند لهذا شهر را پس از غارت آتش زده با کفن خود درشتند در ۲۴ بوده غیر خوارزمشاه در کتاب خدیو خود نوشته  
 کرده است که میرزا یاقوتی در دوره واقع است و طرفه از آن کوه است و اهل میان آن روان و از طرفه هم عمارات رو بنبرگ است حد  
 و مرتبه بر تپه است که سطح با هم غلز زمین کوه و زمین جیاهونف است عمارتش که کوه واقع شده عمارت بسیار دارد از آب های گرم  
 معنی غلزش در نهایت کوه است

صاحب آثار اول شهر مایه تقلیس شهر مسکنی است و بنایش را بنده امک و دادگرا نویسنده عادل نموده است و اسحق بن اسمعیل که از غلستان  
 بنی امیه آنرا احصا کرده مردم آنجا مسلمان و نصاری و کئی غیر از این جیاهونف آبا دارد که از چشمه بشت کرم بیرون می آید و در حاکم  
 تا از آب سرد عایش کند رفتن در آن تب مکن نیست و میوزاند در زمان سلطان مراد خان بمقتضای عمارت بنا در آمده بود چنانکه در تاریخ مرقوم است  
 صاحب تقویم السبله آن فریاد بنبرگ فاصله است میان آذربایجان و آران و ابتدای این شهر در کوه باب الا بواب در محلی است که طول آن  
 محل ۴۴ و عرضش ۴۴ درجه است از بلاد آران عبور نموده برای حسنه ریزد و تقلیس را در آن کوهی یعنی لبس میگفته اند و با سینه این شهر را  
 نوشته اند بزرگتر که سلطان پادشاه که در جستان بوده و این پادشاه نام ولایات میان بحر قره و بحر سیاه را در تحت تصرف داشته  
 در ۳۶۹ سینه این شهر بنا کرده و در و دراز و وسط شهر تقلیس میگردد در کوههای فقفا در چهار فرسخی آنگاه است و فضا این رودخانه  
 رود خزر و مسنامیده اند چرا که کجند و بزرگ را در طغولیت این آب انداخته و او را غرق کرد با از آنجا میگذرد و در غیره از ترس استیلاج  
 (افراسیاب) پادشاه ترکستان در طغولیت کجند و را بچو پانا سپرده که از اسپنج پنهان باشد و اسپنج آنها را به دست نیارد و کبشه  
 بجای آن چوبان در کنار این رود که نزل داشته بعد از آنکه کجند و بر آذربایجان و پشتر روی زمین پادشاه غنچه و سلف گشت بیاورد کار آن عصر  
 این رودخانه آبسم خود موسوم کرد و هم با آنرا رود کجند و یونانیان که کجند و را ابروس میگفته اند رود ابروس میخوانند و این حوادث تقریباً  
 در ۵۷۳ پسند و هفتاد و چهار قبل از میلاد بوده است

## تخت رست از سفرنامه مشاردن مسافر فرانسوی سبتیج و مورخ در ۱۰۸۲ هجری که از تقلیس عبور کرده است

تقلیس اگر چه چندان بزرگ نیست ولی از شهرهای مشنگ ایران است در دانه کوهی واقع است و رود که از دانه مشته در این کوه  
 جاری است و اسم قدیم این رودخانه سیروس و سرخینه آن در کوههای کرجستان در حوالی شهر شامخ با مکانی که موسوم به پله نارد است  
 تصادف کرده بعد بر بای فروریس بزرگتر خانه مانع که در اطراف رودخانه ساخته شده بر روی سنگهای صلب بنا کرده اند و در شهر  
 قلعه جات محکم دارد و از هر طرف دیوار محکم است فرست رودخانه که دیوارند از دانه مشته بزرگ در جانب جنوب در دانه کوهی واقع شده  
 که اهل آن از رفیق و تاجر و سپاهی کلا ایران الاصل هستند و قلعه مذکور را من اشخاصی است که متفکر دولت و متروطن کبریا باشد  
 بر تقصیری بمنجز رود این قلعه و بت آمدن محفوظ و مصون هستند

و اهل کرجستان هر وقت از اصفهان غلقت و فرمانا برایش میرسد رسم ادب و احترام است که خارج شهر با اعیان بمنتقال میروند و  
 باید از وسط این قلعه عبور کنند و اعیان و حکام در حضور از میان این قلعه همیشه نهایت شتر لال اند که مباد این کوتوال قلعه حکم بغزل  
 و عبور قید آورده باشند که با جهور از وسط این قلعه برای غلقت و فرمان و غیره که استقبال لازم دارد و تنها از جنبه احترامات  
 غلقت باشد بلکه تدبیر است که سلاطین صفویه قسمه کرده اند چون بعضی حکام و ولایات که اهل بلد هستند و عظم و شانه دارند در وقت  
 ضرورت اشکال در گرفتن دستن و غلختن باشد و میان شهر و مکان و بنا عثمان شکل است باین بهانه استقبال و احترامات آن  
 و غلقت و احکام و سربازان از آبادی قدری خارج و از منسوخه دور میگردد و به خطر است باین حایه تقلیس مصطفی پاشای سردار عثمان  
 که در ۹۸۳ هجری هشتاد و چهار هجری که آنجا را فتح کرد از تصرف سیمونخان که در کرجستان آنوقت پادشاه بود جدا آورد و جزو  
 دولت عثمانی کرد و سلطان سلیمانخان اظهار داشته که اگر بعضی قلعه جات دیگر در کرجستان ساخته نشود و لشکری در آنجا نگذاشته  
 نشود و نگذاری و جرات کرجستان فوق طاقت خواهد بود سلطان سلیمانخان مسئولانند های سپهسالار خود نموده از جمله

# در تحریف تخلص

قلاعی که نباشد یکی همان قلعه تخلص است و اغلب قلعه جات دیگر که بعضی حال بنور دیده میشود و در بین قلاع تخلص تنها مصطفی پاشای بیجا  
 صد عزاوه نوب گذاشت شهر تخلص چهارده کلیسای بزرگ دارد و نخب است در مملکتی که خدا بر زمین چنان روح و قوتی نداد و اما سالی را  
 تخلص و نقلی نباشد و شهر این کوچه چهارده کلیسیا چون بنا کردند نیت که از عدالت و شدت انتظام سلاطین مملکت ایران باری شش کلیسای  
 از این چهارده مخصوص کرجی است و پشت کلیسای آن از ارمنه و کلیسای بزرگ موسوم بسین در کنار رودخانه واقع و نام بنای آن از سنگهای  
 بزرگ شده و بسیار قدیم است بگو از خود شهر تخلص قدیم تر باشد فقط مسجیدی که مسلمانان از برای خود ساخته اند مسجد کوچکی است در قلعه  
 و اینکه که جیانتوانسته اند شیخ ساختن آن مسجد در قلعه نمایند این است که در وسط آن مسجده بود و در شهر بازار و کاروانسرای شهر تخلص از بنیه  
 معتبره و زیاده از است و حمام عمومی در تخلص ندارد همه در آبهای گرم معدنی بیرون و بالای آنها طاق و صفه دارد و عمارت والی بهترین  
 عمارت و این شهر است طالاری خوب بزرگ رو بروی خانه دارد و باغی در جنب عمارت والی است که چندین حوض دارد که اقسام طيور در آن  
 نگاه داشته اند باغات بیکو دارد که از هر میوه یافت میشود والی کاخ هم در شهر عمارت دارد و آن هم بسیار بیکو عمارتی است بنای شهر تخلص  
 بعقد بعضی از اردشیر نامی است که پادشاه بود در ۳۳۳ و دولت وی شش بعد از چوین بنامی ازما زندان گسیلان با قشون زیاد  
 بعقد تخلص حرکت کرده بعد از زندانی مصره این شهر را گرفت و بعد از قتل و سب آتش زده معروف است که در این می مصره و استنبا  
 چاه هزار نفر زاده نقل رسیده و بعد از چاه سال بعد از این فاجده سلطان جلال الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه تخلص را می مصره کرده کمال  
 سعی را بر آنجا کرده تیغ بر آن کشید و از زندان شاه اسمعیل صفوی که آنجا را گرفته جزو ممالک ایران شد اگر چه چند مرتبه تا بحال عثمانی در آن  
 تخلص شده ولی در معنی این شهر در تصرف ایرانیان است .

تواریخ قدیم که در حستان مختلف است و تاریخ دیگری که اکنون خود که بسیار در دست دارند این است .  
 فار نوار با پارتیاس که اول پادشاه که حستان و سبده سال قبل از میلاد بوده در این شهر سلطنت داشتند و بعضی دیگر نیز بر آنند که دو هزار و شصت  
 چهل سال قبل از میلاد بگریکس نامی پادشاه که حستان بود و معاصر نژاد معروف .  
 از تواریخ فرنگ که نقل افغان است سلطان مصر که در تاریخ مصری رکس کونیند و هزار و سبده سی و شصت سال قبل از میلاد فتح کرد حستان نژاد  
 و در عهد همین سلطان که تا کنون جزو اسکندریه بوده بواسطه رود نیل در بای سینه بمرحله وصل شده ولی بعد از آن تو هستند حواست کنند هر روز  
 انقلاب بود در بوب ریح و طوفانها مثل آن انفال را انفال داد و امواج فراوان رساند و این خیال که آید آیش در زمان سلطنت آن  
 پادشاه بود در عالم باقی بماند اما که حستان چون بسیار رشید بودند همیشه یکدسته قشون کرجی در آنجا گنجه بودند برو اینی سفنت و بجان قبل  
 از میلاد یکی از سلاطین خانواده مصر نوار که طورشان بعد از اسکندریه مغلوب پوسسی قیصر روم الکبری گردیده جزو آنجا شد در پایه مشتمل  
 انوشیروان فتح کرد حستان نموده تا مگر آیش با اولاد انوشیروان بوده .  
 و آفات طور عرب بجهد و قلبه اسلام بر ایران و غیره .

در ۳۵۰ هجری سال دوم خلافت عثمان بن عفان و سید بن عقبه حاکم کوفه که از جانب خلیفه مأمور بشبیه اما آذربایجان بود سلطان بن سبیه  
 با بی را با دوازده هسند از قریه بشبیه و کرجان روانه نمود سلطان بعضی اراضی این مملکت را ناخست و اموال زیادی بسمت برده و بسیار  
 گرفته باردوی و سید پیوست و در ۳۵۰ هجری و سید بن عبد الملک حموی خود محمد بن مروان را از بلاد جزیره و در سینه غزل کرده  
 مسیله برادر خود را حکومت داد و سید بطرف ارضیه و آذربایجان روانه شد جمیع قلاع و حصون آن مسلمات را تا باب الابواب فتح کرد  
 و در ۳۵۰ هجری اهل ارضیه بجا که خود یوسف بن محمد که از جانب شوکت جماسی حکومت میکرد سوزیده او را کشتند و قلعه شورشش این بود که  
 بطریق بن اشوط بطریق با طاقه ارضیه با سپر خود بطور امان نزد یوسف آمدند یوسف او را با سپرش گرفته بجهاد فرستاد اما از  
 صبر کردن تا رستان شد و یوسف قشون خود را در ولایات متفرق ساخت و برف راه را رسد نمود و آنجا بطریق ارضیه با برادر زاده  
 بطریق هشم شدند و متحد گشتند موسی بن زاده حاکم ارضیه از روم نیز چون داماد بطریق بود با آنها اتفاق نمود و یوسف را در شهر طرون  
 محاصره کردند یوسف با محدودی که براه او بودند از شهر بیرون آمد با آنها جنگ کرد تا هیچی کشته شدند و قشون را که یوسف در  
 جلا و متفرق کرده بود با سپر نموده یا بیرون کردند با تمام رگشتند و برپنه شده با از شدت برودت همه مردند چون این وقایع  
 جمیع شوکت رسید بوفی کبیر که صاحب بزرگ خلیفه بود و هم یکی از سرداران بزرگ معتبرترین آن فوادی و قوام و خون خود است

# در تغلبت

یوسف و یکران امور کرد و با از راه موصل و کرکوک بطرف انزلی از قوم شتافت اول موسی بن زاده را گرفته بخیاد فرستاد و تمام کمانیک  
 شوره به اجتماع کرده بودند و با یوسف جنگ نمودند و بخت و شاره این اشخاص مستی باسی هزار نفر بود و همین قدر را نیز میر گرفتند و از آنجا  
 بطرف باقی رفته حاکم باقی و اشو طین جسزه را اسیر کرد بعد بشهر دین رفته کجا در آنجا توقف نمود و بجانب تغلبت حرکت کرد آن شهر را محاصره نمود  
 مقرر شد لشکر یوسف را در آنجا ترک بود که یکی از سرداران می معروف نامی بود و بزرگ از آنرا که اسیر کرده آنطرف تغلبت سلوی نیز رسید بل آنجا  
 اردو زده سخن بن اسمیل که از علا مزاده نامی بنی امیه بود که در تغلبت خروج کرد و از شهر بیرون آمد و با بزرگ مصاف داد و درین جنگ یوسف  
 کرد شهر تغلبت را آتش زدند سخن مندر کرده بجانب شهر و دشتاقت وقتی رسید که خانه و عیال او محترق بودند علاوه بر آتش زدن  
 شهر لشکر بخت قتل و غارت و اسیر کردند و سخن را با پسرش گرفته نزد یوسف آوردند یوسف در آنجا اسیر آورد و در کنار کرج سرایش را  
 بدار او بختند و قریب پنجاه هزار نفر در شهر سوخته و اسیر زیاد گرفتند بعد یوسف بزرگ را نیز قتل فرزان که بماء تغلبت و قریب واقع است  
 مامور نمود بزرگ بد آنطرف رانده شعله را منقر کرد بعد یوسف طرف قتل کیش که سمت بلیقان است شتافت آنجا را با جمیع طلاع اسیرت فرج نمود  
 و بطرفه را گرفته سپه راه خود بخیاد برد و غایتین و مقربین بخیاد خلیفه و چار کردیند .

و او نامی که سلطنت کرهستان داشت معاصر سلسله چهار صد و چهل و یک متهور سلطان سلجوقی شده چون در خود نائب معاومت نبرد ولایت شت  
 کرهستان را تجدید کرده بکوهستان و از کرد اربابان سپه سالار کرهستان قتل و کرب از ارانند و یونان در خود جمع کرده لشکر سلاجقه را از کرهستان  
 کرهستان بیرون کرده داد و در آنجا سلطنت آن محنت برقرار ساخت اعظم کرهستان بر شادت اربابان حد برده او را قتل آوردند و بعد از  
 قتل وی دوباره سلاجقه داخل کرهستان شده آن نواحی را قتل و غارت کردند و مخصوصاً شهر تغلبت را که قتل عام کردند پادشاه کرهستان  
 با مختصر قتل که برای او مانده بود باز بکوهستان گریخت پنهان شد .

و او دوم پادشاه کرهستان که بعد از پدر خود سلطنت یافت ایوان نام پسر اربابان که در شادت و جلالت و ارث پدر بود سپه سالار  
 خود ساخت و قتل با و سپرده با آن سپاه بیاه سلاجقه غالب آمده در شانه ها که پیش از آن کرهستان بیرون کرد .

و او دسیم پادشاه کرهستان که در نهایت عقل و کفایت و اداری سلطنت میکرد در ۵۵۵ هجری با یوسف و پنجاه و شش فوت شد و قبل از قتل  
 ایوان سپه سالار را خواسته قتل صغیر خود را تا نام بوی سپرده و او را تا ناپاکت پسر خود قرار داد و کرگین برادر خود را نائب تسلط نمود  
 و متفرق داشت ما و ایکی قتل است کرگین نیابت او سلطنت داشت باشد و چنگه تا بر شد رسید کرگین پادشاهی را با و تقویض کند  
 و از کرگین و ایوان سپه و عهد گرفت و وفات کرد کرگین حب الوصایای بر او سلطنت نشد تا آنجا که رشد و تیز رسید اعظم کرهستان  
 که از حکمران کرگین رضایتی نداشتند نزد ایوان آمده و بخت پادشاه را با و یاد داشت نمودند ایوان تقیض را بکرگین اظهار داشت کرگین  
 صریح جواب داد و گفت پادشاهی را بخت متفرق در برادر زاده خود را قابل تعیین این امر خطیر و با بسکین نباید ایوان با بر و صفت و نسبت خود  
 و تخلیف تا یک خویش که در واقع بخت و غیرت سپه سالار کند آشته بود لابد در صدد بر آمد که قهر آثار را از او زنگ شریاری پر جلوس  
 قتل جسیع آوری کرده تدارک او بده کرگین را در شهر تغلبت محاصره نمود ولی فقط محاصره پر داشت اکتفا کرده بود و بجای دیو بند داشت  
 و قصدش این بود که تجدید نائل مقصود کرده و به آن خونریزی کرگین سلطنت را بخت تقویض نماید لذا محاصره بطول انجامید و کرگین روزی  
 سپاه ایوان از صیب داده متفرق ساخت ایوان هم تن را برداشته اضطراراً فرار کرده بخت لری رفت و از آنجا برادر و دو سپه خود  
 نزد نایبجان از نایبجان که در آنوقت سلطنت ایران داشتند نزد پادشاه ارمن فرستاده تمامی اعانت نمود از آنطرف کرگین قتل  
 جمع کرده لری را محاصره نمود و تا از ضعف غلبی که داشت بدون شادت با ایوان خود را از قطع بزرگسگنده بار دوی تم خود پوست  
 و بختی شد که بجان امانش دهد و پادشاهی را بکرگین سپرده و کرگین آنوقت معروف شد بکرگین سوم و برادر زاده خود را از دو چشم  
 نایبجان کرد و ایوان بعد از این متفرق قتل را تسلیم و خود نیز بار دوی کرگین آمد و کرگین راه مروت از دست داده ایوان و جسیع  
 افرامی او را تا نایبجان و کور اجتنال آورد و در این بین برادر ایوان با بخت هزار نفر لشکر که از نایبجان آمدند و پادشاه ارمن گرفتند  
 و در کرهستان شد ولی چون از نایبجان مطلع شدند آن لشکر را محض کرده و خود با برادر زاده با بخت نایبجان آمدند که رسیدند بدو سپاه بر نایبجان  
 پس از چندی سلطنت در گذشت و در حشرش نهار یک کرهستان شد که جهان در زمان سلطنت این زن بطوری امن و مردم بختی نبود  
 بودند که او را بلکه نخواهند و کلت بختند و او اقوام ایوان سپه سالار که از شهرت و ترس قتل بختس آذربایجان فرار کرده بودند بکرهستان

# در تحسین نظیس

احضار کرده و تمام ولایات که میانه رود کرد و اسب بود متصرف شد در این وقت آسیای منی از بجز خرمزاد برای سیاه جان نبود که متفراد نباشد  
 پسران ملکه که گین چهارم بعد از او سلطنت کرد در عصر او ششده و هنده بجزی لشکر منزل بکر حبستان آمده و بران ساخت و کربستان  
 خراب و مدتها از والی و سلطان معتبر خال ماند در ششده ششده کسری بجزی که توبه سلطان جلال الدین خوارزم شاه را بطرف کربستان  
 گویند و راوان خند از خود لشکر بکر حبستان کینه قلاع و قلاع آن نواحی را تصرف و سپاهیانش فتوحات نمایان کردند و کلبه با ویران شد  
 و بجای آنها صوامع و مساجد برپا شد در این اثنا جزیریه که براق حاجب از کرمان راه طغان پیش گرفته و متوجه عسحاق شده سلطان جلال الدین  
 بتخیل با آنقدر لشکری که مقدر بود العین را کرده از نظیس روانه شد و در کرمان شد و از شدت سرعت برابر اکثر لشکریان از رفقارمانه  
 لابد هر دستند در خرمزاد از منازل راه ماند سلطان بیصد سوار مجبور در کرمان رسیده و بهی که در نظر بود برداشت و در این بین مسعود شد که گزینیا  
 متفق شده و وزیر لید ذری که نسبت نظیس امور بوده منظر را بطرف تبریز آمده است سلطان جلال الدین نابا متوجه کربستان شد و چون سلطان  
 مالک شام در دم دارمن و کرج همه از نظوت سلطان جلال الدین خائف بودند لهذا برای وضع او بهم اتفاق کردند و وی با لشکر قبیل است و گفته  
 شد و کربستان رسید و کثرت لشکران مخالف و قتلها کرد و در او بسیار اندک شده و ناچار بنیبه مقدمه متعاقب و تهنیت عرب برداخته و سپاه متعاقب  
 شدند چنانکه سابقا ذکر کرده ایم سلطان جلال الدین نظریون دشمن کرده لشکر منبوه و در ششده منبوه کرده و سنجاب ایشان را از خطه بسینود و خرمزاد  
 بود که نظرسش بر علمای سیاه قوم قیاق افتاد که بر جیمه سیاه پست هزار کرج اسپاده بودند پیش کشیم که وقتی پیش سلطان محمد خوارزمشاه  
 سران و سرداران قوم قیاق را در سبند کرده اراده قتل آنها را داشت و معدوم شدند از این جهت احدی را برای شفاعت نبود سلطان جلال  
 الدین را خبر کرده خود را رساند و گفت که نام بگند و زنجیر آورده جلاد و بر غضب آمده و منتظر شاه و فرمان قتل آنها بودند و نتوانستند  
 باستان بوسی خدمت پند شفاعت نموده ایشانرا ستخلص کرد و این فقره بنام ششلیکی از خواص را با کرده نامان و قدری ملک نزد سر کرده اسک  
 ایشان و ستاده و پیام داد که این قضای حقوق سابقه من است بخانه آرزوست بشیر بروی من کشیده و با دشمن من چنین ساختاید شریک  
 غیرت و مردی و قوت و مردی قوم قیاق شمر سده و منصل و ضیف و محل گردیده جای خود را خالی نموده کناره کردند و یکبار که رخت بدر بر روی  
 رسم است اگر در میدان جنگ از لشکر حاضر قتل صد نفر کناره کند بجای دل دیگران خال و پشیمان می شگند باری بعد بسوار لشکر کرج پیغام داد و فرمود  
 مانده دور رسیده ایم اسب و سوار به چستند و گفته ایم اگر صلاح بداند شجاعان لشکر کویران دو لشکر کتک و یکیک چند نفر کینه  
 میدان آمده مبارزت نمایند و دست و پنجه نرم سازند تا ما شگینم تا فردا یکبار بزرگ آمده باشیم و کارزار را اسپاده سردار لشکر انجرف سپه  
 که جلاد است و رسالت لشکر ایران و جلاله چستی در میدان ایشانرا بینیم و شجاعی معروف را از لشکر خود میدان فرستاده مبارز طلبیده  
 فوراً سلطان جلال الدین کلاه نمده طلبیده بر سر کنده شده و دستا به پیشانی بسته یک فرجی مند پوشیده بصورت و هیأت سوار می کرد اسب  
 رانده میان میدان مقابل مبارز لشکر کرج آمده مجاشش ندا و باینزه کارش باخت و دیگری از سپاه کرج میدان ناخده بقاص خون پیشین بدو  
 در کتک و نبال او را رفت چنانچه در فقره سابق ذکر شده چند نفری که از آن شجاعان نامیشان بدون کتک و کتک و بجار برون آتاست  
 جنگ نقل رسیده حاضر گشته شدن مبارزی نامی که آخر رسیده و به آن فوراً اسب سلطان جلال الدین رانده در غلبه و سلطان جلال الدین  
 با اسب بر زمین خوردند در جهان زیر اسب که نصف تنه زیر مرکب مانده بود ناخود آری برون کشد تا به جهان بر سرش رده که سرش شکست  
 و کج شده از اسب افتاد فوراً از زیر اسب سپردن آمده با یک پیروزه دیگر کارش را باخت که جلاد اسبی رسانده سلطان سوار گردید نامل  
 و در سکی در لشکر کرج اعتبار فرموده و دیگر کسی میدان نیامد که سلطان با تازیانه بمشکران خود اشاره کرد یکدیگر از جای کنده حله بردند که چنانچه  
 نفر سپاه رزم کرده ریج روی بفرار گشته شدند و مبارزان ایران ده هزار نفر بودند باری . نوبه قتل و غارت پسید صاحبزاده  
 ابریم خورگور کاسنی بکر حبستان .

در سال ۷۹۱ هجری امیر تیمور بقصد تخریب کربستان سفنت نمود در آنوقت بکرات نامی در آنجا حکمران داشت ابریم خورگور را  
 و سبکی نموده اسیر کرد و بجزب ظاهر سلمان شده از ابریم اجازه خواست بکر حبستان رود و اما آنجا را داخل دین اسلام کند ابریم قبول  
 فرموده چند اجزای این طلب یکدسته قتون هم از لشکر خود همراه او کرده بکرات چون بکر حبستان رسید لشکر ابریم را قتل کرد و علم باغی بگری  
 بر او داشته نزارک خود بدید ابریم از استماع این خبر غضب شده لشکری بکر حبستان کینه و تمام آبادی و کلبه سیاه و معابد آنجا را خراب کرد  
 قتل عام نمود از جمله سفند قتل آن مندم و مندم و سکنه اش متحول شدند و تا ششده هشتده هفت بجزی این ملک در دست

# در تعیین

اولاد اسپهبد بود آنگاه که کین نامی که کین ششم خروج کرده که جستان از متصرف شد بعد از ده سال که نامی طلوع کرده بر کین مستول و سلطنت یافت از سنه ۹۰۰ هجری قمری ششالی ۱۱۵۰ هزار و صد و پانزده دولت و نه سال ده از ده نفر در جستان بتبیت ایران سلطنت کردند و اگر گاهی سرکشی میکردند یا با ایزد باصفهان میفرستادند لکن ایران کونالیشان تابع و مطیع میشدند .

قدیم سلاطین صفوی بر جستان تعیین از انبقرار بوده است که مطور داشته اند .  
شاه اسماعیل صفوی که سلطان شد بر آنجا با ایلالت فقط گفتا کرده حاکم و بشکر مایه لوی در تعیین گذاشته .

شاه عباس هم باین ایلالت گفتا کرده بقاعده میرساندند او از سلطنت شاه عباس لدراسب حکمران جستان بود سپه خود سیون و دوازدهم کرده در گذشت و سیون از داد و بجز ستن بزرگتر بود و این هر دو تعیین پدر راضی بودند و با هم بنای سازند گذاشته و هر دو ایچی برابر با پادشاه فرستاده شدند می ادا شدند فرستاده داد و برادر کوچکتر زودتر رسیده بود و در جواب فرموده بودند اگر داد بزرگ نذهب عیبی کند و اسلام را اختیار نماید با و کتک شده نام مملکت که جستان با تصرف او داده میشود داد و قبول اسلام کرده بزرگ آئین عیبی نمودن شاه طاسبی هزار سوار جنگ او تنجز که جستان فرستادند چون لشکر بجزان وارد شد بر مملکت ابتدا یافت سردار خود داد و در گذشت بای تخت که انوقت قزوین بود خدمت پادشاه فرستاده بعد فرستاده سیون عیبی برادر بزرگ فرستاده شد که هرگاه سیون بزرگ نذهب عیبی کرد و کسب شود نام مملکت که جستان با داده میشود و سلطان کلا با استخفاف او را خواهد بود سیون هم چون لشکری آماده مستط در مملکت دید بوجه با طمع بکنزول داده از جستان بقزوین آمد او را نیز گرفته بفرستاده و جسد نمودند و او در داد و داد خان کرده والی جستان فرمود و جمعی از کسان و اقارب و اولاد داد و داد خان و سایر اراکام جستان در قزوین گردنجا گذاشته تا شاه زنده بود که جستان در تخت متصرف ایران بود بعد از فوت شاه در سلطنت شاه اسماعیل شاه داد و داد خان سر بر کشتی در آورده باغی کردید تا چهار سال از سلطنت سلطان محمد صفوی سرورف بجزان بگذشت و او لشکری بنیاد داد و داد خان فرستاده او تاب مغایر و با داری سپاه ایران بیاورده فرار نمود سلطان محمد هم سیون بجزان برادر بزرگتر از مجلس بجز بیرون آورده بجنب خانه دو ایگری که جستان سرافراز شده رفت و تا او ایل سلطنت شاه عباس بزرگ در کمال صداقت بخت دولت ایران باغ بود در زمان شاه عباس بزرگ که سیون بخان فوت شد شاه عباس لدراسب برادر او که بعضی نوزدهمین نوار صاحب نوشته اند والی جستان کرده چون میفرمودند مراد نامی که سنت وزارت داشت با نایک و وزارت لدراسب خان برقرار شد و مخصوصا حکومت شهر تفتیس را هم شاه عباس با داد و داد مراد و وزیر را هم دستبری مایه بود لدراسب خان عاشق و شفیق آنقدر کردید و خصما این سپرد ختر بطوری مشهور و معروف شد که اسکان پرده پوشی نبود روزی لدراسب خان و ایلخانان هر دو وزیر رفتند بود وزیر و اهلان که داد و ختر شش بود در زمان بیرون بسته با سراجان و ایل کفکو نمود که اگر در واقع بایل و شفیق و خرمین بیاشی او را بر مملکت و ولایت که هر با و هر بزرگ و طیره دارند بجزان کتاج در آورند بیاورند بر این خود و خانواده مرا مورد کتک کن نه به تناسر انگ است بلکه برای شایم بد نامی است که مردمان بجنب بزرگ و دو دمانهای عیب سترک هم زباده افعال و اقوال خفیف سبب راجعت و صفت داری عفت و صفت مردمان را در خود لدراسب خان چشم یاد کرد که اگر طاهر بود با طاهر خود نتواند این هر دو خشنده صفت و اهل فرزند عفت را از بیچ منشا بد نام زنده است دیگر با بزرگ بجزان که یکدیگر مخصوص باین کتاج باشد باری هر دو در این سست که متر شده و ختر از معاشرت و معاشرت لدراسب خان منع کرد و اسل که هر استند دیدار جانا از ایلخان خوانان بود چندی محروم از دیدار ماند و این در اول او سباب کینه شد فرار داد که در یکی از مجلس عیش درستی مراد را قتل آورد یکی از پیوستگان لدراسب خان که پرورده عفت هر دو بود در ختیکه مجلس شادی منعقد بود و چیزی مانده سرمانان داده ناب گرم شود وزیر را از قصد و ایل ختبر دار کرده دی سبانه کاری از مجلس بیرون آمده بخت مستقیم وارد و مطبل خاصه خود شده لباس را با چاکران عوض کرد سوار اسب چهار چلی شده با مهنری دیگر خود را باصفهان رسانید و بختر شاه عباس شرفیاب شده غداست که آن خانواده از پدر و پسر کرده بود و خانهای لدراسب خان با و پادشاه و رعیت کرده بود و معروض داشت و عرض کرد اینک ما همه نوکر پادشاه هستیم غلی ارا و نسبت بمن شده احناف حق و عدالت پادشاه را مستقیم شاه عباس و مدینه انتقام و نوبت سیاست بر خود مقرر داشته و لی معضود اصلی هر از استان بوسی و شرفیاب آمدن بهمنان خطه نظم از او نبود بلکه بخواست بنای سلطنت از ختر خود ختر خواهر لدراسب را که در حسن و جمال و اندام و ساز و آواز شهره آفاق و در روزگار رسیدیل و طاق بوده و فصیح و بلیغ و شرای ایران و جستان در وصف بنای و قصاید و غزلیات اشعار کرده بود در همان روز شاه بکجه بستک آن آفت روزگار فرستاده علیل و نهار سلطنت را از این خانواده برداش

و اورا خرابی نخواستی پنهان آورد و بیشتر شاه اندازد تسلیم فرود و مجلس خاص که شاه سرگرم بوده ناسید و از مجال تجد کمال آنقدر با نغمه نمود و از  
شایل لاطایل او مختار رانده که یکبار دول شاه هر ایشند حال و فریفته متعجب و دلایل او نموده کینزای می خصوص نخواستگاری او نامور شد بعد از  
چندی رسول بنیل مقصود با پیشکش و تحف دیگر که طرف مستجاب شاه بنود برگشته در شاه دیگری روانه شده هر اسبجان و مادرش حراسه کشته که  
پری خواتون را ظهور سس خان والی کانت نامزد کرده است این دو اصطحن گشت و در نهایت باز وزیر در خدمت شاه بموفقات خاص بختاب  
محبوب نازنین عیوبات جبارت سرزدین مشول بود تا شایعی دیگر چه تمام و یک نام این امر و متدیر و نوبت دیگران روانه شد که بر ششم شد  
مطلوب شاه را همراه بیارود و هر جا ظهور سخنان بگوید که شاه ایل کلی بزوجهت و موافقت آنقدر است و اگر مصلحت مینوی و اباب چینی و  
و کذب و خلاف تزویج وی اقدام کند ایت از نوگری سرول بکه مقتول خواهد شد که پادشاه بلاج نشاید ای یکس عرض شمسرخ نوجوان که  
نت عرض خود سیری و زحمت بایرداری انصاف همین بمر اسبجان فایده شود و ترود و جهتمایا ابور و احکام پادشاه در جهان بسل و  
صلاح خود بر بسل و صلاح سلطان خشت بر با انگیزان دشت بسندان زدن است رسیدن این بار ایلی عقیس در شاه هزاره نوزده بود  
هر اسبجان در جواب وی هشتم داده اورا بخواری و خشت وزاری بیرون کردند در نوبت شاه عباس با عثمانی که مشول جنگ بود در جنگ  
بهر سید و موقع را مناسب و مساعد قیبه و سیاست او ندیده گویند یکی آنکشتشای بزرگ کاتولیکی که در اسبجان بود بطور مخفی مامور فرستاد  
کرد که او را نموده بقصد عثمانی بر انگیزاند و با ابران متحد سازد چون راهش از کربستان بود و او سپردند که ظهورش فایز ادره منع از شیف  
و اش و با عثمانی نماید وی نیز اطاعت کرده اصلاح این جبارت مارا خواست نموده باشد و از عثمانی روی کرده اسبده شاه عباس در سنه ۱۰۳۳  
هزار و بیست و دو که ارکا عثمانی فرانت با فقه دوه موراده و زمان کربستان مخفی روانه کردید نزد هر اسبجان و ظهور سخنان که هر یک دیگری را مخلوب کند  
ملکت او هم از وی باشد و البکری و حکمرانان به تنه خود شش را با شدلی ظهورش خان در کت مسئله نموده با هم مجلس منعده و فرامین را هم آوردند  
و دیده هر دو با هم عهد بستند و سوگند یاد کردند و در همان مجلس عهد پر میان خواتون از برای ظهور سخنان بستند بوفتی جیری چنین فتنی متعجب رسید و این  
مطالب مروض شاه کردید فرانسے بکچران مالکت آوز با میان صادر شد که کسی هزار نفر سوار با سر و کار بر قیبه و کوشاے معقرین کربستان که  
و ظهور سخنان که از خطه و غضب پادشاه بفرشدید که فریب هر اسبجان را خورده و مصلحت در مصالح پادشاه بنود اقارب و عیال خود را خواستند  
مشورت کرد که اکنون تکلیف چیست چون فرستاده مخفی هر وی پذیرم در جزو بجا هر روز و تحت نفیبه این جماعت را طمع و پیش از وقت  
رو بخود کرده و سنور العمل با داده شده بود که اسبجان ظهور سخنان مشورت گفتند بهتر و صلح این است که اطاعت شاه نمائند و خود را از کت  
برقی اندر کتی و تقصیرات و تزویرات هر اسبجان و مادرش را بجای وی نیز چون تاب و مقاومت و نیروی مبارزت نداشت و اگر هم آتشی  
عشای پدیرد کایشان از حمایت ایران خارج شده اند خاکش را بتوبه و جاندارش را با سیری بروم خواهند برد مشورت و عرف آنها را پسندید  
مریم مادر خود را بخت نفیبه و هدایای قابل اولاد و اسبجان نمود مریم لای الورد و تجارت سلطنتی نقد شرفیاب حضور پادشاه کرده و خود را  
برقد های شاه انداخته سندی حضور و اخاض نصیرات شد که چه فریم در وقت جوان نمود لی چون یکی از صاحبان حسن و حال نامی گرفت  
بود شاه محض تدبیر و انمود کرد که هنوزت قیبه لشکر حسن آتد انکیزت شور و شر تر است بعد کسی نزد او فرستاده و بر ابدین اسلام دعوت نمود  
مریم انکار بلنج کرده پادشاه را استیغرا ساخت و اورا در یکی از عمارات حسن فرموده که چگونه است تمام فرامیض شما قبول و جبارت و با ادبیا  
مغلوبا پیشده احکام و فرمایشات پادشاه در بر قبول و اجر از سد امر بکرت سپاه بطرف کربستان فرموده مجلس مریم را نیز از اسبجان  
بفارس فرستادند با بجه شاه عباس البکری جبار کربستان شریف فرامنده علاوه بر قیبه که از اذربایجان پیشتر حرکت کرده بود قده  
کیزی هم از کربلی با اشاره و تحریک هر وی وزیر مخی باردهی مشایب شدند و لاسب جنگ را آماده کرده لشکری جمع کرده شاه عباس را  
استقبال نمود و کطرف کردند و لیجان در جنگ قلعه فریقین شد متذیک بود سپاه پادشاه را سنگت و هزبت روی دهر که هر وی وزیر  
از ترس جان خود ندیری اندیشیده پادده و تو جانده و سیکین برابر اورا بطوقون لاسب خان گذاشته می هزار سوار برداشته از  
طرف دیگر ایالت کانت را مختر نمود و لاسب که این فقره را شنید از فرج ابوسس شده بطرف بکیرا (مکور کوی) است در بلاد دشت و چیا  
که ایله انجرا نیز کاسکورا گویند مثل خوی و کثرت زیاد و فرار کرد و از آنجا که معلوم بود این قده ایله هستند که خان با سوگند  
تغیرت در دست باشد فرامی لاسب خان صادر کرد از این جهت با تو و نیز کربستان تا نبود عرض قیبه و سیاست ظهور سخنان که پیش  
کی میگرد بود اگر از سلطت خرابی نزد من بیا و اگر نیاید اثری از این ملک باقی نخواهم گذاشت هر اسبجان فریفته شده بارده آمد

# در تحسین تغلبیس

و اورا استغفار نمودند که از آن که حسبان داده تاج مرغی بر سر او گذاشتند که مخصوصاً ملت او باشد و در روز عید اردوی شاه برف ابرو  
 حرکت کرد و لهر اسبجان کید و ترل در کاب بار و دمی شاهی آمد شبی با و اما با بجز کبک تاج مرغی سلطنتی را با جبهه مرغی بردند و وزان که  
 شرفیاب شد با تاج بود شاه تاجی فرمودند معلوم شد که روز برده است شاه کلا نزار دور طلسمه ننهدید و امر کبکین چینه فرمودند باقی  
 شاه متغیر کردید که کسی تاج و جبهه خود را نتواند نگاه دارد چگونه ملکی ترا حفظ کند امر شد جستش کردند و بعد مغلوباً مجازند را بخش بردند و از آنجا  
 هم روانه شیراز شد سلاطین در سر آنوقت ولایه سکوی گشتند که ان لهر اسبجان بوی غمی شد که دو تنه از شاه عباس عزاد را خواست  
 کند و او را بچی برای خواست عزاد لهر اسبجان خدمت شاه عباس برف ایران فرستاد و حاکم شاهی در جزیره برف شاه چا پاز فرستاد که چون  
 راه او می یافتند و خدا بود و بخشش و ایام سکور انیز را صحنی بود چا پای بشیر از نذره کار او را با سخت و قبل از ورود دسفر سکو با صحنان  
 چا پاری بهمان دستور العمل با خبر غرق شدن خدمت کرد بدین لهر اسبجان را آورد که در قرح ای بگری و تماشای ناو کنگه برگشته دی آب با قاف  
 و فوراً خدمت کردید شاه بسیار قوس خورده و احکام برای تنبیه و بیست متغیظ او رفت که چاردرست محافظت کرده اند باری بعد از  
 چند روزی که سیر و ایچی روس داده شد در میان شرفیات و استقبال و دید و بازدید امر او همین مردن لهر اسبجان را شنید و بعد از  
 چندی بگری است بیز را برادر لهر اسبجان که ظاهر او باطناً مسلمان شده بود و بگری که از آن که حسبان مامور کردید و لشکری متقدم همراه  
 وی خدمت غلوی نقاط کر حسبان عامه تغلبیس و دفع شرمه و سیان روانه کردید ظهور سخنان به سلامبول رفته از سلطان عثمان شکر گشت  
 گرفته برف کاخت آمد در ایات کاخت که در واقع دار الملک او بود استیلا یافته جلوس نمود لشکر ساغلی آنها فرار کرده بگر حسبان آمدند  
 خبر شاه عباس رسید بقتدر نائل گردید تا سپاه عثمان را حجت کرد آنجا که نذره در طرف امر شد لشکر وی با تاجا بود که ظهور سخنان راه  
 فرار از طرف نذره استند باشد در اغلب از نقاط نذره این ملک قلاع مستحکم ساخت و در جمیع آن قلاع علاوه بر لشکر ساغلی رعیت جنگی و  
 اسب دار جنگی بجای از سایر نقاط ایران با خانوار کوچانیده آنها را برده جای دادند و بیستاد هزار خانوار از قلاع و دیات و قصبه جات  
 و شهرهای کاخت و کر حسبان کوچانیده نمازندان و کرمان خراسان و جامای دیگر متفرق ساخت و از جای دیگر خانوار آنها را برد در  
 حقیقت نقوش را بجای بدل با جامای دیگر کرد و بعضی شهر ایط و قرار داد با آنها نموده تنها طسرفین آسوده بودند تا فوت شاه عباس  
 مجدد ظهور سخنان بگر حسبان ناخت و سواهی تغلبیس شهرهای دیگر را کلا شمر نمود و رسم خانرا که از جانب ایران واسطه بود بگشت  
 حرد خان پسر سخنان در صحنان بود از طرف شاه صحنی بفرمانفرمانی کر حسبان و دفع شرمه و سیان مامور شد وی شمر را کرد  
 کوههای قفقاز رفته پناه برده و در وقت دیگر هم بگورده بلکه از والی سکوشو دولی با پوس و غائب بگری آمد در خانه خود استیز خود  
 که یکی بنشهر بود در کال پیشانی و استیصال نیاید بگری سر دشا بنوار خان والی کر حسبان که مکرراً قبح کرده بود ظهور سس را ابر کرده  
 بتغلبیس آورد حکم شده بود او را نذره با صحنان بزند ولی پس از چند روزی بر دباری در زمان صفویه غالب جهان و مغربین کر حسبان  
 سلمان شدند بومی نرس و اطاعت داشتند که دخترهای صاحب حسن طایفه خود را با صحنان برده بگرم سلاطین میبردند

تغلبیس مشتق شاه عباس و استیلا بر آنجا  
 محمد پشای قزاقلو حاکم شهر کوری که از دولتوران عثمانی بود چون از حضرت شاه عباس بزم آنگه و خبر شد کسی نزد شاه عباس  
 فرستاده اظهار ادب کرده بجهت خود بخدمت آمده مورد رحمت شد و معافیت کوری را بملازمان شاه عباس سپرده آن  
 قدر از لباس شرف شدند و شاه عباس غم فلقه توانس فرمودند آن نیز شرف عثمانی با بعضی مطیع در برخی پیشند و اینکه ساحل رود  
 اکت کر حسبان محل اردوی شاه شد عبد اللطیف پاشا حاکم تغلبیس اظهار مطاعت کرده و طبع خان مشا طور فقه تغلبیس را تعریف کرد  
 و پادشاه فرمود را بر بارشاهی آورده شاه عباس درباره او رحمت و غمی بندول و مخصر فرستاد و شاه تماشای تغلبیس شریف  
 فرمائید او فایده آنجا شریف داشتند که گین خان و له سیمو خان والی کارنیل در کدشت و لهر اسبجان پسر او را که چهارده ساله بود  
 بخدمت شاه آورده بجای پیشش خانه و والی بگری کارنیل و کر حسبان را با رعایت فرمودند و تمام اعانسم و اعیان و امیرزادگان  
 کر حسبان طاعت دادند و نوازش فرمودند و کونالی شهر تغلبیس را بگری سلطان شمس الدین لومضیوس داشتند و شاه از آنجا متوجه  
 شیراز و ان و شیراز و ان شد

بعد از چندی ظهور سخنان غیره بگنذرفغان گری والی کاخت و لهر اسبجان غیره بگنذرفغان گری والی کارنیل که هر دو از پسران



# در تخلص

شاه عباس بودند راه خلاف فرستند شاه عباس در شان هند فراخ و گریستان فرمود شکر و زینش از اطراف حرکت کرده در منزل و بلاد بارودی شاه پیوستند شاه محبت نمود در انصوح پاشا اعلام کرد که محل بر خلاف سعادت دولتی نمایند و خردوزی در فراخ بشکار مشغول شدند امرای گریستان اقدام بخدایت نمودند از اطراف امرای پادشاهی گریستان مامور شد همورس مضرب شده مامور شد و شکران بیکجا زنده چون فرستاده شاه عباس بدو رسید و برانجه دست خواند او هزار آورده قضا نمود و چون شکر شاه عباس بوی نزدیک شد از راه پانصد کرچی بولایت کارنیل گریخت و باله گریستان همجد شده متفقا باشی اچوق فرستند و بگریستن مان حاکم آنجا که گریخته غنا بود طبعی شدند اردوی شاهی در بهار ۱۳۳۳ از ده فایق که ستم چون و سپون است بجانب الگای قنق که در دست شمران کرچی بود که نشسته در آن اراضی زغال نموده و ایالت گریستان را ایسی غان ولد کرگینخان پسر اسکندر پسر عموی همورس خان که در خدمت پادشاه اسلام یافته بود تنویض شده و گریه تشریفات بل آوردند و او در کار خود مستقل شده بطوری شاه در نظم گریستان اهتمام داشتند که چند نفر از لشکریان دست و زاری بیجانهای نصاری کرده بودند شکسای آنها را دیدند و در برابر او و شکر گردانیدند.

همورس خان کرچی بیستی از گریستان فرام آورده بخاربه محمد خان زباده اعلی قاجار سپردار که با پانزده هزار نفر در تخلص بودند آمد و پنجه دارد شده و اقدام بکشت نمود محمد خان مضرب کشته سوار شده و سایر سرداران و مراجع گردیده صف ارائه کردند هنوز بقایای لشکریان در اردو بودند و تجیر آمدن سبک کردند و در پی هم میر سیدند که همورس خان فرصت نداده بکوفه بانام قنون کرچی بر محمد خان حمل آورده و چرخان با معانومت بناورده فرار کردند محمد خان حاکم و سردار سپاه و جمعی بر تبه سعادت رسیدند اینچهر در فرج آباد باز در آن برض سلطان سید ماه سیام که گذشت در اوایل ۱۲۳۵ که اول قرن دوم سلطنت شاه عباس بود که از فرج آباد گریستان حرکت فرمودند علی قنچان و امران خود کجنگه برکاب بوسی آمده از اطراف هم دست و دست سپاه بارودی پادشاه پیوستند و کبرات میرزایین داود بیگ بسین رالفت خان رحمت کرده والی گریستان فرمودند همورس خان که با رفقا دستگیر کرد غنا بود و بسید و دی از گریستان باشی اچوق گریخت و اردوی شاهی اطراف گریستان را احاطه کردند و با سایر کنگت و سپاه همورس داده با یفا و فتنه و خونریزی شده بودند چابده قتل و غارت کردند و سایر زیاد کردند کمن اسرار و امن مخدین طرار بکلی غراب خاصه ولایت کاخت که ویران و سراب گردید آدم معابر و غل و جبال و قتل و براری و صغاری چند دستگیر نمودن همورس که نشسته بجهت کاشتند.

در وقت انصاف مرقوم است که تخلص اکنون در المملکت گریستان است و هند تخلص در دانه گوی بلند واقع در پنج قلعه در بالای آن کوه در نهایت بلندی رودی در میان این شهر جاریست که از طرف غرب آمده بجانب شرق روان است و در نزدیکی شیردان باب این بهم می پیوندد و بجز غر ز سیر برودی بکوهالی تخلص که سیر سید چیده چاکه کان بکلی از شهر آید و خوب رود در همان حوالی قلعه از جنبه جنوب گردیده و بطرف شرقی افتد و در هم آن شهر که آب کدزی بت زمین سنگت بت مرتفعی واقع شده در مقابل آن کوه بلند سبب پیش آمده خود تخته پلی در کمال استحکام در آنجا زینت یافته که هنگام رفتن بولایت گریستان از تخلص بدان تخته سنگت بل سوار کنند و در آن عظمت که از آنها مشهوره آفاق است از زیر آن تخته سنگت بل میگذرد و تخلص در طرف غرب آن تخته بل افتاده چشمه های بسیار از آنکوه جاریست و تخته ها چشمه آن آب گرم است و در زمان هر یک از مصلحین مسلمان و نصاری بالای هر یک از آن چشمه های آب گرم کسبند های مرتفع ساخته اند و حمام مردم اند بار است و بیشتر از این حمامها در بیرون قتلده میباشد و ارتفاع بروج قتلده منوره در زمان شاه عباس زیاد بوده و غلبه و تجیر آنها اسکال داشته چرا که از طرف آن کوه های بلند برافراشته و از طرف غربی هم نه گرمی گذرد و مکان انعامت لشکر و محاصره ندارد و رود که از جبال گریستان دارمن جو خاسته آبهای اطراف و آن میریزد و چاکه ذکر شد از میان شهر که شسته از کنار کنگت از آن عبور کرده داخل آب ارس شده از کنگت رسالیان گذر نموده بدریای ماندران میریزد و شالیس خاک شیردان و جنوبیش زمین معان است و سنگت آنها قلب نصاری و اکثری مسلمان و نیز کرچی دار منی بود و اند کلبیای متعددی که کنگت و بزرگت دارد.

تجیر حضرت آقا محمد شاه اول قاجار بگریستان و تخلص را از بهر انباشته اند حضرت آقا محمد شاه فرمائی به ارگینخان والی گریستان مرقوم فرمودند که شاه به جل صفوی هنگام تجیر مملکت ایران بر اغلب گریستان بزرگتران بود در مسالک سلاطین ماغیه باغمانه بلاد تخلص و گریستان جزو ثغور و قنت ایران افتاد چون مراد این ایام بعضی مشاغل بود

# در تحقیق تقیس

که بدان سامان نبرد آهسته اکنون که از تفتیبات محکمت آسوده شد بم آولات باید بقانون سابق ضمیر ممالک ایران باشد لکن در قلیان باید امیدوار  
 بحضرت آید و فرارند شکنداری داده بولایت خود برود و الا چون دیگران او نیز بفر و غضب پادشاهی مستلک کرد و چون این نامه بخند  
 آید بزرگاریان رسیده دفع الوقت نموده مشغول استحقاقات بروج و پاره ما و جسیع آوری پایاد و سواره کردید بعد از آن از شهر مردان  
 آمد و در چهارشنبه سخی شهر مستند متانک و مغایر نشست لشکر ایران با شاره حضرت آغا محمد شاه بیطرف تقیس بکرت آمد پس از تلاخ لشکران  
 طرف صفوف جنگ بت و بجز نری میدان مبارزت آراستند که کم آب ای سپاهیان کرم جولان و تاخت و تاز میدان شده  
 شیران تخمیر را زنجیر برداشتند و پیکان قتل و لاوری دست و تیغ برافراشتند و بران ایران بشیرهای بران بی سرار کردن فرو  
 انداختند سواران کرجستان تیرهای بران از کوه زمین تن کون ساختند قزلباشان رزی سخت کرده تقیسبان کون بخت شدند سپاه شاه  
 غالب و ارمانه تیر روز کار محبوب شد و کرجستان بزرگت زنده فرار کرده بسیاری گرفتار شدند از قلیان عرشه درنگت را پس تنگ و پاره  
 روی از جنگ برافت و بیهت بجان تقیس ماند و نیز داشت که آنجا تواند از اهل و مجال خود برداشند روی بکار تیل و کانت کرجت  
 تمام توخانه و خیمه و خزانه و اسباب و آلات و اسلحه سلطنت چندین ساله بکلیت لشکران فاتح شاه آمد و اسیر زیاد بخت هر کس افتاد و بگذرد  
 قتل بخت و تاراج شهر برداشتند و تاقین و الی دیگر اردوی شاهی در تقیس ماند .

در سلطنت الکساندر ( اسکندر اول ) امپراطور روس کرجان ضمیر روس کردید چند سطر ایمن مضمون بدون ذکر اعلان نموده بود که یک  
 اکتاف کرجستان را بملکت روس راضی شدیم نه برای این بود که وضعی در محکمت روس داده باشیم و از این اکتاف خایه بریم بلکه ما را فایده  
 اشخاص و آبادی الاکت و سببان عهدی بود در این محکمت و ما نیای که آنجا گرفته شود و تمام اکتاف خود کرجستان خواهد رسید و شهرها  
 فراب و دانات و بران تمیر و مرتت شود خط مستقی که در این اکتاف از برای خود گفتور کرده ایم خوشبختی و اسودگی رهای کرجستان است  
 و این بهترین سود خواهد بود از برای ما این اکتاف اگر با پولیکت انگلیس سازش داشت ولی چون آن اوقات نامیون اول در فرانسه ظهور کرده  
 و صریح با دولت انگلیس اظهار رضوت نمودند دولت منور بر سر فرود در سازش با دولت روس و بد و در اکتاف کرجستان بملکت روس  
 اظهار بی میلی نمود و خلیه که سالها ولات مسکو و سلاطین روس در نظر داشتند اکنون صورت گرفت و غلظت دیگر اینکه سلاطین ایران از  
 مدافعت روس که آنوقت فقط ولات مسکو بودند در کرجستان مانع میبودند حضرات بواسطه بعضی توسط نامه آمد ای جزوی خود را  
 کم کم معروف انان کرجستان میگردند و اغلب هم که ولات این محکمت از سلاطین ایران با بوس و غایب میشدند سلاطین دولات مسکو  
 ایشا زانپاد میدادند با بکل بعد از ولات مسکو اول امپراطور که درگ نمود که اگر در طرف آسبا خاک خود را وضعی مذمب تجارت ملک او را  
 رواجی خواهد بود و وضع سلطنت را نیز بقایا نباشد او بطر کبیر بود و با بر این استند را کات در ۱۳۳۱ هزار و صد و سی و هفت امپراطور  
 از طرف حاجی ترخان بطرف دشمنان و شیر و انات آمد بعد از تعترف موقتی قوت اهل روس را بقدری که بتواند محکمتی ترا که اختیار  
 دور از مرکز سلطنت است با قوت و قدرت که در همایی ایران را بود و عراست نماید لکن با بعضی از این ممالک مضمون از تعترفشان خارج شده  
 تا مدتها بعد که سبب استیلایشان باز فرام آید .

ارکلیان را که روسها و کرجیا هر کجوس نیامیدند نا در شاه در کرجستان تظرداد و تا در شاه زنده بود وی با کمال صداقت  
 مذمت میکرد و نهایت قدرت و تسلط را در امور محکمت در حقیقت خود داشت و در اغلب فتوحات و لشکر کشیهای نا در شاه ارکلیان  
 یکی از سردارهای نامی او بود بعد از نا در شاه بواسطه هیچ و مرج و انقلابات جنگهای مدعیان سلطنت ارکلیان نیز وضع اطاعت  
 و ایجاد وی داده آدر ۱۱۸۳ از طرف دولت روس قشون مختصری با امور کرجستان شد و کترین که آنوقت امپراطور روس و ملکه کرجستان  
 بود معتم کردید که کرجستان را بر روس اکتاف نماید و در آن اوان که هنوز از تخته کرجستان عایت روس ظاهر نشده بود ارکلیان خود را  
 بشان تبه نا در ۱۱۹۵ هزار و صد و نود و هفت خود را تبه دولت روس کرده و حضرت آغا محمد شاه در نظر داشت که مملکت ایران را  
 با کلت سردتات اصلی طیبسی خود قرار دهد و دست تعترف خواجده را از اکتاف آن کوناه نماید چنانکه ذکر شد کرجستان را فتح نمود و بعد  
 نیز ایلسی و هزیت ارکلیان مرجهت نمودن اول که امپراطور روس بود ارکلیان و اولاد او را قایل لقب پادشاهی  
 کرجستان نمیداد مستند متانک بود بران شیرا و زن ایران و شجان مشیر زن پنهان میدان نمید که جایب و همراهی کنند در ۱۳۱۳  
 هزار و دویست و چهارده بعد از فوت ارکلیان تر ز نهم که کرجستان باشد پسر ارکلیان بسم لایق این اسم و کار نبود پس چنانکه

# در تحسین تقییس

در بندهای شرح تقییس مرقوم شد پادشاهی این ملک جزو القاب سلاطین روس شد و شهبازشکر مامور سلاطین تقییس گردید و در کتب آن  
 بزودفات کرده و داود خان سپهسالار از جانب دولت روس و الی گری کرهستان یافت در سنه ۱۲۱۵ هزار و دویست و هجده و دو دهان  
 از حکمرانان تقییس و کرهستان معزول و احضار پطر بورگ شد برین سرداری که اصلا گری و سالها بدولت روس خدمات کرده بود الی گری  
 کرهستان مامور شد و در کرهستان هنوز هم از والی زاد های کرهستان در تقییس و نوایم بودند از جمله مریم خانم که از بنات اعمام  
 همین پرئس و زوجه کرکتان با هفت نفر از اولاد خود در تقییس بود و تا الوقت دولت روس در فتح و فتح والی زاد های کرهستان و  
 قوم و قبیله ایشان از تقییس و سایر جاهای کرهستان معزول و بسکن مریم که ملکه سابق این ملک بود در ارضی برستین در پای تخت شوهر خود  
 بخاری بنوده خیال داشت اولاد خود را برداشته بکوستانهای کرهستان فرار کرده طوایف کوستانها را جمع کرده و با خود  
 نماید بلکه بتواند سلطنت کرهستان را دوباره برای خود و اولاد خود بر سر کند برین حکم عالیله (شاهزاده سردار) والی کرهستان از خدمت  
 مریم خبردار شد که کلا توفز نام که از خدمت ملکه و طرف هماد بود و جنبیده همی با ویل داشت با خود همه استخوان کرده و بطور جاسوسی  
 روانه مامور کرد که خیالات پنهانی و لایقنی خود مریم را از زبر و اطلاع به پیشی که فردای انب مریم با اولاد ایشان خیال فرساده  
 داشتند کلا توفز پرئس والی را از این قصه آگاه کرد و ترزال که از سرداران قتون روس و متوقف در تقییس بود با سرکن مترجم  
 ارضی با دو فرج سالکات مامور تحسین مریم شدند علی الطیبه و در خانه مریم را دو فرج محاسره نمود و ترزال با مترجم وارد خانه  
 ملکه میجا با در خوابگاه وی شدند هنوز در بستر خواب بود و هفت نفر اولاد او هم در اطراف جا بجا خوابیده بودند چون ملکه سردار را  
 دید میجا داخل خوابگاه او شد بالشی که زیر سر داشت برداشته بروی بالایش گذاشت در نهایت آلودگی بدون اینکه آنا روشنی که  
 در او بهر سیده نمایان شده هم خمجی شبها در زیر سر میگذشت استه بر داشته بر زیر زانویش گذاشته اند از سردار پرسید که مقصود  
 از آمدن بیکار در این مکان چه بود سردار اطلاع حکم شاهزاده والی و انبای تحسین او را نمود ملکه گفت اگر محله کنی و اطفال من  
 در خوابگاه مضطرب نشوند بر حسب امر پطر بورگس حاضر م سردار ملاحظه ادب و انانیت در رعایتی که نسبت نموان حاصل ملکه لازم آ  
 نموده قدم پیش نهاد پای ملکه را که از زیر بالیش برداشته بود پیش بکشد که ملکه بدون درنگش خمج را از زیر پا برداشته چنان بهلوسه  
 سردار جهور زد که شیش خمج را پشتش بیرون آمد و پنجاهمتر جسم را هم خواست از آن ضربت بچاند که چاکلی کرده شیشری بیارده  
 ملکه انداخت و دستش از قوت و قدرت افتاد از این قیل و قال با سر بازان که اطراف عمارت را حاط کرده بودند وارد اطراف  
 شده ملکه و اطفال او را گرفتند و با محبت زیاد بطور پوسخ روانه کردند و از آن بعد بدون شوابت کرهستان همیشه روس گردید  
 و بنا بر عهدنامه ایران هم قطع نظر نمود تا چه شود

شرح بیاحت و سفرنامه مارگن پل استیاج بکرهستان . اول مترغ از خود او بشود بعد از آنجوشش و گری شود .  
 خانواده مارگن پل که از معارف مسافرن و نیامان است در ولایت والی سی که جزو ایالت آستریه است متوطن بودند در سنه ۱۲۱۵  
 چهار صد و بیست و پنج هجری این خانواده در ونیس سکنی گرفته و از تجارت ثروت و کثرتی حاصل کردند و در سنه ۱۲۵۳ ششصد و پنجاه و چهار  
 دو برادر از این خانواده از اسلامبول که محل تجارت ایشان بود از راه دریای سیاه بغیرم نزد حال خود رفته جواهرالکات تقییس  
 همراه بردند و از آنجا از سواحل رود و لکابیکی از ماکن منقرغ نواده چنگیز خان که حکمران طوایف مغول مغرب بودند آمده که در آن  
 اوان سیستان آنها و ملا کوفان جنگ در گرفت و راههارا مغول مغوشش کردند بنوعی که مانع از مراجعت برادر با اسلامبول گردید  
 بزعم زیاد و بخارا آمدند و بعد از چندی با سردار و ابرام کبیر از بجای مغول که از جانب ملا کوفان نزد برادرش قیلاخان بریان  
 سیرت بشال مالک همین شهر از بلاد منقرغ قیلاخان فرستند تا اینجا مسافرت این دو برادر تجارتی بود از اینجا دیگر از جانب قیلا  
 مامور شده بریان نزد پای رفته بعد از انجام ماموریت که موجب اسحکام مودت سلاطین اروپ و مغول شده مراجعت نموده از  
 راه ونیس برابر قیلاخان روانه شدند این دفعه مارگن پل را همراه خود بردند و در سنه ۱۲۵۳ هجری متولد شده در آنوقت هجده ساله بود  
 چون اول جوانی میان ملل مشرقی آمد بزودی وضع آداب و رسوم و اصطلاح ایشان را آموخت بدان معنا که در دیده و قیلاخان آن  
 کمال سلی را با بهر ماسینه و بواسطه فرط هوشیاری و استعداد از اجزای مجلس شورشی و طرف مشورت خود قرار داد و مثل بزرگ  
 پادشاه را با رجوع کرده او خدمات بزرگ نمود باری مارگن پل بعد از مسافرتهای بسیار در سنه ۱۲۶۳ با سنه ۱۲۶۳ هجده و بیست و

# در تحقیق نویسرکان

با چهار دهانه نمود و حضرتی از سیاحت و مسافرت خود که نگاشته چنین است  
 که خستنان اسی است از مکنی که بجهت در استان آمد او دارد و قطب دار الملک است چون چند نفر از سلاطین آن ملک را نام کردی  
 بوده بجز خستنان معروف شده مکنه اهلش عبوی هستند و نگیش زبانه از سایر جا می شود و مردمان شجاع جنگی دارد و تیر اندازان  
 ما هرند لباس کرجیا بوضع مخصوص است بواسطه این که خستنان انگیزه توانستند که مضمود داشت برسد زیرا که راههایش سنگ  
 و در خطر است بکطرف دریا و طرف دیگر کوه بزرگی است که سواره از آن نمیتوان گذشت فاصله کوه و دریا نیکو دارد بسیار باریک  
 و اندک او شش چهار فرسنگ است انگیزه بعد از آنکه توانست از آن نیکو بگذشت حکم کرد در آن مکان یک برج و قلعه ساختند و دروازه  
 این نامیدند و سیر معروف میان دانگ کوه قفقاز و دریای خزر که اعراب باب الابواب و عثمانیها در قاپه گویند و اینجا شهر  
 حکمی است موسوم بر بند که فاصله چهار کیلومتر از دریای خزر واقع است بر دس که یکی از مصنفین است بگوید این شهر را اسکندر  
 ساخته و دیوار بزرگی را که آنجا تا اوس میرود و جنبه محافظت ایران از تفرص طایفه تاتار ساخته و بزود و تاسی از سلسله ساسانیان که  
 او اسط مایه پنجم سلطنت میکرد و دیوار بر بوزرا تجدید تعمیر کرده و بعد ما او شیردان بر پیشش برداخت گویند و هر اوست شیردان  
 با ارتفاع سبب در اع ساخت و اسیر تمیز خراب کرد

فیر حضرت نوح در استان واقع است در پایه دوازدهم امرای آذربایجان محض اشترام حضرت نوح بسافت جزئی از فرار  
 مسجدی ساختند و مقبره را هم تعمیر کردند در کرجستان همه جا کوههای بزرگ و تنگهای باریک است و راههای طوری صعب و سخت است  
 که هرگز مفول نتواند تمام آنرا تصرف نماید در ولایت خزر موسوم است بنوعی که در آنجا در نزد کیش دریا است که آبش  
 از کوه نزدیک بصومعه می آید در پنج فصل سال ماهی بزرگی یا کوچک ندارد که در اول پرهسیر تا چند روزی از زیاد بسم میرسد  
 و دریای که در نزدیکی کوه واقع است اخصدیل دوره آن میشود و آب چند رودخانه داخل آن میشود در این او اخر تجارت زن در این دریا  
 آمده شد سید انموده اند و بر ششم با خوب از آنجا حمل و نقل میکنند استحقاق

مستقرین کسان بکرجستان در سابق سلاطین ایران بوده اند و ولایه آنجا قانون از اسلامین میگرفتند  
 بعد از سفرهای سرداران اسکندر بکرجستان اولاد کارتلوسس که رئیس ایشان فرزند بوده اقدار یافتند و آتش پرست شدند و  
 قبل از پایه موسوم امالی کرجستان بت پرست بودند و اطفال خود را ایام بیشتر که جلواضام قربان میکردند

در استیلای شاه عباس بکرجستان و قطبیس و کوچ دادن هشتاد هزار خانوار یعنی جادایران از جمله مستحق بازمانده بود  
**نویسرکان** نوی و سرکان قصبه و قلعه است در کال خوبه و آبادی و در حوالی این قریه دره ای مستعد با صنایع  
 از جمله دره موسوم بکل زرد که از میان آن نهری زاینده میگردد و استخر بزرگی دارد و طبیعت باقتضای طبیعت الهی غالب محنت  
 خور در آن وادی و دیوینساده و متصل با بادی سرکان مقبره ابوالمجن است که تشریحش باید این مقبره تا شاخه ایست طبیعی  
 سمور و سنور در آب و اشجار و ارباب نظر که نزدیکت بین ساعت شوند بدین و تا شاگردن این نقطه را فرض دانند و در راه  
 آتشه بار غاب زباده از سی چهل درویش در آن محل جمعیت کنند و نکته بنا بر حسن عقیده که ایشان است آن جامع را  
 مرقد دارند و در آخر تابستان در این مکان بغرامت بر میزند در نویسرکان مضر است بجز آنکه شیخ علی خان زنگنه  
 وزیر شاه سلیمان صفوی لقب باحماد الدوله در آنجا بنا کرده در واقع خانه از طلاب و جنزه دابر است و در کبض نویسرکان  
 فقه شیخ سلیمان بنا کرده که کنجایش دوین سبب خانوار دارد و حال پیشتر آن سکون است و در طرف غربی قصبه فاصله دو فرسخ  
 کرده است در کوه سابق اند که از آن کرده دارد بجزه موسوم بجزه حرم رود میشود انصافا اسی است باسی در وسط این دره  
 نهری جاری است و سنتا فاصله دو کوه که این وادی را تشکیل میدهد هزار قدم است و در بسیاری از مواضع خیلی کمتر از این  
 و امتداد این دره لغتسیر یا سه فرسخ میشود و از طرف همدان قدوره شهرستانه و متقی میشود کوه خان که فر که قلعه است غیر  
 متصل کوبی مثل درختی که از نقطه برود و در سر این قلعه مرتقی است مسلح که آب بندر کفایت دارد و در دوره حرم رود و تات  
 مقبر حاصل خستیر با مفا بسیار است و احوال ابوالمجن چنین است

ابوالمجن مردی صحابه و شاعر و کریم و صاحب روایت بوده است و در شرب خمر افراد میگردد مکن نشد کسی او را ترک کند

# دختر تهران

بلکه بکرات عمو را قند زده بود و از این عمل دست برنداشت تا اینکه او را نفی بلد کرده بخرید در دیار شناوند و شخصی را کجبان او فرار دادند باز ابوالمجن از آنجا فرار کرده بسجده و قاص در فادسبه که از مالک عم و از بلاد حموره مالک جم بود بخت مشول بوده محنت و عمر عبید نوشت او را جس نماید و سعد نیز او را بند و حبس نمود روز یک بخت سختی عرب با عم را در گرفته بود وی از تهر محبس که مشرف میدان زیم بود وضع بخت و میدان در ذوق خوردانها شامسب کردید که نزدیک است لکن اسلام بخت خورده نبرمت روز و با برسیان غالب و فایح کردند جزو جبهه با تم و لدا و پیغام کرد که سپاه عرب مشرف بخت خوردن و نبرمت رفتن میند اگر مراد کنی و آن مادیات لبا که در منزلت زین و الحام کرده باشی روز و غنیه سلاح سعد بن وهی بجاد رفقه یکت عله یا ورم عهد میکنم اگر زنده ماندم دو باره خود محبس آمده اسب و سلاح را برودنایم شاید فتی روی نماید زن سعد از زمان مردان بود و حالات دلیرانه داشت امر کرد و دایز اساخته سلاح نزد وی محبس آوردند بخرید را زوی گرفته کند و بند را برداشتنده متعج کرده سوار شد و بشکر گاه بر هم ناخت آورد و مردان که کشید سعد در بندی با خواص استاده و لکن عرب و عم مخلوط دست پخته شده بودند و آثار ضعف عرب و غلبه عم خود آشکار بود سعد دید سوارى از طرفی رسید و عقب لکن عم زود و تازه نفس مثل شیر خورنده و پیک درنده حمله مای مردانیه سپرد و کسی را از دم سمشیرش راند و نبود و با آن جنای او را هم سوار است کان کرد آیا این که باشد که این ثبات و صولت بر او رانه بکوشد و دلیرانه بخود شد و گشتار نماید شاید لگت است القرم عرب را بدل قوتی پدید آمد و پای مردانخی فشرده و صولت از پیش بردند و فتح نمودند و بخت سختی سپاه عم روی داد و متفرق شدند لکن عرب را بنای فارت و اسر و نهب که شده وی بدون درنگ از عرصه بخت بطرف منزل شتافت و اسب و سلاح را ترو زین سعد فرستاده رفت در محبس خود زنجیر بگردن و پاها و رقیه و بند نهاد سعد متعجب و شوق فیرال آمد زود وی بر رسید بخت با عم امروز کجا انجامید سعد گفت امروز شکر ما در شرف بخت و نبرمت بود ناگهان خداوند کسی را کاشت که خیلی لگت بر شکر باشد و فتح عینیه روی داد و مایه غلبه و استیلاى ما کرده و با دایان من و ابوالمجن را کتب مرکوب شباهتی نام داشت هر گاه او در حبس و گرفتار بند بود بر آنه میکنم که همان خودش بود زن شرح حال و عهد و پیمان و مال او را بیان کرد سعد برخاسته محبس رفت کند و بند و سسده او را برداشته از او معذرت بیاخواست و محارمش نمود او هم بعد از شرب را بنجی ترک نمود و مقبره اش در همین جاست و سکنه آنجا در مقبره بود

ابوالمجن العناق دارند

## تهران

نقلی است عجیبی در امد میزما بند عم تا بنقطه از انقطاع و تخریب میکنند چرا که مؤلف ندارد و از قرائد بوده و فاصله میان این فریه و رسی و فرسخ بوده از شخص صادق شنیده شد که تهران فترت بزرگی بوده و بیواتش را در زیر زمین ساخته بودند کسی را خبر نامیش را بدان بود و بار با پادشاه وقت یعنی شده بودند که شاه را خبر میداد با ایشان چاره نوبتی و منتقم بودند و از ده محله که با هم مرزوده نداشتند باغات و با تین بسیار دارد که همین اسباب مرگت امانه و مایه دفع دشمن از با تهنش از زدیگی اطرافش میرسد و قزاقان است

صاحب زینت الجاسس میرزا یزدشهری از زمان قتل و غارت مشول دیگر فراب ماند و الحال تهران و در این در حوالیش شهر آنجا شده و آب و هوایش از سایر ولایات رمی بکوتراست و شاه طهماسب در محارنش کوشیده که تقریباً بفرسخ دوره آن است و کهن آباد است و قلعه و دیوارهاست نیکو دارد

این حقل و سودی از مسافرن عرب در سینه الی سینه دولت الی سینه بطرف ایران مسافرت نموده بودند و در رمی را تفصیل دیده و سیاحت نموده وضع و بیات شهر و هوای را نوشته اند و از شهر آن نامی نبرده اند و در کتب عربی که ذکر می از تهران شده مختصر است تا بار اسبلاد و عم اسبلدان و چنانچه معلوم میشود در عصر اند و نفر سویمات این شهر در زیر زمین بوده چندی بعد از این و در سینه فاحاد الدین ابویجایی ذکر تا بن محمد بن محمود الاصفاری که در سینه ششده و شهادت ده هجری وفات کرده کتابه موسوم به حجاب اسبلدان تصنیف نموده آنجا ذکر شده موده

تهران فریه است معظم جزو ایالات رمی دارای باغات زیاد و با اشجار و ثمرات خوب فراوان و سکنه در خانه های سرداب مانند بر میسرنده و شنی حله می آورد و خانه های تحتانی پناه جسته که هر قدر محصور بودندشان انداد و بایب سبب کثرت آذوقه که از فرط احتیاط ذخیره کرده اند آسوده اند و بیرون آوردن ایشان از آن امکان غیر مقدور است و چون دشمن با بوس شد و حاد و گت

# درختی تهران

از بزرگترین بیرون می آسیند و اطراف و جوانب شهر بیکه شوارع و طرق عام واکه محل عبور و مرور و فاسل و مشرفین است فرو کرده و  
 برانه زنی و نقل و عمارت مشغول میشوند و ادایا سلطان عصر باغی و باغی که او در کارزار و زود و خوردند و مالیات خود را بزرگسوک  
 نیز داند بنگه در عوض نمود و وجهه ریاح خروس و مرغ سپردانند و با آنها باید بروفق رفیق و مدارا حرکت نمودند بقلط و حکم و زرعیت  
 آنها بایل و کا و زمین را تخم می کنند سهل است که مطلقا اغنام و احشام نگاه نیندازند مبادا وقت محورشدن ببارت بزند حاجی خلیفه موافق  
 بصلطنی بن عبدا لله طبعی طبع بکاتب در جهان نام خود شرحی از طهران نگاشتنه و انالی آزاد وحشی و میرحسب خواننده باقوت حموسه  
 و عبد الرشید بن صالح بن نوری با کوفی و حمد الله مستوفی و احمد رازی صاحب تذکره هفت اقلیم که از مصنفات سینه هزار و دویست  
 از مویجات تهران توصیف نموده اند احمد رازی در همین کتاب تذکره هفت اقلیم که بید تهران بود اسطه ایشار جاریه و کثرت اشجار مشهوره و باغها  
 شتره نظیر هفت است خاصه بلوک شیران که در شمال این شهر بود واقع است و از کمال حضرت و صفا و نضرت و بها از غیر توصیف پیش  
 بلوک شیران که شمع ایران معروف بوده بهترین میلافات و نبات و نیز احمد رازی که پدید در دو فرسخی تهران قریه است معروف  
 بکن سولقان که از زیاده سنی آبهای جاری و خوا که لطیف و صغای چون هفت برین است این شهر که اکنون مفرطت عظمی است در زمان  
 در زمان شاه طهماسب صفوی ابن شاه اسماعیل بود اسطه کثرت میاه و اشجار و مکانی که داشت محل توجده شاه طهماسب شده در اسطه هفت  
 شخت و یکت امر فرمود باره فی دور او بنا نمودند که شش هزار کام دوره او بود و صد و چهارده برج دوره او قرار دادند و در هر برج  
 سوره جده یافتت دفن کردند چهار دروازه برای آمدن شهر گنودند خندق دور بار و حصار شد چون خاک خندق کفایت ساختن مشغول  
 و بروج را نمودند و جای شهر خاک برداشتنه که بچی چال میدان نام یافت و دیگری چال حصاره در دروازه دولت دروازه ارگت  
 که از بناهای افغانه میباشد باین معنی که در هر شهر در مالکات پیران که طوطه جدا گانه و پیش ارگت است قطع جدا گانه است از شهر تا که افغانه  
 بعد از آنکه قریب بس میدان صفویه در فرودین افغانه راه راه و او بعد از غیرت اسلام بیک اثر کلیه که در مقام امایه مملکت است  
 مانع از وضع سوک و در قرار دست انداز بهای ایشان است بن و آنچه مردمان چنانچه در وصفه نگاشتنه ام رنجده و حق همان است  
 جوهره از فرمایش خباب نیزه فده مدد رنمای رقیب آورند افغانه هم در نمای مالک محمد کوشه از شهر سمت کبشرد و پوار و مار و  
 خندق و بروج ساخته دروازه بشتر گذاشتند و بکطرف آنرا هم بصور دروازه که استند که هر وقت بنای شورشی بشود دست بصواد استند  
 در راه گیر و ممر فراری باشد ماضل آنرا که هر وقت که بنا شود بقصاص خون قریبشان شمشیر شتره تهران و دبیران کشیده شود همان بینه که دیده  
 اول مطلقه که بکلر بچی برای تهران و بلوکات الی فرود کوه حسین که شاه عباس بزرگ بود

در سنه ۹۸۵ هجری در پنج سلطان حسن میرزا پسر سلطان محمد زندان به حکم شاه اسماعیل ثانی در طهران چون ساربان نیراکان صفوی بجهل رسید  
 چون که سبب از انقلاب است که در زندان روی داد و غیره خود سلطان محمد حسن میرزای فرورد را بکومت آنجا فرستاد شاه اسماعیل ثانی  
 و پیر او از یکت ماور بودند و شاه اسماعیل را فرزند می نمود و سلطان محمد حسن میرزا بنمای و بعد از طهران آمد همان وقت قصد انقادی او داشت  
 ولی پیش سلطان محمد عاکم فارس بود و برادرش عباس میرزا حکمران خراسان بود در قتل وی تاملی نمود و سلطان حسن میرزا عریضه بفرودین  
 نوشته از در و خود بطهران اطلاع داد و شاه اسماعیل ثانی جواب گفتند که در طهران همان تا والده من از قسم باید او را بزد استند بفرمان  
 بیاوری از ولجیدی ما بوسس و از حکومت محروم بنیم طهران شد چون شاه اسماعیل نغمیده ترویج مذبح نشتن بگرد امر او علی شایر  
 با وی تفاق حاصل شد و بعضی او بچهره رسانند که بواسطه عدم منصب شاد و مذاب اما تیه بنیچو اشکارا بکشند و سلطان حسن میرزا را  
 پادشاه کشند شاه کوه طیفی رکابان را با چاه از نفر فروری فضل سلطان حسن میرزا فرستاد شاه هزاره بعد از وصول تورچیان بطهران  
 در منزلرا بسته بام خانه برآمد و بعد از پردهت کوه طیفی نزدیک آمده قران بدست گرفته قسم اخورد که شاه ما را بطلب شما  
 فرستاده وی قبول کرده در کتوده ایشان درون خانه زلفه چینه نفر روی او افاده خون آن بکینه را رنجده او را همان جا  
 کشتند و بی از آن مشعل را

در کبر سنه ۱۰۳۵ شاه سلطان حسین که جمع آوری سپاه بفرودین و از آنجا بطهران آمد چند سردار بدفع افغانه اسل و قبایله فرستاد  
 و مغلوبت مراجعت کردند و محمود فیحانی با سه اتد ابه الی والی هرات حله برده بر او غالب آمد و عریضه ثابا سلطان حسین نوشت  
 فتح هرات و کت اسدانه را دلیل ضوم خود قرار داده و لے در باطن قصد دفع همسر بوده عریضه در طهران بشا رسیده

شهر تبریز

# در تحقیق سمران

شیر مرغی بالغ بستنند و خطاب صوفی صافی منسیر و نوا و حکم از قداره سیستان با او گذار شده و بعد چنانچه در تاریخ  
این مختصریت از روی کتاب موسوم بشورشش ایران از تالیفات (امیکت الکن) سیاح مسافر از به وقت افغان اسلے موس  
نادر شاه که بدلیل عهد صلح و طرف اعتماد است چرا که هم خودش بوده و هم کاشتهایان باهوش همه جا داشته و نکات  
محمود افغان چهار ماه کرانز محاصره کرده بود که لطیف خان سردار ایران بر او تاخت قشون مقبری را که همسراه او بود بهر غیبت او  
تفرق ساخت و تا قداره همه جا او بهر سینه از انقباط کرده و خبر این فتح بزرگ که غیر مترقب بود و روز بعد از نور و شاه سلطان  
حین بطران بد بار ایران رسید و این خبر خندی سبب اطمینان شاه و وزیر گردید از طرف لطیف خان بعد از نکت محمود و بار کشتن  
از نقابت بهر سینه مسلح دیده که حصار شهر کرانز استخامی و چه که مبادا نماند با تدارک از طرف ایران باز افاغنه بکشتن این  
ملا و زده لی چون عاجلان کار نکن بود قطعا بستگامات فتنه آن کوشیده قشون مغربی آنجا که آمده بشیراز که حکومتش متعلق بود  
بود و بر لشکر زیادی که در آنجا بنیسته دیده جمع کرده بود سرداری داشت رانده و این فتح نمایان که باید سبب ترقی او بشود  
موجب تمامی او و انحلال و قای اعتماد الدوله برادرش شده و بعد از آنش بشیراز سبب غرضی که با بعضی امالی و صاحب صاحب  
عالیه بودند داشت و با اعتماد برخی ارباب زیاده مالتا سنی که از ممول بطور کراف از شیراز و بلوکات دریافت نموده علاوه آنچه  
اسلحه هر جا بود دست آورده بر لشکران منت نمود و جمعی از سپاه را بواسطه ثروت سرمای رستمان در خانه تا سسه  
اسلے منزل داده بود یا برای این بوده و غنیمت چنین استنار دادند و سبب چینی که دندان بیلم  
باری دست بود که کرده و لشکری باین بزرگی که منظمی کسی ندید بود و آذوقه اسلحه هم آماده و جنبه و جنبه نیر لشکر و اسلحه  
با کسرت از اطراف آذوقه آورد و این قشون که بسیار پیش در جنگ کران حاضر بود رشا و تنها و جلادتها نموده بودند همه مورد  
کشتن و غنیمت و انعام و اجناسها شده بودند باینه تشوین همگی کرده میای جنگ بودند و همه این تدارکات بدفع افغان بود و اگر  
استلام در کار این سردار و لشکر هزار شده بود البته میان افغان از ابراهیم تاخته بلکه تا سرحد هند وستان هم فاشک از اندوه  
زمین میزد و زده ولی این سردار رشید دانا منلو لاف ستاده بطران وارد و این قشون هزار بشیر کفار تفرق کردید چنانکه اسلے  
فارس تحقیق یا حکایت بدربار شاه سلطان حسین بیکت بعضی فارسبان دیگر که در دربار ناصر عالی داشتند شاک و عارض شد  
و بعد استند که وی باین تدارکات و لشکر رشید منظم بیکت افغان دیگر با مامور شود و فتح نمایان و غنیمت نمایان و برافغان  
بیزاید و بیشتر بر فارسبان مطلق و بر سایر معتمدین بکاره و درباری مقدم کرد و دستخطی خان صدر اعظم که برادر زن او است  
نادرزاده ترقی باستحقاق او شود پس او را باید بگیری در نمای و نکت او کنند تا چاره و نعتب در کار و بگیری سهل شود چنانچه  
شاه که معتمد معتمدین بود و نزد شاه مقصد و محترم نهادین امر شده همیشه که شاه در بستر خوابیده بود بخوابگاه وارد شدند شاه  
ترسیده بر آنوقت و سبب جارت را پرسیده عرض کردند ما را قدرش این جرات نبود چون حدت جان شاه را شنیدیم حفظ  
و سلامتی شاه باعث بر این جارت کردید که لطیف خان باین لشکر مستعد که در بشیر از حاضر و از روی وارد و سفیمان شده  
مهر خانه و خزانه و سایر بیوات را متصرف میشود از طرف نیز اعتماد الدوله با بهر هزار نفر از اگر اذخنده بطران وارد و شهر جمعی  
مجلس بلکه مقبول میازد و جای در نکت جنت زیرا که همین امشب این سه هزار نفر که مقصد مرز بوزار و میشود باید بزودگی  
بگذارند و جنت اثبات قول خود کاقدی حیا نموند که اعتماد الدوله بوالی کردستان نوشته با هر سلطنتی مهور کرده عاجلان  
اورا بطران جو هسته شاه بدون اینکه کاقد را بخواند بخود لرزید بعد از وحشت زیاد از آنها چاره خواست اینان صلاح دیدند  
فورچی با شسته باوش فورچی مشتعل اعتماد الدوله مامور شوند وی حضار و باین کار مامور شد ولی بعضی خواجگه سربانان که غلب  
طرف مشورت مشایه بودند عرض کردند که اعتماد الدوله ذخایر و ذخایر بسیار دارد اگر غنیمت گشته شود از آن اسوال پیشتر  
بصیبه شاه نشود بهتر است او را هم و کفوف اجبر نموده بعد مطالبه ذخایر را کرد سلطان حسین پسندیده فورچی همان شیانه  
نکات اعتماد الدوله وارد شده در وقتی که در بستر راحت نموده بود او را که گشته بود او را که گشته بود و بتزل خود برده که ذخایر و ممول  
کنند و همان شبانه سرخان با طرف روانه کردند که در هر جا از شبیه وی کسی باشد که در بطران فرستند و فرمان و مملی  
بکلا تر بشیر از صادر شد که باید از بشیران لطیف خان سردار را که زنده ممولو لاف بطران و نشتند و اگر نتوانستند

# در تحقیق سندان

کند بزرگ اسکو اورا با طاعت مجبور کند و بی چنانچه پیش مسطور شده لطفی محض اظفار طاعت کرده تسلیم شد و با صفاتش فرستادند  
 لکن دیگر این سوخته سیر دل سخنهای ندیمان بی مایه بدبختی ایره بیان شد باری بعد از این واقعات آن لشکر منظم و قشون  
 آن استنداد که سردار در شیراز جمع آورده بود همه متفرق گردید و بعد از سه روز فر تو چنانچه واحمال امانت چیزی و کسی از  
 آن جمعیت واردی بهشت بجایمانند آنچه انتظار کشیدند از سه هزار نفر ترک و کرد موپوی حسبری و اثری بطور نرسید حتی  
 خواهی که از راه های بسیار دور میر رسیدند خبری از راه گذاری نیفتد علامه چون حسبری از بیخ طرفی نرسید شاه پیر که  
 دستگیرش شد و ملتفت گردید که چه خبر است و از ایام ایذاء اعتماد دولت نام شده صریح گفت نباید موی از سر روی کم شود  
 هر کس هند جان اوکت و قیقا جان او را فدای وی میکنم اگر این حکم سخت نده بود البته قصد جاننش کرده بودند لایه حکیم بکن  
 و جراحان به شام جراحات وی پرداختند و چارها از اطراف رسیدند و از چارها شیراز معلوم شد که لطفی خان محبت و  
 نجات حکم ابداً تخلف نوزیده تسلیم شده و غدر دشمنان برش یعنی گردید مجلس تحقیقی برقرار کردند رجال و اعیان را  
 با اعتماد دولت حاضر کردند و حضار تقصیرات آن را تقصیر چنین بیان کردند او لا کاغذی بهر سلطان با حضور  
 والی کردستان با سه هزار سوار نوشته فرستاده و هزار گردان اوچه جس سلطان دیگر بواسطه میل سببش بکریه اتفاق  
 داشته و نوشته که شیور ادب هر جای بلاد بخوابند قتل و غارت کند جزایروان که برادرزاده اش آنجا حکومت داشته  
 و بگردن شاه و به مجلس شوری و عرض با پادشاه امور کتبه دولتی را مهربی میداشتی و احکام خود را بر این مطاع تر از احکام  
 پادشاه بود دیگر با فر خود هتصد هزار تومان وجه داری اگر این مال دیوان نیست از کجا آورده و اگر از دیوان است چرا  
 حیانت کرده شاه روی بوی کرده منته مود جواب چه داری صدای شاه را که شنید وی با نظرف کردانیده عرض کرد  
 جواب دادن من دیگر چه حاصل که دشمنان من و خانیان پادشاه بر از برای در آورند و دیگر چه فایده خبرهایت آبروی خود و دولت  
 خود که از ضلالت نسبت برودمان شما که حاصل شده بود و الا دیگر نمجانبه آنچه مانده افسوس که تحقیق پادشاه بهترین خادم خود را  
 به شتابان و خانیان داده باین زور نشاند اما کاغذی که بگردستان نوشته شده بخبر زده باید برود و ده روزه سوار برسد  
 الی کون چرا اثری بطور نرسیده و من با سه هزار سوار چگونه شاه و اعیان و رجال او را جس میتوانم نمود و حال آنکه پانزده  
 هزار نفر قراول و عثمانان خاصه در طهران هستند و انشی که باید این اتفاقات بیفتد قورچی باشی که خانه من آمدید من برهنه  
 و تنها در منزل بجای خواب بودم و در آن محوطه خبر معبودی بهم نرسید و لطفی خان را که بگفتند باغی و طامعی است چگونه  
 محض زیارت زمان تسلیم و مطیع گردید در صورت آنجا و با لگنهای چار و وقت باغی شدن آنها برادرزاده جوان خود را  
 بگنج آنها فرستاده چرا او را کشند و بکیر این ایرادی که حسبه ای مشورت دیگران امور دولت را خود مهربی میدارد و بی محنی  
 و اطلاع بشاه بهترین شود خود پادشاه او اگر باطلاع وسیل دیگران بشوری کاری میسبب است بگذرد حیانت پادشاه بود  
 و ده نفر اعتماد دولت پیدا میشد و حال آنکه لیاقت و قابلیت این خدمت را هم همه میداشتمند بصیرت و نظر کیمیا اثر خود پادشاه  
 از همه پیش بود و رجوع بهات دولت البته بدیشان هم میشد و سبب رحمت خود سلطان بود و بکیر این که گویند حکم  
 بر همه جا و همه کس نفوذ و نشور داشته من کی بودم هم هزارم و من دران شاه که موجب نفوذ احکام و فرا این است سبب  
 و فضلش در هر دقیقه بسته بحکم و رای پادشاه است و ساکت شده و بکیر هیچ گفت باری چون نگاشته شده است زیاد  
 نفوذیش لازم نیست مطالب صحیح وی چنان بر شاه اثر کرد که در واقع کریت و اول علامات بدبختی و فقر امن دولت  
 صفوتیه بین حرکت و تمام شدن او بود بعد از این حوادث چند نفر از فرستادگان مولانا عهده لزنکه وارد شده عرض  
 کردند که ده سال قبل از کتبه بنای شورش که انشته ما مورین دیوانرا از محک خود سیر و ن کردند و با دو هزار سوار جزایر  
 ولایت ارمین و کردستان یعنی بلاد آذربایجان را قتل و غارت بکردند و می سه هزار نفر از سببشای شیروان همراه آنها نشد  
 آنصفحات را و ایم مقوشش داشتند و بدات کج دست اندازی کرده دشمنی را محاصره نموده حاکم کشماف بی بدع آنها  
 ماور شده و کتبه شایه باردوی آنها حمله برده او را با جمعی از ک نش گشتند انقض بعد از این فقرات در او ابل سلطان  
 هزار و صدوسی و چهار مهربی انار خوشوقتی موقتی جهش و در رجال در طهران ظاهر شد و از اخباری که از خانشان



# درختی تهران

رسید خان میبند که محمود استاج او بعد از نکت کرمان و نقاب لطفیا خان ایشاز اهراس نمود دیگر از خیال محاصره افتادند و شیخ  
 بچون که سر کشیده بود خود پشت هزار تومان برسم بکشی و ستاده متقبل این مبلغ همه سال بود که عاید دارد در این حسن پاشا  
 حاکم عهد او خبر داد که سفیری از جانب عثمانی وارد و بجهت او شده مازم ایران است و صدر اعظم عثمانی که مردی با فرم و دشمن دولت بود  
 مقبول و صدارت عظمی بگیری محول شده و کان میرفت وی نیز بجهت دولت ایران است و سفیری چند مطالبه بعضی ولایات سرته به امور  
 و اگر از طرف دولت ایران مضایقه شود اعلان جنگ نماید شاه قبل از وصول این خبر است آدمی بسلا بول فرستد و سلطان عثمانی  
 اظهار کند که اگر اشکاد و نسیب برقرار است دولت ایران حاضر است که سرحدات گرونت و موصل و ایروان و بعضی ولایات کبریا  
 بآل عثمان و اگذار و بعد از اطلاع از حرکت سفیر عثمانی بتمام عرض راه احکام صادر شد که همه جا کمال احترام و پذیرایی را بجا بیاورد  
 در اوایل ماه جدی اشال در می افندی سفیر عثمانی وارد طهران شد و بعد که بجهت سلطان حسین در سلام اجزاء کردید از فرار راپوشه  
 خود در می افندی تشریفات کدرت دولت ایران معمولان است از یک استقبال بی و تخت روان و سمو اران نیزه و در احترام  
 اعراف تخت روان که نامه سلطان در آن گذاشته بود آورد و چون در طهران سایر تشریفات دولتی و سلطنتی و تجلات ملوکانه حاضر  
 نبود بهین قدر با اکتفا شده بود بدین وضع وارد ساختند چهار باغی که آن ارک سلطنتی و چهار ات دیوانی است و بعضی در حیات  
 کن که در آن محوطه است آب و آبادی ریشان پیدا معروف بخارای شاه جای است و آن بنا با پادشاه عباس در طهران شده  
 در آب و عمارت نزل دادند خلاصه ایلمی در دروازه سیم عمارت از آب پیاده شده تا با سلام داخل گشت و نامه سلطان را با  
 سر گرفته برنجی که سلطان نوشته بود نزدیک شده و دو تبه بالارقه عظیم کرده بعد از خطبه زانوزده کاغذ را بوسیدم و شاه داوم شاه  
 نیم تو اضی کرده نامه را گرفت یکی از عیان سپرد و در مرتب اذن جلوس یافته آنوقت بکانه که اشاره فرمود نشستم و آنوقت هم  
 که از بابت احترام نمی نشستم صاحب بار با زوی مرا گرفته نشاند و در همان تا لانه خوان فدای مرسومی که گسترده شده بود  
 صرف شد و تبرک عین خود نمودم انقدر در نوروز اشال مرتب نمودم و آخره ختم بود که در طهران بجهت شاه رفته مرضی بسلا بول  
 باقیم اختصار و نکاشتن تمام ترفیفات و تشریفات جورانه خودش را چنان بود که عاید دیگر مقبول عرض شده  
 این کم بخت سفارت دیگر بود که در سفر نامه تراک توریه مسطور است در سنه ۱۲۳۳ هجری که از انگلیس آمده بود بودم بعد از پذیرایی  
 و تشریفات لایق لارند بنا صدی قدم در عمارت سلطنتی در دروازه طهران همه از آب پیاده شده با نامه و کف و شاه انگلیس  
 روانه شدیم چون وارد عمارت سلطنتی شدیم از دلان تاریک تنه می جو کرده بجا کویچ رسیدیم چون ایام دهم عاشورا بود  
 پذیرائی ما آشکارا مانفی قانون مذهبی بودیم نمی خواستند که پذیرائی بطول انجامد ما را در یک ناله بزرگ پذیرفتند در عمارت معروف بکوت  
 خلاصه بعد از بیاعت توقف در کشیکانه خبر دارند که حال موقع است آنگاه وارد بودیم و انجا نشدیم بعد از ورود با انجا اشکاف افاسی  
 آمد سفیره حبسه را بر تپتی که باید فرار داد اول ایلمی با نامه بعد من که حامل پیام بودم زبردت سفیر بعد سایر اجزا زبردت من تبرق  
 ولی دیگر خیا و دراز ناله رفتار بسناده عظیم کردیم قدری پیشتر رفته باز استناده عظیم کردیم باز چند قدمی پیش رفته و قدم عظیم کردیم  
 و اشک افاسی باشی مترنم کرده پس گفتار ایرون کرده از اینجا بای بر بسند و اطلاق شدیم بیز انشیخ صدر اعظم نامه را از  
 دست سفیر گرفته دست پادشاه گذاشت بعد پادشاه اذن جلوس سفیر داده او نشست و این اول مرتبه بود که سفیر دولت خارجه  
 در حضور پادشاه ایران جلوس نمود و سایر اجزای سفارت عقب سر ما صف کشیده با تپاده بودند و پادشاه روی تخت محصور  
 معروف تخت طاوس جلوس فرموده بودند بعد از مدت بیاعت ما را محض کرده بیرون آوریم  
 اگر چه رفتار و گفتار شبانه آن سفیر مذکور قبل را که در سنه ۱۲۳۳ در می افندی نام عثمانی تشریفات حضور شاه سلطان حسین شده بود  
 نخواهیم بخاریم ولی محض تطبیق و تقابل و سنجیدن دو امور را حد افانت و معقولیت و ادب و تربیت لایه شدیم این دو کلمه  
 باز بخاریم و در باب بصیرت را تفاوت و تمایز است و تمیز ما هم که در می افندی خود نکاشته است  
 در عمارت از آب پیاده شده وارد ناله شدیم شاه سلطان حسین در محاذی در ب ورود ناله روی سند تزار مرصع مهربان  
 دوزی روی زمین تخت نشسته در میان بیار و زار و دلات ایالات و امراء بکار یکبار صف زده بعضی بسناده ضعیف نشسته  
 و زیاد از می عینه از سران و سرداران قزلباش همه با لباسهای ملون و سلاحهای مشیخ در دو طرف ناله صحت زده

# درختستان

حاضر بودند امپری از ایشان اینها که شنبه بدون استنای جدی مزور اردو شاه سلطان حسین رفته آرزو زعامت از پادشاه خانه خانه دار  
 برسد ایشتم زیرا که اهل مستم بودم و ایشان از این پارچه عمارت بسنی و خرقه دو ششم بطایفه اش خرقه اش سمور بود و قدم تخت که نشتم  
 با دست اشاره بزین کرده من برسم خودمان تعظیم کردم و سلام دادم وزیر اعظم قسطنطین خان اعتماد الدوله و مرتبه خواست نامه را از دست  
 من گرفته پادشاه ایران بهر استنا کردم خود سلطان هم در مرتبه دست دراز کرد و دیگر استنا کرده ندادم دست بعب کشتند تا خط  
 نام کردم بعد از او بزین زده آنوقت دست شاه دادم اری بین تفاوت راه از کلمات نامکجا .

تهران اکنون آری بهر نایب شریف معروف بخوش بیخانه موصوف وقتی از اجزای مملکت ری بوده در ری نیز خدمت بنیان و کثرت عمارت  
 بی نوع انسان دارد و دولت و وفور حرف و شکل صنایع و تکمیل بدایع از ندان عظیمه ایران اغلب دارالملک سلاطین عظیم ایشان  
 جلیل القدر بوده گویند تخت حضرت شیب بن آدم آنجا را بنا نهاده و بعد هوشنگ شاه پیشدادی بر عمارتش افزوده و در زمان تور به بعد  
 از آمدن شد سپاه توران جنگ و غلبه های برابران خراب و ویران آنجا راه یافت و باز آباد شده و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت  
 و دیگر باره اسباب ترک سلطان توران بالشکر بجزرگان باخت و ناز ایران آمده شوهر او در قلعه تیره ری که بر بالای کوه بود و اطرافش  
 قلعه های محبت و حصار و بروج محکم است مدتی محصور نمود و خراب بسیار با تولات رسید تا آخر الامر منوچهر و انبیا عیش ثابته از شهر تیره  
 بیرون آمده از راه لاریجان که جان جاده کرده سه کوه معروف بهزار پله با از پله باشد برستم دار و دیوان رفتند و در قلعه مور که در  
 ولایت روابان و گور بود و بجهانت و نمانت معروف و موصوف محنت جسته و اطراف خود از آب رودخانه خند که چون دریا آب  
 بستند تا بعد از آنکه افراسیاب از حاصره و توقف خود و محنت منوچهر کالت بهر مانده فرار بر مصالحه تعیین سرقد ایران و توران  
 دادند و همچون راغز و دستبول نمودند و افراسیاب مرجهت کرده و منوچهر از تبرستان برگشته اشتر را با زغیر و مرمت کردند بعد با باز  
 رو بخواب و در پاره نادر که بغداد و کیکاؤس بجانب ناپو میل کردند و تختگاه ایشان در آنجا که ایران شهر نیاید استقراریافت پس از  
 ایشان که منوچهر و منوچهر بخو اهی پروردشگر کشی و سفر بود و بعد از او که استن سلطنت ایران بهر اسب مرکز سلطنت رانج کرد چند ان بجار  
 شهری نپرداختند تا غلبه عرب بر عجم و آن ویرانیا که تمام ایران رسید تا لوای اقدار و جهان گیری خلفای عباسی بهر و ماه کشیدند  
 عباسی در اجای حارت اشتر کوشید تا زمان هجوم لشکر تار با بر خیزگان نقل عام خراب شد و دیگر صورت آبادی گرفت تا بعد از آن  
 مغول باز کمال آبادی یافت و معمور شد .

شیخ نجم الدین رازی صاحب مرصاد العباد نوشته ری که مسقط الرأس من است در نوشته چنگیز خان بفسد هزار نفر از مردمان  
 معتبر و معروف نقل رسیده و کندی که در ری کند بود هنوز بر پاست یعنی مغیره طفل سلجوق دانسته اند خطاست بدلیل اینکه  
 وی را که کشند سراور را بجا آورده و ن او را بر شتری تبه تزد بکش خوارزم شاه آوردند و آخرین سلسله سلجوقیان بود و این بنا  
 قبر خرابه دلیلی است که شب در قلعه شرک ری که بر فراز کوه بود و اطرافش قلعه و بروج محکم است بندخت بوده است و چشمه آب  
 و اجنات و اشجار فراوان از هر جهت آراسته و مستنی بود با سترخت پرداخت شبی شراب زیاد و گوشت کوساله بسیاری خورده  
 خفا کرد و بی این کند را طلی است که از هر طرفش راهی بیابان عدم خواهد بود لهذا اولاد او کاشتر نقش او را و فن کرد  
 این بنای محکم را بر سر قبرش ساختند که هنوز برجاست شاه اسمعیل صفوی مرلقوی و شاه طهاب چون قزوین را پای تخت و  
 دارالملک کرده بودند غالباً شاه طهاب زیارت فرزند بعضی الا نوار حضرت تید جلیل فیلسا هزاره جد اعظم ابن جد امجد است  
 قرب تهران مشرف میشدند در تهران قدری توقف میفرمودند اندک اندک صورت آبادی یافت و با مراد سور و شهری و حاکم  
 برگرد او کشیدند و برج و باره بر افراختند و حاکم تعیین فرمودند خاصه در زمان شاه عباس که باز نذران آمد و شد منوچهر  
 از اینجا عبور زیاد میشد تهران آبادی گرفت و معمور شد و از اطراف و کناف حکم حکیم سواد الاعظم در آنجا جمعیت شد و در او ای  
 دولت ابدت تا جاریه بملاحظه قرب جزا ستر آباد و مار نذران بطران پای تخت و مرکز سلطنت شد و در روز بروز رو  
 بترقی نهاد و عمارات عالی و مساجد و حمام خوب و بازار و سه ای مرغوب افراخته و ساخته و مسطراس قعیر نیز در این  
 شهر است در سنه ۱۳۵۰ که مشول حبیب نقابس این موز و نقیسی ستم شهر و خارج شهر بمن محبت و محبت تخت سلطنت بلند تخت  
 حضرت شاهنشاه ناصر الدین آله چندان صورت آبادی و وسعت و عظمت و محبت یافت که کثر شهری از شهرهای ممالک ایران

# در تحقیق حاجی سیم

بیشتر نشان بدان خوب و صحت و فراوانی و انواع لغت و جمعیت انان باشد خاصه دور آبادی و عمارت و بناات اطراف شهر قدیم بلخ که خندق و چهار صید می کشیده نام یکبار چشمه گردیده که چندین مغال و سینر و بزرگتر گردیده از فرو صغای هوای باغات و سبزه و اشجار خانها دستخیزای شده و هر نقاط و آبادی قوت از تعریف و توصیف بیرون است و بنا با نهایی و وسیع طولانی و کارخانجات و صنایع و حرفش از حد و حصر افزون است بطوریکه عالی و پنهان شده که رنگ کارخانه چین و برنز از سپهر برین است نوشته اند که سابق بر این تمام خانه ها و بناات در زیر زمین بوده که غرابها آجا به آجا بی میزدند و از علامت چین هم نباید .

**حاجی سیم** شهرت بوده میان نشا پور و جوبین و جرجان خدائستوی میونند اطرافش تا یکفرسخ چین است که در آن چین کبابهای سیم و از زهره و امیر و پد و بواسطه آن وقت می ممکن شده اردو با فایده و نگاری در آن زمین خند زنده .

در مالک الممالک مشهور بجهان نمای ترکی مسطور است تا یکفرسخ از باغات و اشجار چنان است که عبور شکر و مسافر از آنجا محفوظ میدارد و دیگر بر عقیده است که از باغ کباب و بناات ستمی آنست از ترند و محفوظ است ممکن است مثل فرزند پسر که داشته که جو باغات مجزوده میروده عقین زبیده و چین شهرت یافته .

از عهد اتفاقات در سال دوم سلطنت شاه عباس اول بود و بفرخزادان میرفتند آجا یکی از منازل اردو بود که ولینان میرزای ولد علیغ خان نواده و در میش خان که یکی از امرای شاه عباس است مصاهره داشت بصاحب نامه تبریزی فرستاد که جوان ساده و خوش روی و شکیبای سومی بیک مغزی بود که دلهای بیار کار از است موی و خسته روی و خوش و شبیه بیخ ابروی خود داشت عاشق شده اظهار میل و عشق خود بادی نموده او استناده کرده و در جزو بعضی مایون شاه رسانده در عقبه امریکشتن او شده بود در این شب که ولینان میرزا بعد از آنکه در حضور شراب زیادی خورده است بجا در خود سیرت صالح تبریز از دنیا نش زنده به شیرینی و بر از پای در آورد و مضطرب بید زود اشک بختیان میرزا را در کوهکش بخیه شد و جدا او را چند روز شکند که هجره لاشظین بوده باشد و بعد از آنکه کسی بکارم خلوت پادشاهان نظر بد نباشد تا حرکت اردو برادر با تیمک استدعای دفن نمود .

در آنجمن آرا میرزا به که حاجی سیم ولایتی است از فرخزادان فقیه است معمور و آباد و غلظت بزرگ بزرگ دارد که در وسط واقع است و اطرافش با بن و فراغ دارد و چهار صد خانوار در آن ساکن اند و در اصل جا گرم و میان نش پور و جوبین و سمرجان واقع شده و بعضی قراء آن مشرف است بر جبال از او ادوار که اسم فقه جوبین است و در آنجا

شاعر با جبری از آنجا بوده .

**حاجی سیم** حاجی سیم در سال ۹۳۲ خابا نزلگاه سلاطین عظم و پادشاهان کرام و امرای با قدر و چشم بوده چون در سال ۹۳۲ نشد و چهل و دو از طرف شاه طهاسب اول مکر اسنے دار لفظه هرات مغرض سلطان محمد میرزا بود و محمد خان شرف الدین افغان با یک شاه سمرزاده و حکومت هرات معین گردید در سال ۹۳۹ هجری و نه مایون پادشاه سلطان هند و سستان از شیره خان افغان و ساز کاری اعوان و اخوان روی توجیه بایران آورد و این عسکری را بدربار پادشاه شرف عرض رسانید در جواب فرمان از دربار شاه طهاسب صفوی بر شریکها مذاکراتی از هر جهت و حیثیت از قبیل تعیین منزل و ماکول و مشروب و البه غیره تمام لوازم در پذیراسنے و احترامات شاهانه مایون پادشاه شرف صد دریافت که

فرمان مایون شرف نفاذ یافت . ایات پناه شوکت دستگاه شهاب اللایله و الاقبال محمد خان شرف الدین افغان حلقه لاد و زنده بختند و عاکم دار سلطه هراته میر و یوان با انواع اطراف شاهی سیر فرار گشته بداند که مضمون واجب العرض را که او در اینو لا مصوب کمال الدین شاه فی برادر امارت پناه قرا سلطان شامو روانه در گاه دولت پناه کرده بودند که در تاریخ دو اندهم و یکم رسید مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب نوبت نواب کاباب سپهر ارکاب خورشید قباب در درباری سلطنت و اجلال سمر و سرافراز جویبار ابهت و اقبال شجره طنبیه گلستان شوکت و شجره ثمره خلافت و لطف پادشاه برین و بحرین تبرعالتاب سپهر کلاما بر بلند قد زواج خلافت و جبا نیاسنے خدزه و جلوه سلاطین عدالت آئین متنوع و بهتر خواصین و صاحب مکتب شهر با رعایت نسب دارای تاج و کین پادشاه و الا

فلک کین جبا نیان باورکث و تخت صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرخ خواصین نامدار

# در تحقیق تاریخ سیرت

المؤید من عند الله نصر الدین محمد باقر پادشاه خداده تقی نوشته بود چکوبید که چو من در سرور و حرور روی نمود و بر شرف آورد  
 شده ای کاینکه سبباً که خبر مقدم دوست جزت راست بود ای همه جا محرم دوست باشد آنروز که در بزم و مجالس کرم  
 بنشینم بر ادول خود مقدم دوست اقدام به طلال و نوبه آن پادشاه فرشته خصال را عنایت دانسته بماند که بیشتر آن  
 و در ولایت اسفرا این را نیز آن ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بمانجا فرستد که مال و اجبی و وجوهات دیوانه را  
 از ابتدای سال مال تصرف نموده بموجب لشکر نظائر و ضروریات خود معروف دارد و بدستوریکه در این نشان مرقومست  
 فصل بعضی در روز بروز عمل نموده از مضمون حکم جفا فطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل کار دیده که یکت اسب کتل  
 و استری که رکاب و یراق در خور داشته باشد تعیین نمایند که استقبال آن پادشاه صاحبجاه رفته و خود آن ایالت پناه ببرد  
 اسب برود که از درگاه معزین طلا بجهت آنحضرت دستا و شده و آن ایالت پناه نیز از طولیه خودش بدو آسوده خوشتریکت تویسه  
 حسنه که لاین سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لا جورد و کتلهای سفید  
 زرد و ز باغای زینت که لاین آن اسپان و سواری آن پادشاه مجاهد باشد بر بالای اسبهای مذکور نهاده هر اسب را  
 بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند و مگر خور خاصه شریفه که از نواب کامیاب سفیر مرحوم عین تمشیان انار الله برمانه  
 شاه بابا ام نواب هاپون رسیده بجا هر نفس و لطیف مکتل کرده مع شمشیر برق طلا و نقره و مگر مرقع خد فسخ و نقره و کنگر  
 آن پادشاه سگند را این دستا و شده و موازی جلوه ثوب جانم نخل و طلسم فرخی و یزدی مرسل کتله کبیده و بیت جانم  
 آنحضرت و تته جدماران رکاب کامیاب نظرافاتاب و تاپو نخل کبیده کرمی بستر طلسم و سر رنج قانع دوازده وزعی جوشان  
 حاش قماش و دوازده چادر قمری و سبزه سفید فرستاده شد بطریق احسن برساند و روز بروز اسب به لذیذه سر بر آید نمود  
 بانهای سفید که باروغن و شیر خمیر کرده باشند رازیا و ششاش داشته باشد آماده نموده چند آنحضرت دستا و باشند و کنگر  
 قرار دهند که فردا در سربیک فرو و آیند امروز چادرهای با صفای لطیف سفید و سفید و سایبانهای طلسم و نخل و کارخانه  
 و مطبخ و سیب خانههای ایشان را تته ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروری آن تها باشد چون آب ان بدولت و قابل  
 نزول فرمایند تربت کلاب و آلبیوی خوش طعم ساخته ببارف و پنج سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرتبای سیب مشکان  
 مشدی و هندوانه و غیره بانهای سفید بدستوریکه مقرر شد حاضر سازند و سعی کنند که اثر به نامی در نظر آن سلطنت پناه  
 و کلاب و غیره تته داخل نمایند و هر روز پانصد طبق دیوانه طعام با ششبه مقرر دارند که کشیده باشند و امارت پناه و قری  
 سلطان و امارت تا آنحضرت سلطان با پانصد نفر و محرزند این اقوام خود را با هزار نفر بعد از سه روز که آن پانصد نفر  
 باشند استقبال فرستد و در آن سه روز لشکر و اسیران مذکور رکب برکت در نظر در آورد و اسپان نازی ترا و مقرر  
 دارند که ملازمان خود بدهند که بسج زینت سپاهی را بهتر از اسب خوب نیت و سراپی آند و نیز اگر کس را نیز بکن و پاکیزه  
 ساخته باشند و قرار دهند که چون این امر انجام شد آنحضرت رند زین خدمت بوسیده و یکیکت ملازمت نمایند و قدغن نموده  
 که در سواری و غیره ناگاه بیان ملازمان امراء ملازمان آنحضرت گفتگوی واقع نشود و سپس بر از جوه آندگی بنوکر آن پادشاه  
 زنند و در وقت سواری کوچ لشکر امراء و در فرج فرج خدمت کنند و نوبت کشیک هر یکت از امرای مذکور که باشد  
 در نزد یکجای تته که بدولت ششبار کرده باشد تته نمایند و نوعی که کسی با پادشاه خود خدمت میکند نماید آنچه نهایت  
 ملاحظه باشد منظور داشته عمل آورد و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بولایت بمانند و مقرر دارند که آن اسب را  
 خدمت کنند و بیمانه را بدین دستور ظهور آورند که بمسجوع طعام و علاقه و ششبه کنگر از کنگر اردو پانصد طبق نباشد خدمت  
 ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهده مقصد سس نر که معلق تعلق بان ایالت پناه دارد چون امرای مذکور بملازمت برسند هر روز کنگر  
 دو بیست طبق طعام دیوانه که لایق خون پادشاه باشد در مجلس گرانی بکشند هر یکت از امراء مذکور در روز چهارم خود  
 تته اسب بپیکش نمایند که در اسن اسب فاضله آنحضرت باشد و دیگری با سیر کرم منظم برانمان داده شود و پنج راس  
 دیگر برای مخصوص بکن که لاین باشد و در اسس را تماماً از نظر حسنه اثر بگذرانند و بنماید که کدام اسب از نواب کامیاب  
 و هر یکت که پیشتر از بقا باشد که در فلان و فلان امیر باشد بگوید که این حکایت هر چند به نامت اما لاین خواهد بود و به

# در تحقیق عاریع سادات

نخا بد بود و به دستور که عقد در باشد ملازمان را کاتب مختار را بر سر و دارند و آنچه نهایت مخواری و کجمنی باشد بطور آن و خاطر  
آنجا که راکر از گردش روزگار ناپسوار قدری خیار دارد بدلداری و مستور که که در این نوع اوقات لایق و خوش نامت  
مسور کرد اینده انید مسور به وقت منظور باشد تا بخور بار برسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب مسمول خواهد گشت بعد از  
طعام با مشرفان طوا و پالوده که از قد و نبات طبع نموده باشند و مرتبای مطبوع و رشته خطای خاصه که بجای وقت و غیره شب  
معطر باشند مجلس برند و حاکم ولایت بعد از همان و خدمات مذکوره خاطر از ولایت جمع نموده تا بدار سلطه برآید باید که رفیق خدمت  
و ملازمت باشند و دقیقه از وقتی خدمت مذکوره خاطر از ولایت جمع نموده تا بدار سلطه برآید باید که رفیق خدمت و ملازمت باشند  
دقیقه از وقتی خدمت نامری و فرو کند است نمایند و چون بدو ازده مسرخی ولایت برآید آن ایالت پناه یکی از آقایان او پناه  
کاروان خود را در خدمت مسرزند اثر ارشد از جمله سعادت باز کاروان که از شهر و خدمت آن فرزند خبر دار باشد و باقی شکر نظر اثر از شهر  
و سعادت از هزاره و کدوری و غیره نامی هزار نفر که بشمار هیچ باشند از ملازمان آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال نماید  
و چادر و سایبان و اسباب ضروری از استر و شتر قطار همراه برداشته چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر آن پادشاه  
تر و بجز در آید و چون بملازمت آنحضرت سرفراز کرد پیش از جمیع حکایات اول از جانب مادی بسیار برساند و در پناه نیز که بسیار  
منازکشته بر تیب و قاعده شکر پردازد و زول نماید و آن ایالت پناه بخدمت استیاده حضرت همان طبعه سرور در آن منزل  
مقام کنند و جمیع لشکریان ایشانرا خدمت حاضر که اهل مس و کجمنی بزوی و دار پناهی شدی و فایح باشد مجمع سازند و مجموع را  
هم بالا پوشش محل بدیند و بهر نفری از لشکریان و ملازمان او نومان تریزی یوم آنسرخ بدیند و طعامهای الوان بدستور سز  
نماید و مجلس بلوگانه برآید که زانها مجلس او کویا باشد و آفرینها بکوشش عالیان رسد و تفصیل لشکر ایشانرا داده روانه درگاه معنی  
نماید و مبلغ دو هزاره پانصد تومان تریزی از تحویلات سرکار خاند شریفیه که در دار سلطه مذکور است دریافت نموده طرفه سرور  
نماید و آنچه نهایت بند که خدمت باشد بجان خدمت داشته بطور رساند و از منزل مذکور تا شهر را چهار روزه بیاید و همای طعام  
بدستور روز اول کشیده و باید که در هر همان او لادعظام آن ایالت پناه مانند چاکران که خدمت بیان بسته آداب ملازمت بعمل آورد  
بشکرانه اینکه چنین پادشاهی که هدیه است از هدایای الهی همان مانده در خدمت و ملازمت آنچه نهایت تودد باشد بجای آورند پسندیده  
خواهد بود و چون غذا بشهر خواهند رسید مقرر در این امر در درون باغ مسجد گاه سرخایان چادری درون مجلس فرخی بیان کر بسک  
طبع و بالامتقاسل اصغران که در این ایام تمام نموده تزیین دهند و ملاحظه نمایند در هر با خاطر خاطر آنحضرت سرور باشد و هر کل زمین  
که در آید و هوا و لطافت و تزیینت همیشه داشته باشد رضایجوی بوده در خدمت آنحضرت دست آداب ملازم و ابر بر سینه نهادن پیش  
رود و عرض نماید که این اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش قدم نواب کامیاب است و خود در راه دم بدم خاطر اشرف را  
بجزمانه که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که مسر و لشکر خواهند آمد حضرت طلبیده و متوجه ملازمت فرزند  
ارجمند باشد و مسباح آنفرزند اغراض در انبیت استقبال از منزل بیرون آورده آنرو پایی که در نوروز پار سال بران فرزند  
ارسال داشته بودیم پوشا سینه و یکی از امراء در پیش سفیدان او مایق نکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشد در دار سلطه  
گذراند فرزند مذکور را سوار کنند در وقت توجیه بشهر امارت پناه فراق سلطان از در خدمت نواب و او دارد و چادر و شتر و اسباب  
بگذرانند که چون فرود نواب کامیاب سوار شود از دور ترکوچ کنند و ایالت پناه شارابه باشد چون مسرزند مذکور از شهر بیرون  
آید قدغن نمایند که جمیع لشکریان بدستور مقرر سوار شوند و متوجه استقبال گردند چون نزدیک آن پادشاه خدمت بستگاه برسند  
پناه که میدان میانه ایشان یکتیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته انماس نماید که پادشاه از اسب مسر و دنیا  
اگر قبول کند در ساعت بر گردد و فرزند بر خور در اسپاده ساخته نیچیل روان گشته ران در کاب آن پادشاه سلیمان بارگاه  
پوسیده قواعد خدمت و عمت آنچه مقدره ممکن باشد بطور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرماید و پیاده شوند اول فرزند  
مذکور را از اسب فرود آورد و خدمت کند و اول پادشاه را سوار کرده دست پادشاه را پیوسته مسرزند مذکور را متوجه سوار  
سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل مقرر گردند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند در خدمت پادشاه  
باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند استغفار نماید و او بوجه حجاب جواب تواند گفت چنانکه باید آن ایالت پناه

# در تحقیق چارباغ هرات

چو آفتاب لایق عرض کند و در منزل آنفرزند پادشاه را همان کند و بدین دستور که چون شاه نورشیرین بر دل نماید فی احوال سبب طبع  
 طعام بطریق حاضر مجلس شنبه این آورند و بین الصلواتین بکزار و دیت طبق طعام الوان بکتری محمد خان و دیگر طباق حسینی و طلا و نقره  
 با سر و پشای طلا و نقره بر روی خوان منسا و مجلس آورند بعد از آن سر تا پای لیدیه آنچه ممکن باشد از طلا و پالوده کشند پس هفت راس  
 لایق رها از طویله آن فرزند از جند جامه عموه جلای طلس محل سبز بکشند و باید حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قاقزق و دستاوشا  
 محمد سر باغ و حافظ دوست محمد جان و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه حاضر بوده پادشاه  
 هرگاه خواهند سر و بخش خاطر حفیظ مظاہر که در نزد وقت بنده و ترغیم برداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هر کس را که قابل آن  
 مجلس دانند از دور و نزدیک در خدمت باشند و دیگر شتفا و جریح و بازو پادشاه و شاهین و آنچه از جوارح که در سر کار آن فرزند  
 از جند و آن هرات پناه با اولاد بوده باشد پیشکش کند و ملازمان ایشان از تمام طلعهها که ابریشمین از هر جنس بهر یکت طلعه  
 فراخور آن کس از محل الوان و غار او که کلا تون و طلا باغ پوشانند و چون منزل روند و ملازمان ایشان از نظر فرزند ارجمند در او  
 آنفرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد او است بدیشان معاشش نموده بهر یکت از ایشان جدا جدا سرو پا و آب فراخور هر کس به  
 و انعام گتر از توان باشد و در روزی توقیر را چه ابریشمین از محل و کجیای فرخی و بزوی و تاقه شای و غره که ثابت لطیف باشد  
 و سبب توان زر نقد و کعبه باغش مذکور بکشند و بشکر هر نفری سه تومان تریزی که سبب توان شای باشد بر مید و در روز سه  
 خیابان و کارگاه سیر میز موده باشند و در این سه روز از در باغ چارباغ شهر که منزل پادشاه است تا سر خیابان که عید گاه است بویا  
 که هر طرف چارباغ بندی و آئین شیرین بینه بهر صفت که یکی از امرای مذکور را سر یکت سازند تا بتعجب یکدیگر آئین بندند انسب و  
 اصل است که چون پادشاه آنروز بوم را بقدم فرخنده مشرف ساخته اول شهری که آن نور چشم عالمیان بوجود مشرف خواهند  
 ساخت هرات است بنظر کجیا ایشان از مردم خوشن طبع و شیرین کوی که هستند در آورند که باعث سرور ایشان گردد روز ششم  
 که از این چارباغ گذر خاطر روی نمود چارباغ در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند تا تمام مردم  
 صباح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در هر دوکان و بازار سه که آئین بند باشند قالی و فرش و پلاس انداخته عورت است  
 نشینند چنانچه فاعده آن شهر است بیکه کوپان و پای کوپان در مقام شیرین کوی و شیرین کاری در آیند و از هر جمله و کوچ صاحب  
 بیرون آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن باشد بعد آن پادشاه با دس و عزت کوی که پای دولت در کباب سعادت نهاد سوار شوند  
 و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسب ایشان پیش و خان مرکبشان آزاد باشد و او روند و آن ایالت پناه خود از عقب  
 ایشان نیز نزدیک زنده باشند که اگر چهارات و منازل و با تین رسید هر چه دانست و سنجیده عرض نماید چون بعبادت و شهر در آیند  
 چهار باغ را سیر فرمایند و در باغ که هنگام مسکن نواب هابون مادر آن بلده طیبه جبه بودن و خواب کردن و خواندن تمیز یافته بود  
 و احوال مشور است باغ شاه ایشان نزول فرمایند تمام چهار باغ و باغی دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بکلاب و مگس خوشبو  
 نمایند و هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدین باشد و روز اول فرزند ارجمند طعام و افرمانه مناسبت چون ایشان بفرمانه متوجه  
 خواب شوند آن ایالت پناه خود و منبسط جهان کند که مذکور خواهد شد چون ایشان شهر در آیند باز عرض داشت کند و روانه درگاه  
 سقا گرداند و محسنه رشد که مترالدین محمد حسین کلانتر در استلله هرات مردی خوشنویس صاحب و قوف تعیین نماید که از روزی که  
 آن پانصد کس استقبال نمایند تا آن روز یک بشهر در آید بکروز نامه شفقی نوشته ثبت و محرمان ایالت پناه رسانده و هیچ حکایات  
 در روایات در ولایه بدو نیک که در مجلس کند و تعلیم گرفته بدست محمدان راده روانه درگاه جمع کرداند که بر جمیع اوضاع نواب  
 هابون ما را اطلاع حاصل شود و همان آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و طلا و دسبیره و سوه سه هزار طبق کشیده باشد بود  
 بویلاق ضروری مذکور بدین طریق در راه نماید اول پنجاه چادر و بیت سایبان و چادر بزرگ که بنده خاصه تربیت کرده عرض نمود  
 موجود و روانه رواج قاسم پذیر می و نه قطار باید و دو بیت و پنجاه طبق حسینی بزرگ و کوچک و دیگر طباق و دیگر کبابهای با سر پیش  
 سفید با دو قطار استر در همان خود پیشکش نماید و امرای مذکور را در شده که همان نمایند بر این دستور که طعام و طلا و دسبیره  
 بکزار و پانصد طبق بکشند و سه اسب و یکت قطار بیشتر که آن ایالت پناه دیده و سپندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم جواریان  
 و خوشنخ در ولایت خود همان کنند و حاکم با فرود در جام همان نماید و حاکم خاف و ترشیز و زاده و محلات و محل سسری و زاده

# تخمین چهارم حال

خورد که پنجه‌خنی شده است همانا نماید استنسی . و انما سلاطین ممالک ایران پادشاهان جلیل القدر عظیم ایشان این قلمه جنون  
آفتاب جهان و سایه پروردگار عالمان بوده و هستند اگر تواریخ را کسی درست ملاحظه نماید از مدتی که توانسته اند مطالب برین را بروی کاغذ  
برده نگاهداری کنند دیده میشود که چه مردت و فتوتها و جلالت و رشادتها و درافت و عدالت داشته اند که اغلبشان سرآمد دین  
و سخنان و مردان نامی و جواد و سخنان کرامی و دارای اوصاف غیرمتناهی بوده اند .

هرات شهریت معروف و با عدال موصوف این خوشکوار و هوایش سازگار و آتش در میان دو کوه در طرف شمال  
واقع شده و فاصله آن دو کوه سه فرسخ و نیم مسافت است و بیت و پنجه سنگ طول آن و مجموع این جلگه معمور و مهنت نهر بزرگ  
در آنجا جاریست از آوبه که قسریه قدیم و وسیع است تا کوهی که کسی فرسخ است حرارت و باغات و بلوکات هرات است  
که نهر رود بلان مشهور است در میان قرآ و بلوکات میرود و از دو سوی خود بنهای مزایع آب بیدهد و در ایام دو بهر االی سه هزار سنگ  
آب در این رود می آید و در اصل بنای آن اختلاف است شهر قدیم آن قشج که مرتب نام هوشنگ است و او پسر سپاک بن کیومرث  
بود آتش را بنا نموده جامع تاریخ قدیم هرات در بنای آن وجودی بیان کرده که در اینجا نام مناسب است و نیز گفته شده نام  
و در آنجا کیومرث بنا شده بوده بر و اسکی بنای این شهر را گذاشته و از خدمت سر باز زده و اکنون شهر شبران که از بنای شبره بود  
در میان قندرز (کنندز) واقع است و در زمان همین آتش شهر را وسیع تر کردند باری بحسبین حادثه قتل عام خراب شد که در تواریخ  
مطهر است و شایع و شرا و حکا و هنرهای آن شهر معروف و مشهور اند و هرات نیز خوانند در فارس نیز در قریه است که برای محوری و حوری  
و حاصل خیزی هرات و مروز گویند و هرات و مروز فرسان شیشه کرده اند و مری نیز هرات و فرسان گویند چنانچه گفته شده است  
ایلی مرغی بشهر مری سوی بازار برداشته مرغی دیگر گرگی پسند ترا که شهر با خوشتر کدام در جواب ایست خواهی  
گفتن او را گوهری این جایز اسپه در یادان فراسان از صدف در میان آن صدف شهر مری چون گوهری در جای خود شرف یابید .  
نیز شهریت معروف و انالیش کب و تجارت موصوف اند و از بنای یزد حسبه و پادشاه عجم و بزرگان سکندر مشهور است  
و ای بسا که قدیم ایران این زمان بیشتر در آن سکنی دارند .

عاقف نامه است بخراسان موب نجاف زردوشی و سخنان و زوزن از حال آنت شاه سخنان عارف و ابوسهل روزنا و بزم  
از آنجا برخاسته اند عاقف با و عرب است .

باغقر قصبه است از فرسان طرف مشرق هرات واقع و مسکن ایل هرات است و از آنجا است شیخ سیف الدین اشیر صوفی .  
زاوه شهری بوده است بخراسان بعد از آنکه قطب الدین چدرترک از ترکستان بخراسان آمد و در آنجا منزل گزیده بجا رحمت  
خدا رفت در آنجا مدفون شده تربت جدید معروف و موسوم گردیده و او در ۸۹۷ هجری با قصد و نود و هفت رحمت یافته و شهادت  
توانه فروری است و هزارش در تبریز است و این بیانات برای آنت که بناستی این اسامی در مطالب پیش برده شده .  
کنندز و کنندز که مرتبش قندز است شهری بود ترکستان آباد کرده و ششده جم و دارالملک او بعد از بدون از ان تغییر کرده و  
افراسیاب آنجا مرکز حکومت خود قرار داد و در دست و آبادی شهر گویند و چون اثر اک پادشاه را خان و شهر را بالغ گویند  
آن شهر خان بالغ نام یافت و آباد و معمور و بزرگترین اکثر شهرها شده و بکن و چین معروف گردید .

## چهارم حال

چینی وسیع و بزرگ و درم چون بهشت ارم که بحسب کسبندمان موصوف و از محالات مشهور و معروف است  
و در جزو صغیران . و چهارم حال اسم کجی آنت از واقعات زور کار در ۱۱۱۱ هجری در صد و هفت و چهارم کجی قتل  
فضیحان است چون غالی از لطفی بود مردم مبد و خصوصیت اول علی مرد و آنخان کجستانی و کربل در تواریخ ثبت و  
انقلابات آن زمان تمام ضبط است که اگر بهشت تاریخی و نشانه از حالات این سلطان رؤف رحیم حکیم عظیم رشید عادل با ذل  
بچاک آمد که چون بعضی شیخ نزد بی نباشد آهنگ تقبل و طینش نموده شده از حالات و رفتار او سلوک با همسایگان خارج نگاشت  
می شود مختصر این است که تجدی خصوصیت در بیان بوده که همیشه شرح نیست عاقبت آن خصوصیت بقار و که درت تبدیل  
و بعد از آنکه کربل در سنه مزبور باسی هزار نفر قتل که از کرامتشان و هدایان و ملا بره از الوار و غیره حسیع آوری نمودند  
مستمخبر صغیران و مقابل با طبر و آنخان نیز از شیراز اسمیل میزبان نامی از احضا و صفویه بدست آورده شاه خوانده با خود

# در تحقیق حاسب

بود داشته بطرف صفهان بختگاه کرمان برآمد در بلوک چهارم حال ناستی فریقین شده جماعت تجاری و سپاه علیرنگان منظم شدند خود  
 بطرف خوزستان فرار کرد و کرمان شاه فضل را با خود همسان آورده بر تخت نشاند لقب وکیل الله یافت و بعد از فوجات از باجیان  
 که خرفطیان زکیمان زند برادر کرمان در صفهان مسموم مغزی الیه کرده این خبر را پنهان داشته بطرف اصفهان بعد از ورود بجانشان  
 کرمان از تردید کشیدن عا کرمان مطلع شده بزکان صفهان و عیال وکیل را گویا پانده بطرف بختیاری رفت کرمان بعد از ورود با صفهان  
 و اطلاع از کجای حالات برادر اتفاق نمود و در همین گشتمان چارم حال اردو زده شب را بسر برده و در این ضمن سرگذشت فتح خان  
 نیز بخاطر آورد که در ایام دولت از طرف ازاد خان اورا اتفاق نموده در همین پورش کبر بخت رسید و حرم کرمان نیز همراه و فضل  
 شیر خواره داشت که در ناخت و فرار بختیاری فضل شیر خواره را نفع در چینی وجود داری مادر بود و تر و یکت بود که وی این را از دیگر  
 و در قید و غمبیر در آرد تا کرمان که در سر ناخت جنبه یکی وجود داری چینی سوار در در بدن جسم خود از چنگ تعاقب دشمنان خانه  
 بهر بر خو خواری چون مستحق خان مجور شده با سر سینه فضل شیر خواره خود را از نعل مادر برده در آب با صحرای دور انداخت و نسبی محرم  
 خود و نیش نریزه باب او زده راننده جان بد بر برد و این خود چینی زبردستی سوار است ماری در این استراحت و آسایش  
 اخبار خود و سوز دل مادر و حالت یاس و فانی فرزند بختیاری آمد و بسیار متالم شد و کلمات او در فضل و نیش سوخت و شعله غضبش  
 بر افروخت اتفاقا فتح خان هم همراه او بود وی ملک فرگاه بود همان کله او را بجات و تفصیل یاد آور او کردید و حکم تعاقب  
 داده سرش را بریدند .

## حاسب

ولایتی است در نهایت برودت آب و هوا و از نیلاقات بسیار سرد و در این زمان از مضافات قم و کوشش  
 جزه ولایت خودم و در میان دره واقع است چهار طرفش کوهسار خوشبخت و لیجان و زراق و شامش قریه کرمان مشرفش محدود  
 کوهسار اردکان مشرفش مستی بیبال راوی میشود عرض دره که حاسب دران واقع است میفرسنگ طول آن دره یک فرسخ و نیم کوبند  
 حاسب از بناهای یکی از امرای مسکرتیهای دختر همین بن اسفندیار مشهور به بنور میباشد و این امیر در زراق و لیجان و دمان تشنگی  
 حکومت داشته و در آن کوه و بناهای محکم گذاشته از جمله نندی است که برود خانه آبار قم بسته و هنری برای زراعت بنور جاری ساخته  
 و این نه سدی بجز عرض و شصت ذرع طول و چهارده ذرع ارتفاع دارد سنگهای مربع سفید که هر یک ده که مفر و بی میباشد یک  
 اندازه و یکبوز استسبده با ساروج بکار برده اند و جان سده سنگی است که در این مدت نمادی یکی از سنگهای نر بورد بقاده و در  
 کنار سده شتر کوه از سنگ بریده اند که بقدری سنگ آب از آن میگذرد و از حصابص آن شتر کوه این است که هر چیزی بجز آب  
 دخول آب پیدا نند از طرف خروج آب از آن قطعه قطعه خورد کرده بیرون می آورد و هرگز محتاج به تقیه نمی شود و مجرایش در این دهکده  
 سنادهای بیده گرفته است و تیری بهم رسیده و امیر مذکور تشنگی در دو فرسخی بنور در کوه معروف کوه تشنگی ساخته و وضع چهار  
 صفتی باشد و بنور پایمالش برقرار است و در آن سنگهای عرض طول بکار برده اند که هر قطعه سنگی از آن یک ذرع و نیم عرض  
 و در ذرع طول دارد و دوازده که کلفتی هر پارچه سنگ میشود در این زمان که فراب شده چهار عدد از آن سنگها روی هم نصب  
 و استوار است و در کنار تشنگی چند جاربت که از آن آب زراعت نمایند هوا از خوب و مرغی دلکش و مرغوب دارد  
 که امکان مطلق بچند خانوار بختیاری است و در اصل تشنگی واقع است با بجه امیر مذکور در ایام حکومت این نواحی حاسب را  
 محل آب و ماد با بنای خود قرار داده و بواسطه خوب و لطافت هوا و عذوبت سیاه تابستان این مکان از ابلق و اقامتگاه  
 خود قرار داده و این محل را جائی آب نیامده اندکم نطفش جای آب و رفته رفته نطفش حاسب گردیده و منقطع شده .

## چالدران

از اعمال خوی و در شمال غربی منبر واقع است و دانه اتفاق آن جنگی که میان شاه اسماعیل سلطان  
 سلیمان واقع شده و آن در در کار حسیع است و در شاد و در جلالت و رشاد و تشنگی در جنگ آنروز از سلطان سلاطین شاه اسماعیل  
 صفوی سرد کوشش روزگار نشینده و دیده بسیل و هزار نریزه اگر چه در کسند و اقواء زاید الوصف دایره مشهور است و  
 کتب تواریخ خارجه و در چند مسطور و با کمال کجاستن نزدیکتی و ایرانه درومی و هندی تواریخ و انواقه ثبت و ضبط است  
 ولی بعضی دلایق و ملاحظات در انواقه است که اغلب دفاتر را از آن نکات عالی یافتیم اگر چه در جای دیگر مرقوم شده و گز  
 نیاید لکن جنبه مزید بصیرت و اطلاع عرض میشود .



# درخت چالدران

چون مواد معاودات بجایین شاه اسماعیل صفوی رفقنوی و سلطان سلیمان عثمانی مستعد گردید نامه با از جانبین ارسال و مرسول شد که آنها تیر بردو اعی مناقشت و محاصرت افزود صورت آن نامه مارادیم از آنجا یکجبارت چندی در آنجا درج است که جبار که ورت و خلاصت را بیچ و در کتب و دفاتر از این مسبیل نگارشات از ملاحظه دو رفاقته در این حوزه دانش کربایت بسیار ضرور و منظور است منافع نگارش این مسبیل مطالب بسیج و سلسله خنارت ضررش بسیج درج است صرف نظر کردن سیکوت و برکت دکاوت اهل بصیرت که اشتن بنبر و واضح است که اینگونه نکات چه بصیر دیده و در عریف صاحب نظر است که خود ناکفته میداند تبادل نوشته میخوانند خلاصه انجام مکاتبات کو با هم اشاره بر این بوده مرد است که ب بند و بازو بکشاید راه آمدن لشکر این شمار استخفا نگاشتم و قلاوه از کردن شیران ایران برداشتم نامرد آنچه در بازو و زار و دار و آردو نماید

در مقدمه جنگ چالدران پیشتر اولان قشون عثمانی کینفر از جلوداران مخصوص شاه اسماعیل را که بعضی جاسوس و درک بعضی اطلاعات داخل عساکر سلطان سلیمان شده بود گرفته نزد سلطان بردند و سلطان سلیمان جلودار مخصوص را با ایچی شاه اسماعیل که در حبس داشتند مقول نمودند امرای بغداد و کردستان و دیار بکر و استانبول و محمد کوند و امرای آذربایجان و فارس و لرستان و دیار جنگ در رکاب مبارک بودند سلطان سلیمان با دولت هزار لشکر جزا و چهار صد عراده توپ اشبار خوز نزدیک به تبریز نهاد و چنین جرات و جبارستی و تیه و تدارکی از وی کان بیزفت ایچبر که رسیده شاه در حدود میدان بود و بجهت شنیدن بگرف تبریز و از آنجا با میت هزار نفر در کمال سرعت رو بچالدران نهاد و سپاه رکاب از سرعت و کفایت و همتت زیاد از حدت و دانسته بودند و دسته سوار و نوکر بعت مازده و محض ورود شاه با قبیل جمعیتی که همراه رسیده بودند صف جنگ آراستند و سپاه عثمانی با تدارک شایان و حاضر بکار صحرای طلال و دره و جبال را فرود گرفته تسلط و سکر و حصار از توب و فوج اطراف خود را محکم ساخته بودند و چون دریای ذقار و کوه پایدار داشت و کوهسار را که شاه به ن در یک شتر دغ بکجک نمود در شای جدلی و اشتغال نایره حرب و قال سنان پاشا و اسل علی باقون ابوالحسنی خود بگرف میژنگر شاه اسماعیل محله برده جنگ کارزار نمایان نمود در آن بیان یکی از سران عثمانی که بر شادت و تهور مشهور و معروف بود محمد پسر استا بدر انقل رسانیده سرش را نزد سلطان برد و این جنس اباب و من و اکثر برای لشکر شاه شد با وجود این لشکریان و مردان جنگی ایران بگرفته محله بقون رومی برده حسن پاشا بفرج و جمع کثیری بیروح شدند اکثر سرگردان و مردان عساکر عثمانی بکشت و فقه بغل رسیدند و در عقب عظیمی سپاه عثمانی دست داد و سلطان خبر رسید خود بفرجه با توجانده استعد او دوش زده لشکر خاصه بسراه خود و استعدادات مرتبه امرای بعین و بسیار روی بان نقطه منقلب نهاد که مدد و قوت آنجا کردند و در واقع لشکر قزلباش در مقابل آن سپاه جبار و دریای ذقار از عشر هم کمتر بوده و قابل صف آرائی و تعیین نفاط یا رو بعین و قلب و جناح بگرفتند و بهر نقطه که شاه اسماعیل عسکر میفرموده و علامت میبرد آن مشت سپاه در عقب ایشان زده و آورشیده و پس و پیش و اطراف ایشان نمودند و محافلت و ات اقدس رهسپار کرده اند و امر آنروز بر یکدیگر تقدم و پیشی میگردانند از قرار تحریر و قسیم بعضی مطالب و حضرات ارزنوره نکات جنگ آنروز تمام این جمع امراء سرداران و سرکرده و اعیان که پروانه وار اطراف شاه را داشته و بان خدا سپردند بعد از رسیدن بان سرزمین دو بدن سپاه عثمانی و حاضر و فراموش بودن اسباب قال ایشان و عدم فراهم بود یکی اسباب و پناه خودشان بر قتل را بعین کردند و شهادت را بعین دیدند با یکدیگر معاهده کرده سترار گداشتند و هم قسم شدند که تا کینفر از مازند و باقی بمساند سی کند که آسیمی بوجود مبارک نرسد و حفظ جان مرشد کامل و خلیفه سلطان بر حق ارض را الزم و واجب از حفظ جان خود اند و اطاعت مرشد امروز بر جان و عیال و فرزند ان بر جان دار و این عهد و هم قسم شدن و تعاقب حسیف سبب شد که شاه از آن معرکه پر خطر و دریای لشکر جان بدر برد باری هوش و چشم و گوش سران و سرداران و امراء و پیران با اشاره فرمان سلطان بود و آنروز تمام خون تازه از شمشیر شاه اسماعیل میر بخت و کاپی دست و قبضه بخون می سپسیده العقده سلطان با استعد او زیاد بان نقطه منقلب میفرم ابد او مراند و خود در رسید و جنگ کارزار شدت هر چه نماشتر کم کردید و لیران دست و پنجه نرم کردند و کم کار بر لشکر شاه سخت شد چون انید و حقیقت ابد با هم بستند و داشتند شاه با این قبیل سپاه در یک نقطه زیت بیکرند که لشکر رومی بتواند آنها را در میان بگیرد و محاصره نماید

# دستی خالد بن

شاه اسمعیل و امیران آنجا این جنگ را آماده و مجرب و ترقب نمودند و طرف مقابل کمال نذاکث و جمع آوری از توخانه و قورخانه و سوار  
 و سرباز و پیاده نهایت احتیاط را دیده بودند با وجود آنکه مان محمد استاجلو از دیر بکر با قدری قشون شاه اسمعیل محض شده بود و نیز با شجاعت  
 بیت هزار نفر رسیده بود باز گاهی کوهی و در مقابل قشون عثمانی قیل انبوی بودند و موزن بچندین قسم ضبط کرده اند بطور اقل صد و پنجاه هزار نفر  
 جنگی گفته اند که هر نفر ایرانی در میدان جنگ در مقابل ده اسلحه پانزده نفر عثمانی غالب میشدند ولی هر یک از آن صد و دوازده نفر از زنده و شجاعت  
 تخته دیران ایران و دلاوران نامی قزلباشان بودند و شاه اسمعیل و امیران رزم میداد و خود تخته در آن مرکز شادت مناسب  
 بروز و او با کمال جلالت جنگ میکرد و بنام امیران عثمان سرکشی و بشیر زدن دلداری میداد تا بمرح و در خندار شد یکی از واقعات جنگ  
 این بود که در ابتدای جنگ اوج اوغ نام که از دلاوران و سوار کردگان معروف عثمانی در ادواب بجای بردن نیزه و شمشیر و کمان و نیزه مسلط  
 و با نظیر بودند و سلطان عثمانی و پیش تازان و سرداران و پادشاهان خود بجز و تمام بطور مختصر گفته بود که این مجسم اوغ در پیش زاده  
 کیمیت که اینقدر با غنمش بیدید و جوهر بشیر کش میگردید با پیش زاده و زوین از روی غنمش بردارم یکی از پادشاهان واقعه بان  
 که در جنگ شمشیر و انبوی طلوع و ظهورش با همتا و نفر شرفیایه حاصل کرده بود و بنام بوی گفت سردار چه بگویند که از منسوب  
 شمشیر و ناب نیزه و پیکان شمشیر نگار در غل و بر آغوب و سنگان در بار بار در بلای کانون و ناب نیت همین دلیل کافی و بر آنست  
 وافی است که با چند نفر شکر با این سپاه تیره و مرخص است چگونگی میگویند و تنها بهر نقطه چون شمشیر زبان و بیرون حمله میسازند  
 و میخروشند اوج اوغ حشمتیکن شده و بنوم مبارزت پادشاه ایران بکران خود را بطرف لشکر ایران ناخت و با همه و تخته شاه را  
 میدان رزم خواست آنچه امر عرض التماس کردند و تمام درخواست نمودند که سلطان خسرو در میان مقاطع آن محال شمشیر و مال  
 نفر مانده مفید نیفتاد و بدون در کت اجابت آن جنگ را فرموده و میدانش رخس جلالت تا مقصد پادشاه صفوی نیزه و صفوی  
 صب و در صفوی نسب در میان بدو ناخت که متعاض رسیده فرصت نیزه بازی و بیخ اندازی و رزم مارشش زاده در کشتش شمشیر چنان  
 بر کشتش زنده که بر برف مسبور تیغ از پشت سرش مجال دیدن کاری نشد و چون جان تر از کمر دو دست شده نیمه سرد شده و دستها  
 بر زمین افتاد و نیزه تنه بروی زمین و پادشاه در رکاب مانده بود که اسبش بهمان هیأت او را برداشته بیان اردوی عثمانیان تا بجل طویل  
 و چادر برده بود که با همسار از جماعت عثمانیان که به تماشای این دست و بازو کردن بوی میدان کشیده بودند با قزلباشان صد  
 اعنت همت و آفرین آفرین بصوت بلند درخواست و دوست و دشمن مرجا و بارکند گفته ملک گفت حسن فلک گفت زده  
 هر چند ساعت سپاه عثمانی عوض شده ناز و غنمش رزم مقابل می آمد شب را باز دستجات خود را تیره داده ناز و غنمش را برابر  
 شتره شیران آوردند و کرمقارن عزوب آفتاب آنچه از قزلباشان و فدائیان باقی مانده بود حشمت و نکت عثمان کشته و دلا  
 و پشت مکشته آن قلی مسافت و در سرعت از میدان الی چالدران و آن مقاطع هر فردی با ده نفر و بدال و رزم از صبح تا شام  
 مقابل این دریای عسکر و صحرای لشکر کشنده و کشته دیکر ناب معافیت یاورده امیری از امیران شاه را گرفته از معرکه بر  
 آورد که مغرب پادشاه و سبک لکریان و ممالک ایران و ایران و پایمال ستوران عثمانیان خواهد شد بقدری شاه شمشیر  
 زده بود و با طرف میدان ناخت و ناز کرده که تمام اسلحه عرق عرق و ترشح خون دشمن بود باری بقیه سپاه همین که از  
 سالم بیرون شدن شاه از معرکه خلاص شده و کبریت کرده رو بفرار آوردند شاه و بعضی از امرا و سپاه بده عزیزین میدان  
 آمدند احدی اقدام در مقابل نمودن شاه و همراهان نمودند بشارت احوال و احوال میدان قحط کردند ولی آنچه اسب و قش میفتاد  
 همه عثمانی بودند نوشته اند و هزار نفر مستدتر جا در میدان جنگ ایران کشته شده بود و ایرانیان متفقاً و متحداً از صبح تا شام  
 در میدان جنگ روی هم زده نفری هشت نفر الی ده نفر عثمانی کشته بودند مختلف نوشته اند و دیگری چون این ده سپه از نفر متحد  
 قزلباشان عصر آنروز کشته شده اند بندیج بوده روی هم زده نفری پنجاه نفر کشته شده اند و پنجاه هزار نفر عثمانی کشته شده و  
 زاده بر این تلف شده چرا که تا سه چهار روز بعد هسم ده هزار نفر متجاوز زخمی و مجروح از عثمانی مرده بود عثمانیان که هر ساله سپه  
 بطرف ایران حرکت میدادند و در یکی از نقطه های ایران لا محاله جنگ میگردید و بکر شاه اسمعیل زنده بود اسم ایران و  
 جنگ با ایرانیان را بزبان نمی آوردند انصاف سلطان سلیمان بعد از سه روز رخ حشمتی و انتظامات اردو و احتیاط زیاد و بطرف  
 عزیز حرکت کرده و مدت سه چهار روز بیشتر در بزرگتوف نمود و بزودی در کمال سرعت از آن ورطه رخت بیرون کشیده

کجا کجند

# در تحقیق سبب حال

کراج کردند و نوشتند با صد هزار نفر سپاه به تبریز آمد روزی نماز جمعه در مسجد حاضر شد خطیب پیرزاده بعد از حمد و ثناء و تشریح سوره حج و اسبابش و اولاد طاهره خم به عای وجود مبارک شاه اسماعیل کرده بعد سلطان حاضر عثمان را نام برده بود سلطان سلیم با او کس بود گفته بود ملک و رعیتی که سلطانان بگفت خورده بزمیت رفت و بود و بنودش معلوم نیست در حضور سلطان قاهر غالب حاضر سلطه خطیب در تبریز نام او را مقدم و با کرم و عظمتش مبدار دوزیت در آن ملک و بود میان تربیت از صلاح و صلاح بیرونست و برود باید برون کند از انبوه رفت خویش ولی خرابه قتل خیلی کردند آنچه بافتند برنده و از اسیر قتل و غارت فرو گذشت کردند یوم چهارشنبه ۱۲۲۳ شمس و میت بدیع از آن میرزا پسر سلطان بنین با بغیر افغان فرمای حسرت از آنکه در تبریز بود جسمی از ارباب حرفت و صنایع خراسان و تبریزی با سلاجهول کو چابکند و هنگام عبور اردو از رود ارس اسب و اسیر و اسباب و اشخاص زیاد از لشکر روسی برود و غارت و هلاک شدند

## جبل حبال

جبارت از عراق عجم حالتی مطابق شرحی که علمای جغرافی قسم از قبیل اشتران یونان در کتب خود ضبط نموده اند و این ملک را موسوم به مدی کرده اند با هم از تخلفات او بیگارم و تبریز بقوال دیگر استیم بعد از جغرافی نگاران یونان و عرب و عجم میویسیم و جهت و جهت مدی بیان میکنیم  
فدا که این ناحیه را مدی و اسکند و انابش را مدی میبندند چنین معتقد بودند که امام ابن حیمه از اولاد مادای بن یافت بن نوح بوده اند لهذا آنها را منسوب بباوی نموده اند و مد خوانند و ملک را مدی گفته یعنی ملک اولاد مادای و شاه این قول فصل دوم سفر کتوبن نوزبه شریف است که در این فصل در تعداد اولاد حضرت نوح یکی تا دین یافت را میسازد و در اکثر نوشته های قدیم است  
اشتران یونان که از معارف و شاه پرمورضین و مضمین قدیم یونان است و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و با سلاطین اسکانه در ایران سلطنت داشتند معاصر بوده که به مدی متعلق بدست است مدی کبیر و مدی صغیر اما مدی کبیر بای تخت و دار الملک او شهر اکباتان که همان است بوده و اکباتان شهری عمده و پای تحت سلاطین مدی که از اسباب بن نشینک و غیره است بدلیل چند اورگت کاتبان در این سرزمین بوده که بعد عرض شود تا از مطلب دور غایم نیز میگوید اشتران سلاطین اسکانی است که بواسطه خوبی آب و هوا و اعتدال فصول تابستان از آنجا بر میسرند و در زمستانها در شهر سلوکسید که در مقابل مدین و ایون کبری بوده در ساحل مدی و حواله بابل اقامت مینمایند و مدی منیر مشهور با تروپین از ریجان عالی بوده که هنگام غلبه اسکندر بایران قبل از اینکه این قسمت مدی قهر اختیار سایر مضرقات قشون محدودیه بشود خود اثر و پات پیش دستی کرده ایات خود را که از طرف دارا در آنجا حکومت داشت از سایر اقطاع مدی موضوع و مجزا بوده ملک را نه جدا گانه خوانند و خود را پادشاه مستقل نامید و پس از اولاد و اثر و اثر و پات در این قسمت مدی سلطنت میکنند و با خانواده سلاطین اشکانه و شاهات ارمن وصلت نموده نسبت پیدا کرده اند و آسوده و مستقل شده اند

تپ موزخ یونان در وقت و شش سال قبل از میلاد مسیح بوده و در یود و موزخ سیل و غیره که بید اثر و پات هنگام پورش اسکندر بعد از همینان انجمل اول دارا و خانواده سلاطین در ایران بدون معارضه و خاصه خود را با ردوی اسکندر رسانیده اظهار اقیاد و اطاعت نمود و اسکندر را خوش آمده حکمرانی آن ایات را بخانه در عهد و ارباب دشت مستظلم بود و اگذاشت  
(مدی صغیر) از طرف مشرق محدود است با رمن و از طرف مغرب جنتی از مدی کبیر و از طرف شمال نیز جنتی از مدی کبیر که محدود و سنتی جغز می شود و از جانب جنوب محدود است (کردستان) اگر چه حدود موزخ مشهور یونان و سایر موزخین در کتب جغرافیای یونان قسم که در دست است خصوصاً عین نقل و موضع مایانرا کرده اند و سبب بدلیل و قراین غایب معلوم و مستفاد میگرد که مایان جهان کردستان عالی باشد

در مدی صغیر دریاچه است موسوم با سبوتا یعنی دریاچه اردیستره این قنیه از مدی بسیار میسر قوی مثل سلاطین ارمن و پادشاهان اشکانه دارد که غالباً مغلوب آنها شده است اما محتمل است که آنچه از این ملک تعریف میسازان فرموده آورده بعد از آن سلاطین مدی صغیر متصرف شوند چنانکه سبب است که نام شهر با بلوکا بوده از تصرف و ملک ارمن خارج ساخته صغیر ملک خود نموده اند و این ظفر و غلبه و استرداد و سبب و قتی سلاطین میرا حاصل شد که پادشاه ارمن از قصر روم بگشت خورده بود و مدین

# در تحقیق جبل و جبال

مدی صفر با سلطان قیصر محمد مودت بست بود و پادشاه اشکانی که در آنوقت سلطت داشت رابطه دوستی و خصوصیتی بهم بست بود و سلاطین این ناحیه را عادت این بود که نسبتاً در فازاکه از تبریز عالیته نامیده اروپا و روسیه و اوراسیا بوده بطلاق بر سر بودند.

تا کن امتوان قیصر موم که (۸۰) هشتاد و شش سال قبل از میلاد منولده شده و در ۳۳ سی سال قبل از میلاد با اشکانیان جنگ و محاربه کرد و آنجا را محاصره نموده بود و اقامت نمایند و نیز بطلاق دیگر در آنجا که تقریباً در چهارصد و پنجاه هزار متر فاصله است از اسکس که رودخانه

مرو در است بیانه خاک مدی صفر و خاک ارمین و طایفه کادوسی (طالش) که حرف و محاششان منحصر بر این است و قطع طرق اینطایفه از اراضی بلاد دیگر بدین ساحت جابجرت نموده اهل مملکت نیستند زیرا که از این جنس مخلوق در کوهستان بکده کوه با طاقی سکا

کریز دیده میشود و (۱۷۱) هفتصد و ده سال قبل از میلاد مسیح که سلاطین مدی هر دو قسمت از مدی را در تحت سلطت اهدا شدند دست فتح داشته و پای شیر و قتلشان تا بخاک نشاند رسیده بود بلکه در تمام آسیا بالاستقلال سلطت و مکران داشتند (مقصود انبام

سلطت پیشه او بان و کیمان بوده است و سلطت استیج (افراسیاب) کیمیز و پرسی بن پادشاهش دختر زاده وی که سلطت پرسی داشت بر آنها غلبه کرده و مدی را در سلطت با پسند نمود و ویکت قبل از میلاد و نیز پرسی نمود و پادشاهان مدی که از نواده کیمیز بودند باز در

مدان بپادشاهی نمودند بلکه سلاطین محلی مدی که از اولاد و لوکو کوس (مخاتر) سردار اسکندر بودند و چندی در ایران سلطت داشتند نیز برای بیلباشی فضل تا بنا بر اذنیات تا سوسیند بنگیران سے آمدند وضع و حدود مدی صفر که شرح داده شد.

تا مدی کبیر که حدود است از طرف مشرق ببارتا (طبرستان) و قدری از سلسله جبال کوسی و طوایفی که در آن نواحی سکنی دارند بسیار وحشی و بدام از سلاطین ایران باج میگردانند با هم حق سکوت و اقیه طرف و شوارع کرده و متبک اسکندر در فضل برستان بر آنها آخته و غالب آمد و تبسیر سخت و کوشاشان داد.

و از طرف شمال مدی کبیر کبیران و از طرف جنوب مدی کبیران با طاق کردند و جبال پشت کوه رستان و از جانب مغرب بارمن است در مدی کبیر مرغزار و زمین بسیار است مراعی و مراع زیاد دارد و مخصوص مرتع اسب و ما و بان و یکی از آن مرتع

موسوم به بی بونو (که چمن سلاطین یا کندان بوده) در عهد سلاطین کیمان پنجاه هزار ما دیان مستحق سلطان در آنجا چراسیگردند و این ایمنی یکی از ایمنیهای سلطت بود و اسبهای خوب معروف از این ایمنی بعلی سے آمد و این قسم اسب مخصوص اصطلح خانه

پادشاه بوده و این چمن از سایر چمنها صفتی مخصوص بوده که در سایر چمنها و نقاط دیگر ایران و یونان نظیرند بسته و کویا همین بوخته است که بوجب بعضی اطلاعات بوخته در یونان بوده وقتی که در یوشس با کتاب قشون یونان کشید طایفه مدی که جزوعا که بودند تخم بونو را

با خود یونان برده در آن زمین کاشته زعفران و آنجا زیاد شد باری وضع دیات مدی کبیر قسمی است که عوض و طویش ساکنت و سنتی طویش چهار هزاره صد هشتاد است و اسنادی صد هشتاد و شصت است و ابتدا بکنند از کوه با طاق کردند که در بند مدی است و ابتدا

آن در بند حواری است و بعلی که اثبات از این مملکت سلاطین کیمان میر رسیده مدی و جغده بوده و قد زیاد دی دو اب و موسی و ارقام چنانچه از سیواه قمر بانه عالیته انطوسه عیانه وقتی جزو ایران چند اج گذار اندولت بوده هر سال علاوه بر وجوه سکون و بقول

عایدی سترانه کبیر و پانصد راس است دو هزار فاطره و پنجاه هزار گاو و گوسفند و ریافت سبب بودند ولی از ایات مدی دو مقابل آنچه از قمر بانه انطولی عثمانی افزودند بگرفتند از جمله معادن معروف مدی معدن زرد مدی است بالوان قلعه و بسیار ممتاز و سله

غالباً برکت سبز باشد و دیگر بخش مرکبات بوده که کینوشس سبب شیران که برده و زیاد کرده اند معروف ببدنه است و حملش از مدی بوده است و بنا بر تحقیقات صاحب مرات البلدان که میفرمایند بنا بر سطورات مؤلفین و دانشندان و بعضی دلائل دیگر دولت

و مملکت مدی جدا و خارج از فارس بوده یکی از دلائل که مؤید این مطلب است چیزیت که توتیه شریف بدان ناطق میباشد و چاکه در فضل خیم ارتباب و انبال مسطور است که مکت بابل در صیفا فیکه هزار نفر در حضور او شراب نوشیدند و اصنام زمین زمین

و بر کبی و آهنی و چوبی و سنگی را تبسیر نمودند و آنوقت کهستان دست انانای بر آمده مقابل کشیدند بر ابر مکت بر دیوار قصر می نوشت و مکت حصه دست نویسنده را میباید ولی معانه مطالبش بر مکت غیر معلوم بود و نمی فهمید امر کرده تا همچنان و مکت این را

عالمند کرده تا آن مطالب را ترجمه کنند تا مفهوم شود و آنها نیز بی خبرند با اشاره مکت حضرت و انبال که جزو اسرار بود طلبیدند تا آن مطالب را ترجمه کنند و انبال چنین ترجمه نمودند (پیش مملکت تقیم کرده شده و بعد این و فارس داده شده)

در تحقیق جبل و جبال  
که در این کتاب  
توضیح شده است  
که در این کتاب  
توضیح شده است  
که در این کتاب  
توضیح شده است

# در تحسین و جلال

از مطلب معلوم میشود که مدین و فارس از هم جدا و جدا بوده و مدین همان مدینست چه در توبه شریف و چه در کتب سایر مسیحا زیرا که  
 مملکت مدین و آبی ضبط شده و آبی و یکم بین فضل چشم از کتاب و ایالت نیز بین مملکت که (در ایشاد مدین یعنی از آبی  
 در سن شست و دو سالگی مملکت را متصرف شد) امم کجند و در کورش در توبه شریف مطر نموده چنانکه در فصل دهم کتاب و ایالت نیز  
 بدین مملکت که (در سال سیم کورش ملک فارس حسین و خان شد) پس معلوم میشود که کجند و یادگیری قضا ملک فارس بشمار و پس فارس  
 مدی و سلطنت بوده و هم از یکدیگر مجزی و نیز بود و موزخ گوید بنویس بعد از فتح مدی و غلبه بطلان مملکت بعد از آن استیلا یافت و همین  
 موزخ نگاشتند که سیر ایس هک امیری نوبه بنویس بعد از شوهر خود پادشاه شد و شهر ایل را ساخت و با کبانان آمد و از آنجا مملکت پاریان  
 سفر کرد و بوجوب اسناد معتبره و اقوال مؤرخین و محققین چنانکه مشروعا باید چنانکه حکام ندال دولت سلاطین سلسله بنویس اریس (فریون)  
 از اهل مدین و اهل آمل است برین پادشاه از اولاد بنویس خروج کرد و سر کرده پاریسبان (کاوه) را نیز خود متفق ساخت و همان مملکت  
 سار و اهل آمل را منقطع و متصرف ساخت بنویس بر سلسله ضحاکیان بود که سلسله اش نیز ایل ایران را داشتند و سار و اهل آمل از ضحاکیان بود که بعد  
 هر دو ت در شرح حال فاروق پادشاه مدی سپرد بنویس (کعبه) بنویسند که این پادشاه و کتا و فاع سلطنت مدی کرده و بجای  
 معتم شد و اول مملکت و قلمی را که در تحت مملکت و حکمرانی خود در آورد و پارس و پاریسبان بود و بنا بر نگارش ارباب تواریخ و سایر  
 استیجاب (افراسیاب) پادشاه مدی چون بر سر سلطنت جو س کرد و در اول پادشاهی دختر خود مسند از ایل کجند ملک پارس و کج  
 نمود و بعد شبی در خوابی تاکی از نسبت دختر آورده و در بنام کسبایا و شاخه انداخته حاجت معان و جبران را خواسته تغییر خواب  
 خود را از آنها جو باشد آنجا گفت چنین معلوم میشود از این دختر سپری متولد شود که تمام فهم نور بود و آتش نماید و سابه و نور عیالی  
 و برای این وقت مملکت اندازد و چنان شد که گفته بود مدی یعنی طغ متولد شد که او را غزاد و خوانند و او از پارس نگر با کبانان پارس  
 تخت مدی کشیده و بر قد خود استیجاب (افراسیاب) غلبه کرد و مدی و پارس را در تحت یک سلطنت واحد در آورد و لقب کجند  
 کرد پس معلوم میشود که هند مدی و پارس از یکدیگر جدا و سلاطین این دو مملکت غالباً با هم حلال و نزاع داشتند و حدود هر یک متعین  
 بود و به بعضی صحیح جزای نگاران عالی فرنگستان بعد از غوری و وقت کمال حدود و نفوذ خاک مدی قدیم را ممتعه این قسم دانسته اند  
 که از شمال دریای خزر از شرق بجز آسان بوده و از جنوب بفارس و خوزستان و از مغرب ببلخ و جزیره و موصل مستقی بوده و سله اکثر  
 تغییر مکرده و به تصنیف و ثبت پادشاهان مدی بوده و بعد که خبر مملکت سلطنت پارس شد خود پادشاه دولتی بود که وسعت و غیر  
 و متعین معلوم کرد بعد از اعتراض دولت ذوال سلطنت پادشاهان بزرگ اسپری که محل و تقر سلطنتش بود در حواله سله  
 بوده اول دولت و ماضی که طرح و وضع بدت یافت و استقراری گرفت مدی بود و بعد از آنکه مدی را کجند و ضمیمه فارس کرد  
 میوزخان با نام آن مملکت را مدی بگفتند آپونید و بعضی مؤرخین شهرهای مدی را این قسم نام برده و مشهوره اند

شیروانات کیلان عراق عرب و زندران آذربایجان سوله زردشت را هم در مدی نوشته اند  
 شرح اجزای آبادی ری مشهور از قرار ثبت و ضبط فضل الشراء در کل بعضی از خواجگه بنادراری بدین تفصیل است چون عهد کرده  
 بودم مطالب عراق و دوازده را که راست اروج نامی باشد بقول ابن قابوس کجند و با بکار و امید عفو دارم  
 ری مدارس و خانقاه (۶۳۰) شش هزار و چهار صد عدد حمام مالیش (۱۶۶) هزار و ششصد و شصت و شش عدد  
 سازه و کلاسه (۱۵۰۳) پانزده هزار و سیصد و پنجاه (۱۳۵) کبزار و چهار صد و پنجاه عدد عصاره خانقاه (۱۷۰)  
 کبزار و مینفد عدد قنات (۱۸۰۹۱) بیست و هزار و نود و نصد در اغلب مساجد تقریباً هزار چرخان و متبدل  
 طلا و نقره بوده که اکثرش در ایالت افروخته و روشن بوده خاصه با مخصوص در وقت مموری و آبادیش شهری دیگر  
 این جمیع و آبادی و وسعت و عظمت بوده تعدادی هم در کوشش معین نوشته است که زبان و بنا بر ابارای تحریر و تقریر نیست  
 زیاده از جمعیت عالی شهر لندن میشود بحکم غداست

در کتب تواریخ و سایر عرب و عجم و غیره از طبقات سلاطین که قبل از بقعه ساسانیان در مملکت ایران نوشته اند که سلطنت کرده اند  
 تاریخ صحیح که بدان متسادی باستانه توان شده دیده نمی شود و آنچه است نازده کدام و بیاناتی زیرا که اولاً قبل از ظهور  
 سلاطین پادشاهان ساسانیان اسکندر مدی و سرداران او طوری در هم میان آثار قدیمه و احوال و اعدام علم و صنعت

# در تحقیق حسیل و جبال

این مملکت و سوزانیدن کتابها و برانداختن آثار و رسوم عجم حتی المقدور سعی و مقصودند و بعد از این در هر دو پاره ایستام و گوش کردن که مزیدی بر آن مقصود است و معلوم است که چیزی شروک نکند و سرداران او نشد که برای انکشاف حال پاره مانده باشد و بعد نیز ملوک الطوائف و اشکانیان مدت زمانه ابراز آسوده گذاشت اگر چه بسیاران طبقه اشکانیان حسدین پادشاهان قادر عظیم ایشان بوده اند اما چون سلطنتشان استبدادی نیافت و مع الاتصال با قیصره رومیه البکری در نزاع و جدال بودند مجال نیافتند که موزنین را بخارشان اجبار محک و شوق آسند و انقلابات و کثرت هرج و مرج مانع منصرف بال بود لکن تاریخی نگاشتنه و گذشته شد و در نوایخ عرب و عجم جز اسمی از بعضی در میان نیست ولی در نوایخ اهل اروپا و یونانیان در میان خبر و سیران طبقه نبش و ضحاک است و هم آنچه بعد از آن ظهور اسلام و فقه عرب تاریخ صحیحی درست کرده بودند در استیلا ی عرب و غارت معابد و کنایس و سوزانیدن کتب خانه مانده اسکندریه سردارانش بوده بکلی نابود و معدوم گردید و آنچه در این زمان بدست می آید اغلب اغزافات و موهومات و بهترین نمک ما توریه شریف و نوایخ موزنین قدیم یونان است که باید در کمال سعی و دقت با کتب خود مطبوع کنیم اگر چه صاحبان جمل مرکب را پسند بقصد فاضلان با خبر و ارباب سیران از این نیست سخن و ادوی با صاحبان است

سند دیگر با اقوال بردوت موزخ یونان و اگر بایس طیب یونان و غیره اشخاص آن عصر خواهد بود و بقصد هر دوت و اکثر این دو قلم و آیین و ژوسین و پتوگرگ و اکثر و قوفون و توریه شریف و غیره . اول پادشاهی که از شرادگیان و فارسبان در تمام ایران سلطنت کرده بجز بوده است و سلاطین قبل از او چون پیشدادیان و غیره را پادستان به و جبال میدهند اگر چه با پیس هم کاهی حکم تسلط داشته اند پس از این امر قوم با بریم در توریه شریف در کتاب ناهوم مملکت آسیریه اشور مطور شده و نه بنویسند ثبت گردیده چنانچه فقه و استیلا ارباس (وزیران) را با فرین ضحاکیان که (سار و امان) است از پیش خبر داده بود بدین مضمون

پادشاهی از استوز بجه فتوحات پیشین بگرفته و از انحراف قبایل باختریان بجز بود پس خودش را مستی و رسوائی انداخت زمان همین و عشرت را زمین کرده بلکه خود بسیار شراب میداد پس سردار و دشمنان بنویسند و دل کنندگان از شهر نرپور از غفلت و مستی ایشان مجربند پس در این حالت بقشون اشوربان مسدود کرده اما حشر

در همین حدود آسیری اختلاف است شمر نه بنویسند تحت آسیری در جبال موصل بوده و بعضی موزنین آسیری را مخصوصاً ارزنة الروم و کردستان متصرفی غنائی میدانند و برخی جزیره العرب باین نظیر دانسته اند بهر حال در استیلا اشکانی و اشکانیان آید و در کوبه از سلاطین آسیری پادشاهی که بوجود او توان اعتمادی کرد و شک نیست که یکی بنویسند است که کارهای عمده و احوال معطله خطیره در عالم نموده و اسم غدا و اوزده خود را در دست خود کار و متون سیر و اخبار بیاورد کار کرده باشد این پادشاه از بد است جو اسنی بنایت بکجو و زرم طلب و بهتور و شجاعت و مردی و جلالت معروف و موصوف بوده همی از مردان جنگ دیده و کار آموخته را با خود متفق ساخته تا فوجی از جوانان قابل مستند فراهم آورده و بدیشان آداب زرم و حرب و مشق تحمل مشاق و ریاضات بدنی آموخته و با آراؤش پادشاه عرب متحد شده و آنوقت سرکردگان و مسکرانان با جلالت و رشادت و زور و کوچکی و اطاعت وی بترقب و سعی بودند و اغلب از شجاعان معروف و دیواری و دلاوری موصوف بودند و آنوقت مخصوصاً عربستان هم گنام شیران و کمن دلیران بوده بنویسند بقشون خود و عساکر عرب و غیره ابتدا ناچهارمایل را استوار ساختند اگر چه شربایل آنوقت بناننده بود ولی آن بلوک و نواحی که بعد با شربایل با بنیاس ساخته شده از قدیم الایام بایل نام داشته و با بزرگشای معتبر آباد و بیکر معور بوده با هم ناچهارمایل در بحرف در آورده از خانواده سلطنت پیش بر کرد را یافتند قبل رسانیدند و عرض ملک را از وجود حسیله غایب کردند بعد روی بار من رساندند از آسیریا که پادشاه ارمن بود از ملک گیری خود با خبر ساخت و از کجایت و بدینقی زوال ملک و دولت غایب و هراسان نموده لابد پادشاه ارمن چون در خود قوه توانائی و غلبه یافت بدین طریق دانش و حزم را پیش گرفته بعد مدال و بدل مال زرشان نمود و تحف و هدایا و سپیکه قابل حدت بنویسند و بنام و بقشون و اسلحه و آلات سبتر نیز گشت کرد و سلطنت خود بر سر ابر کردید و عهد کرد و از آن عبید در تحت بنیقت و در قبال اطاعت بنویسند پادشاه آسیری باشد آنگاه بنویسند با استعدادات و مدارکات و افرودشون مکار شریف

# در تحقیق حسین و جلال

بدی را از فارس پادشاه می بید از ده خورد و محتاجه و مجادله سخت خورده بگفت منصور بن سهرورد بگری کرد و پادشاه و منصور نزد  
مقتول شده و بیگانه است خنسی از بنویس که عرب بودند در میان آن سپاه انبوه و در تمامی آن قتل میجوید و نام آوری و آنچه را  
مخصوص و شتر کردید از این جهت تو زمین کان کرده اند که خود بنویس عرب بوده باید از غیر این ممالک یکی از سران و بزرگان عرب  
از جانب خود و الی و فرمان شمر می می کرده و سبب شهنش بزرگ شده علی ای حال غیره ضحاک بایران زعم تو زمین عجم مطابق است  
با موعات و غیره بنویس بدی که مملکت عجم در آنوقت عبارت از آنجا بوده که طول سلطنت او بدانند که مطابق است با هزار و پانصد  
سال که ایران جزو ممالک سلطنت ساسانی بوده و این ساسانی مدت ضحاکیان بوده که غیر خلاصه بعد از آنکه بنویس غلبه کرد اغلب  
جاد آسپار نیز بفرز آورد از نسل سمر نادر و در آن و بر استم کرده و لوای فرمانروائی برافراشت و بعد از او سهرورد بنویس  
پادشاه شد و سی خنصر از اولاد او خلف او نکلاد نسل پادشاهی کردند اما در اهل آذربایجان و سایر ممالک که در دست سمر  
و فرود ما یکی و استمال بناغل حسید و ولع بلای و اهل در تمام و امور سلطنت از اجداد خود گذرانیده اغلب اوقات در مغان  
بانوان بسر میرد و بجاری دولت پذیرد اخت بیافتن پارچه های ابریشمین و کلابتون آلات و ارایش نماند و در خود اصراف میکرد  
و بزورهای زمانه خود را می آید و در جات سستی چه فرزند زینت داده بر دستور خود بعضی مطالب در آن مرتبه سلطنت من جمله  
(مدت زندگان لذات مخزنه میاشرت و معاشرت نوان و استمال ابد و اغذیه بنکو و غیره) باری شخصی ارباس نام (فریدون)  
ایران و ارباس هم نوشته اند و ارباس سر کرده دست از قتل هم ساله مقرر بود از ممالک می بیای تحت مملکت و شمر سلطنت  
چون دستجات لشکر بارگاه بنویس مامور میشدند و ساخند و فراول کشیک و محافظت و ارباس بود و دستجات لشکران سال  
گذشته مراجعت بولایات خود میکردند و در مدت توقف با سورت خود در ایلی تحت با سر کرده و قتل باج که بنویس نام داشت  
طرح سوت رنج و او از علمای معروف کلدانی بود در علم نجوم و ستاره شناسی هم مهارت نام داشت و تکرار بار بس می گفت  
که در طالع تو چنین می بینم که بر تمام ممالک متفرقه سار و انا پال اسپند و تقایب و از خطا هر و بشتره تو چنین بنیاد و فغانه و شربت نیر  
بر این حکم بنماید و ارباس هم چون میدانت سار و انا پال نیز من آسای و همیشه در است شمول است و از غیرت و انتظام امور دولت  
مطل است هوای پادشاهی در سر داشت و خواست دست از کجای حالات غلوت و کردار جلوش ظاهر جمع و سخن کردد با یکی از  
خواجگه ایان دوکسی و ابریشش پیدا کرده و جام طلا به هم باو بنیاز نموده خواهش کرد و برابر حالات غلوت او مطلع سازد و مشور  
افتاد و تعلق بنزدیکی خوشتر کرده باو نموده وی آنچه شنیده بود و در که زمان مملکت در ایلی بگماره انداخت داده چنانچه طبیعت هر پادشاه  
آخر سلسله می باشد و مطالب بزرگ ستاره شمر نیز در نظر بود فری دل شده برده تا بنده سجای و نوید آسمان و لکرم گشته لوای طیمان برافراشت  
در این شورش طبع کرد و سر کرده پارس باز از با خود بار ساخت و چهار دسته قتل قتل پارس و بدی و باجی و عرب که ساخند  
تا بنویسند و در بیرون کشیدند و رفت از شهر در برده و حواله شده لوای سهروردی و هم طیمان برافراشتند خبر این غایب پادشاه رسد  
و سپاه دفاع بنیاد و متجاوز کشید با دستجات لشکر علی و ممالک دیگر که باوی بگرد بودند و در بلاغیان برده جنگ سختی کردند و شمشیر  
سخت بافته منظم و متفرق شدند و در فرسخ عقب نشینند و خود را بگویی کشیدند بعد از ده روز دیگر باز خود را را کرده جهت گشت  
بطرف شهر پورش آوردند مجدداً پادشاه عساکر شورش باز استمال نموده قبل از استمال نامه قتل رسول نزد آسپار ستاده که پادشاه  
و دست طالان که معادل سر کرده و دست نهار خوان پول ایران باشد انجام و جانزه میدد که سر ارباس بدی را خنصر و در  
در اگر زنده باورده ضعف آن میدد عساکر متفرقه از سر کرده و تا بین چنان با ارباس نهد و بگرد بودند که اعتنائی این حرفها کردند  
و انش حرب و کینه را برافروختند و بایره قاتل استمال یافت ایند فرم سگستی فاحش خورده روی از جنگ برناقتد و بهان کوشش  
و نپاه بودند و مسای باغیان چون ایند فرم هم فراموش بدی و نیریت و فرار از این شورش و طیمان چغری ندیدند و فرود  
و آندده خاطر شده ستم فرار باو طان خود کردیدند فرس باغ آسپار مانع شده باواری و استناد که و بدال و مبارزت و قاتل  
بخرعین و تحریک کرد و ارباس نیز و جنگ نهادند و ایند فرم چنان منظم شدند که هر طیمان از میدان ستیز و فرار بان از شمشیر تر تا  
باید رفتند ناز و پودشان از هم کینت و بود و بنودشان در هم ریخت و خود ارباس هم زخم مگرم برداشته بزرگ میداد و در  
این فقره شبی با صبح شمول غایب نجوم و ستاره و تاثیرات کلکی بود و میران سپاه و در مسای لشکر آگاهی داد که اگر ناچار

# در تحویل و حال

و کبر پاداری و خودداری غایبند و با ختم مقاومت کینه بر او خود خواهد رسید اتفاقاً روز چهارم حسبر آمد که سردار با ختران بانگر  
 با ختری برسم همه ساله با غلو پای تخت برسد کویان زبان قدرستم چنانچه با ختر مدد و سیستان و از استان بوده از بس مستم شده  
 که ایشانرا استقبال نموده اگر بشود سیستان لغو لغزب با ختر بازا با خود پاره از کت این سلطنت نیز ایشان سازد و الا با آنها طرح جنگ در  
 اخذ آنکه تا کار کثیره و انجام گیرد با یک گشته شود و با از رفتن به بیخواتنا از راه داسار و انانال با زوار و این قصد حرکت کرده با ختران  
 رسید و شرمی از عدم غیرت و ظلم و ستم و زالت طبع و خاست عادت و بی تبت سار و انانال و سود حالت رقت و ضعف کار  
 دولت بیان نمود و سپاه با ختر را با ختر مدد مساعد ساخت و پادشاه خفته دل تیره بخت از تبه ختم قوی و سخت و از تجدید رزم بظلم  
 از شستی باوه بزم بچیز از شتوچ به در به با خاطر خوش سرگرم لذت شراب و قنرم بستر راحت و خواب بود که نیم شبی علی الغله و فتنه  
 از بس بارودی او حمله آورده هر چه از بس کرد و بکشت آورده از دم شمشیر گذرانیده و بقیه فراری و هر نفری بقیه بی متواری در پناه  
 رزم چندان از کمان و شکران سار و انانال کشته شد که رود فرات از غش انباشته و معابر و میدانهای اردو از کشته شده گردید  
 و آب فرات مخلوط خون لاله کون شده بود سار و انانال سبکاه را از قدر فزون و لوای بخت و دولت راه از کون دیده شمشیر بیخو  
 که بختی رفته امید سلطنت را بخت بدید و بچیز بچیز و در سال ششم محاصره بود و از فرسایش سیم یعنی آب شط طغان نمود که کبکرفت شهر  
 ویران گردید و بعد از سه هزار و ششصد فرج باروی منگور از خراب کرد و با خیران بشردارد شده سار و انانال خود را با تالش انداخته  
 میوزانید از بس فرقه سلطنت را در بر و اوج پادشاهی را بر سر نهاده بر آنکه سلطنت فرار گرفت تمام ممالک سلطنت امیری را  
 متصرف شد و بزرگس را با و اشش ضامات و زحامت عطبات شایان و شونات نفوق نمایان داده و حکمرانان امیل را انشا بعد از  
 او را مقرر شد و علاوه بر عطبات و کرمیات که از از بس یافت بواسطه این منخ بزرگ و کاخ خیر و دادن نوید و همینسان کثیر  
 در میان بکمان و مردمان و امال ایالات که در سلطنت امیران گرفتاری و غنا بود مشهور و سرور و بلند آوازه گردید و انباشته  
 این غلبه و شورش در سه هزار و هفتصد و شش بعد از بیوط و هشتصد و هفتاد و شش من از میلاد بوده و انقراض دولتشان در  
 چهار صد و نود و پنجال بعد از بیوط و صد و نود و پنجال بعد از بنیای شهر روم بوده خلاصه از بس بدی بجهتیکه ذکر شد سلطنت امیران  
 متصرف شد و حکومت بابل را بزرگس داده پشت در پشت مخصوص اولاد او و اولاد او گردانید و آنچه در نایب یافت از زر و نقره و جواهر  
 و نقایس و کجایان پای تخت خود حمل نموده بزرگس همان کاوه و انباشته فریدن و سار و انانال پاک ضعیف کن آخری است و در نایب  
 پارسیمان و نایبان هم نوشته که یکی از بخت امیران بابل رانم بن کوزین فارن بن کاوه است بلی از همان بزرگس که کاوه است  
 بر نام رسیده و خبری صحیح است حکیم ابوالقاسم فرده سی گفته بعد از ان سلطنت ضحاک و حرکت فریدن و بکبک کاوه  
 براند و بر شش کاوه پیش پناه دلش پرگزیند فر ضحاک شاه برود اندر آرد در روی چنان چون بود مرد و سیم جوس  
 بختی رسید سر بختی بخت المقدس نهادند روی چو بر سپلوانا زبان را انداخته این گیکت و در خور غش خوانند  
 تازی گوزن خانه پاک دان بر آورده ایوان ضحاک دان ز کبکس کرد از فریدن نگاه بکی کاخ دید اندازان شهر شاه  
 که ابوالشش برتر ز کبکوان نمود نو کفنی سناره بخا هر بود فرو زنده چون شتری بر سپر همه جای شادی و آرام و مهر  
 بدانت کان خانه آرد است که جای بزرگی و جای جهانت حکیم چون از جزایر بی بهره بوده شهر ضحاک را که لغزش بود  
 بوده بیت المقدس جنبه و بیت المقدس لب آور سلیم عالی است آنوقت ویران بوده باری بعد از غلبه سیریدن بر ضحاک  
 و انقراض سلطنت خانواده نبوسن ضحاک اول حکت و سینه مدی روی بترت کد اشته و عظمت و آبادی زیاد و بهر ساند  
 و بعد از هر دولت متورخ بونامی که سلطنت امیری که تمام اسپار اجمیع تصرف و قبضه فرماز و اسل داشت بعد از انصد سال  
 بقا و دوام کبکف خانه و متفرغ شد و بعد از طایفه نبوسن پادشاهی کرده چندان استقلال داشتند مثل سایر حکام هر دو بوده  
 کسی نبود که پادشاهی کل مناسبتا اما مدی شخصی را در کوس نام که بار با عقل و درایت بوده و کفایت و بافت مطابقت  
 داشته از میان خود انتخاب کرده سلطنت با استقلال او را استوار کردند کویان را و امیر قنص و شتبه بوده باری سیکوید و کوس  
 (کعباد) در کوشه فرات و راهیه انقطاع گشته بود و سلطنت و حکمرانان هم بی میل نبود و پیوسته در خفا خود را مستعد و آماده  
 اینکار میداشت و بعد مدتی از هم دور رفتند متفرق شده بودند در کوس و در انتهری که بود با تقاضای امیران که

براند



# در تحصیل و حایل

که کب کرده بود قضاوت و حکمرانی نمود و آن بلد و ناحیه نسبت بسایر بلاد نواحی مدی انتظام و امنیت و وضع و بنیات مدنی داشت  
 برخلاف سکنه سایر بلاد مدی که بی و شش روز کاری بسر میبردند و از عدم سبب است مدی و قانون عالی بلاد و عباد روی با منحصراً  
 داشت مدی نیز برین مد که نام نیک و خوش بند آواز شده و مشهورا غافلی گردیده و آواز خسته کرد و ایش با مصارف رفت و صفت  
 مدی و ادایش با مصارف عباد رسیده از دور نزدیکت هوا خواهر او شدند و بالطبع و از غلبه او را مالکت رقاب خود کرد و ایند و رقبه اطاش را  
 زیب کردن خود کرد و مدی و فی انجمنه فاضی القضاة تمام الماسه مدی گردید و لی لغت و اسم سلطنت نداشت همی که الماسه مدی را بخود  
 محتاج دید در امر قضاوت و حکومت نقل کرد و علامه اظهار داشت که اگر شما محتاج و من محتاج ابرهستم باید بعد ما با من برخلاف سابق رفتار  
 کنید که هر که را میاید و اوقات عزیز خود را یکباره صرف و وقف کار شما میدارم و آن غلظه و خوف رخت نیکم محض اطلاع امور و کسب  
 حال شما جمیع لذات متع را بر خود حسام میدارم و تن و جان خویش را از عموم راحت محروم داشته پس باید در میان شما  
 داشته باشم خلاصه این شایع و نقلی در و سوس در کار ما موجب هرج و مرج و باعث انقلاب و فتنش در بلاد مدی گردید و طرف  
 و شوارع از امنیت افتاد و جور و ظاول شایع گردید و کاسب و معاملات نقل ماند ریاضت و مزایع منسوب و پامبال ارباب اعتداف  
 شد حقوق و نوابیس را بهما و وقتی من اند نزدیک بود که رشته کار را از هم گسیخته و خیار نظاول غاربی بر فرق عموم ریخته گردد و محکمت  
 مدی که بزور شمشیر ارباب از بد تصرف شما کبان طایفه بنوس سلاطین اسیری و پادشاهان بیگانه و جنسی خارج و ستفلس شده بود و باره  
 غیر بی بیغه دولت رقیب بیگانه مریش از اطاری و عادت نشود آخر الامر حسب حقیقت سبب گردید که الماسه مدی تنه و متحداً بنزد در و سوس  
 آمده و اورا سلطنت با استقلال اختیار کردند و سوس که از تجدید این مقدمات و ترقی حصول این مرام و وصول بدین مقام داشت  
 فرصت غنیمت شمرده مثلث ایش را قبول نمود و فرمان داد چون شوکت و جنت سلطنت را در خوره جایگاہی لایق و نزره رفیع البنا  
 لازم است باید با فراتر سلطنت خروانه در یکی از نقاط شتر و اماکن متبره خوش آب و هوا ساخته شود و جهت حفظ و مر است وجود سلطنت  
 قزاول و پاسبان مقرر کرد و موجب فرمان دژ و سوس در نقطه موسوم با کبانان شهری بنا کردند که همدمان باشد باری آن شهر و قصر  
 با کمال رفعت و شکوه ساخته و پرداخته شد و با نواع تزیینات و آرایش که در خور پادشاهی و سرای سلطنتی و ام الکمل شریاری بوده  
 ار است و پیرانند پارسیان عجم کعبه ایش بنیاید جناب حکم فرود می بیستم تقریبی اشاره بدین امر کرده اند پراکنده و شیک و پخت  
 همه کار بیروی و بی سرباه کسی باید اکنون رکنتم کبان تخت کئی بر کمر بر میان نشان داد و موبد با فرمان یکی شاه  
 با فرود تخت جوان زخم فریدون بن کعبه که با فرود بر زبنت و با رسم و داد با بجه کعبه و بعد از پنجاه و سه سال سلطنت با استقلال  
 از این جهان در گذشت و تاج و تخت را بر خود خوار ثروت سپرد و این نیز پس از شصت و هفت سال پادشاهی در گذشت چون نام او از  
 اصحاب حکم افتاده بود مدت پادشاهی پدر و پسر را مدوی هم با رسم کعبه و مد و اند نوشته بعد یکجا و سوس سلطنت رسیده با بجه فراتر  
 این دژ و سوس اتفاقاً وقعت بلکت مدی و سلطنت موروثی کرده آغاز جاکگیری و کشورستانه نموده اول ملک و ملتی را که مشغول  
 پارس و پارسیان بودند پس از تصرف آنها عا کردی و پارس را مشفق ساخته جنیز سایر ممالکت و بلاد و کسب پارت و فتوحات  
 میان کرد اما که بلکت اسیری حمله برد و با سلاطین آنها که از اولاد سار و ناپال بودند جنگ در انداختند با اینکه در آن زمان این طایفه  
 کمال ضعف و فقور را داشتند و از سلاطین قدیم اسیری و ناکان خود جز همان ملک اسیری و شتران نبودند و جانی را تصرف نمودند و  
 سوس مدی در وضع حرکت قشون عا که قبلاً پادشاه اسیری بر عا که کثیره خوار ثورت غالب و غایب آمد و جواسه شتر رفت خود فارتو  
 مقتول شد و عا که ش منزم کشت پس از کشتن خوار ثورت پیش کبا که پادشاه شده و بجز تر از پدر بود و در به و جلوس بار یک  
 سلطنت جو این نظامی ملک بر اشد ساخت و مثل پدر بنای جاکگیری گذاشت و پادشاه لیدی اعلان جنگ کرد لیدی در آن  
 غنا و وسایر پای تخت قدیم آن بوده در این جنگ بود که کوفت کلی اتفاق افتاد و موافق تاریخ هر دو ت از این قرار است  
 همی از طایفه سبت در زمان سلطنت کبا که در مدی از ملک خود فرار کرده پناه میدی آورده بودند و بدو از جانب کبا که است  
 مثل اشخاص عارض که از نقطه از نقاط ملک تنظم و شگایت آیند پذیرفته شدند بعد نام کم کبا که ر نوجبی مخصوص درباره آنها نموده  
 چون در سنون اسب تازی و نیز اندازی و آداب جنگ مهارت تمام داشت همی از جوانان نجیب زاده ملک را با آنها سپرده  
 که ایشان را سواری و نیز اندازی با موزنه علاوه بر این نظر اینک در شکار و صید هم دستی آنها داشتند همیشه لشکاره بر اسه

# در تحقیق حیل و حیل

کارخانه خاقه و مینج سلطنت انواع و خوش و بطور صید نموده می آوردن اتفاقاً وقتی جمعی از آنها مامور شکار شدند صیدی بچک نیارده بآید  
 خاله حاجت مؤذنه یک کس که طبعاً غیور و مستند خوب بود بر آنها حشمت کشین شده بحال درشتی و نامنجاری با آنها رفتار کرده انظار از غیرت و  
 غموری که در قرقه اینست بودند تاب ناطلمت پادشاه نیارده ولی بواسطه جلالت شوکت سلطنت ایشان ابار او قدرت بر اظهار  
 خصوصت و اعلان عدوان و جبارت عیان و نمایان نبود چندی روزی ناقل و بردباری کردند بعد یکی از جوانان نجیب زاده که شاه را  
 حرف توجیه و تربیت بوده با آنها سپرده که تربیت کنند سرش بریده و بدشش را پاره کرد بومی که معلوم نشود بجای کوشش شکار  
 بعضی داده بخواند که سپرده شده و روزانه دیگر بعد از صرف غذا و انگوشت آماده فرار کرده بعضی و اطلاع شاه رسیده که این کوشش  
 فلان سپهر زاده بوده و آنها و از آن گیر از شهر مدی بشهر سارت که پای تخت لیدی و مقر سلطنت الیات بن سادات بود پناه برده  
 پادشاه مدی هر چند آوردن بنده و بستن کینه مغزین را برسل و رسائل دست آورده و سائل از الیات طلب کرد بماطله و دفع  
 الوقت گذشت تا کار از خصوصت بگیرد و امر سپه بجاده و محاربه و مضاربه کشید و پنهان متوالی بین کجا بین جنگهای عظیم رود  
 تا اول شتم در یکی از ایام که نابره قال و محاربه و جدال در غایه اشتغال بود علی الفوق فرس آفتاب مکتف و تاری و روز روشن  
 چون شب طلما نه شد عا که طرفین از وقوع این عا و شایان مضطرب و پریشان و قرین وحشت و وحشت گردیدند که فوراً همه دست از  
 جنگ و برودن کوی نام و نکت کشیدند در سکوت و سکون محض در میدان نزد هم یک غله کرد خنیاچه کفنی کسی و دیار متغنی در جبات نشین  
 و مینج سلب صوت از عالم گردیده و غوغا موت در پی آدم دیده جنبش و متواز شیباء رسیده شد و آنرا الهای عظیم دانستند چون  
 رخ ظلام شد و ضوضاء خام بانفت و خوررکت مدام گرفت پنجاه بنیام رفت و فوراً دست از جنگ کشیده از مغاکه رسیدند و ابواب  
 مصالحه کشود بر این فترت دادند که ابر معنی دختر الیات را بجای نکاح استیج پسریا سار در آورده رخ جدال بدین سوال کرده شود  
 از این همان موصلت کاوس است با سلطان نام اوران فخره خراجت دختر اوست با پادشاه ایران باری کیا کسار بعد از انجام کار الیات  
 پادشاه لیدی مدجما بگیری خود و فوجانش را آن نقطه عزل ابر باک رسانیده بعد برای خود خواهی پدر و انتقام کینه روی بطرف زینو  
 نهاد و پادشاه آنجا را بست آورده از لباس پستی عربان و شهر را خراب و ویران ساخت و در این بین که بخت و نصرت مغرور بود  
 خبر آورد رسیده که دیاسس نام پادشاه سبت باشکری انبوه و پادار تر از زکوه بلکت او حمله آورده اند کیا کسار همچنانها را در  
 استقبال نمود بعد از جنگ و خوزیزی زبا و اخر الامر طایفه سبت بر لشکر کیا کسار غلبه نموده سبت و شت سال اینطایفه مستقر در  
 مدی و تمام مملکت متفرغ کیا کسار سلطنت کردند و این فخره مطابق است با لشکر کشی افراسیاب و آمدن غلبه بایران باره  
 طایفه سبت در تمام ممالک آسیا متفرق شده دست نظاول کشودند و در این مدت نهایت تقدی و ستم را بر عابای قدیمه پادشاه مدی  
 مؤذنه آسایش و انیت باقره مرتفع گردید و اموال و نفوس در معرض پیا و پهر در آمد تا اینکه کیا کسار پادشاه مدی بعد از  
 سبت و شت سال تامل و اعطاس از ملک و شاهده و تحمل شداید و محاربه زیاده از حد حسدال و فوق طاقت و تاب ندید  
 اندیشیده امر او سران وقتی طایفه و حتی را دعوت نموده بعد از پیودن شهر اب زیاد با آنها که مست لایق شده بودند و از خود در حال  
 خود پنجه افتاده بودند با تدارک و جمع بودن اسباب پیش نام آنها را نقل آوردند و بسیار از آن داده میان سایر رجاله منتقل  
 بپرس و سمر و اریختی اغلب را از لباس سبتی عاری ساختند و بدین سبت دوباره مالک ممالک مدی و متصرفات قبل از غلبه سبت  
 سبت گردیدند و چهل سال دیگر بخوشی پادشاهی کرد ولی خبیثی و کوشش در فریاد و بر اینهای متعبدان و استیلا بیان مؤذنه در  
 شت و شش قبل از رسیدن در گذشت و پسرش استیلا بجای او جلوس نمود و دختر خود را از آنجا بپادشاه پارس تزویج نمود  
 و اغراض که کبر و سبب بگنج و باشد مؤذنه کرده القه اکثر این جنوس بعد از غلبه طایفه بر مملکت سبیری مد مالک تمام آسیا  
 گردیدند و فریدون که بر سار و ابال پادشاه زینو غلبه کرده بود باطن مستقله خود اختیار کردند و او سبت و شت سال سلطنت کرد بعد از  
 پسرش متوجه (مورد) پنجاه سال پادشاهی نمود پس سوزار موسس فوریسی سال بعد از نوزاد افراسیاب (ارنیکا) پنجاه سال  
 درازدانی گردید که بعد از این چند نفر افراسیاب سلطنت کرده از اولاد آنها باشد حکم فرمود بزرگ کردن نوزاد بعد از  
 شش را بجا که اندر آنکند خوار پیشین دهنان سوی ری کشید ز اسبان برنج و بکت خوی کشید ز توران بسیار مد بایران زمین  
 چنانچه در او روزی که کین کلاه کبک را بر بر نهاد برینا رودان و زاندر کتاد بنای شت اندر ایران زمین سری پسر جنگ

# در تخیل و خیال

ولی پرتو کین بعد از آن زودیت و دو سال و پس از آن کرنا سبیل سال و در سلطنت کرنا سبیل یعنی میان دو طایفه کادوسس که  
 کاشای کیانات در این طایفه کنون طواش ساکن اند در گرفت برین تخیل که پارسونده (فرخنده) نامی که اصداد پاری و نهایت جوانمرد و رشید  
 و عالم است بوده و جلالت طرف میل و التفات و مشاوریه پادشاه بوده و غالب امور بصلاح و صوابید و اینکه شت بل سمت وزارت داشت  
 بجیشی از جبات سراز خدمت کرنا سب بر نایقه بواسطه نسبتی که با یکی از رؤسای طایفه کادوسی (کالاش) داشت با سه هزار پیاده و سوار  
 سوار پیاده بجادوسس برده چون دیو و در سبب تقار و جدال را از عدم اطلاع شنید کار دانا از قول سخکلیای دشمنی شرح میدهم او شنید که پارسونده  
 (فرخنده) نامی که روی رشید و قوی و تندر بوده و تخیلی آراستند و بزرگ و در پیش پیرانه در حضرت سلطنت قرب و منزلت داشت و شاه را  
 با اولطف و در محنت بود هم طرف میل بجای سلطنت و هم سبب مرالاکلام پارسیمان طایفه خود بود و در کینه امیر سمرقانی فرم و اجتناب را  
 مرعی میداشت و در دام درو و لمانم دوستی و ارتباط میکاشت در فنون حرب و اداب هنر و ضرب نهایت مهارت و رشادت و جلالت  
 داشت و در جنگ سواره و پیاده سه راه عصر و شوره و هر بود زنده اهل بکار و تجربه بیشتر کار اغلب شکارش شیران غرنده و بکارش با جانوران  
 درنده بود و فرسش و چلایش پوست شیر و پلنگ و ببر بود و با شمشیر و دیگر خود و کبر بود حاکم ایل که در آنوقت از قبل پادشاه سید  
 و نایب بود و سس نام بود بر خلاف میل و سلیقه پارسونده که شیر و شارد و وزیر دربار بود و فرار سینود و سوار ای دل خوشش زنده گانه میکرد  
 یعنی شیوه مردی و پس روانه کیونما ده شیر میبویست و تن آسانه پیش گرفته بعیش و طرب مشغول و بهیچولعب مشغول که از خدمت دولت  
 کوشده و در سبتر شادمانه و حضرت غنوده پارسونده مشکوره حاکم ایل پادشاه برده ستمی عزل او شده بلکه تفویض حکومت آنجا را برای شخص خود  
 یا کسان خود نمائا کرده ولی در آن زمان بنابر قانون و احکامی که فریدون در کار ملک گذاشته بود بعرض کویزیرا که چه ستم سلطان بهم میبرد  
 حاکمی را از حکومت عزل میکنند که گشته از این کسی را با حال خسته بود و مواظبت نمیداشتند و این احوال نیز بوزیر اعلام ملاحظه خدمت  
 میدادند از خادم و چاکر حفظ انجام خدمت موجود دولت و اطاعت امر سلطنت را میخواهند لهذا شکایت پارسونده از حاکم بآب  
 به فرودون نسبت و اثر نماند پارسونده از حصول مامول و متبول مشول خود در حضرت ملک مایوس گشت و چند که از این مقدمه گذشت  
 روزی پارسونده غمگین شکار کرده از اکیانان پای تخت بیرون آمده بطرف بابل شکار رفت از قضایای اتفاقیه در حواله یکی از اردوگاه  
 حاکم بابل شب را بیهوش نموده چون عداوت این وزیر اعظم و سپهسالار را حاکم ایل در همه جا شهره شهر شده بود عا که آن اردو از  
 ورده وزیر گاهی با شمشیر علی القضا بر او تاخت ویراد سبک نموده و نزد حاکم بردند وی نیز وزیر اعظم را بجلوتخانه برده ریش و بلبت او را  
 تراشیده لباس زنانه در پوشانیدند و چون نتوان آرایش دادند در سلک مطربان و باز بکیشش جای دادند و اجبارا بنواختن و فن  
 و جنبورش دادند تا هفت سال بدین منوال گذشت آنچه پادشاه تجسس کرد و کشف حال وزیر اعظم بر آمده اثری و جنبه  
 از وی نیافتند تا وقتیکه حاکم بابل یکی از خواجگان سرایان خود ختم آمده او را آتشیه نمود و او غنچه فرار کرده خود را با کبانان پای تخت  
 رسانیده با برار ابرض سلطان رسانیده فرار کرد که بر او خبری نماند (غیر همین است که پارسونده بوده) با کمال شتاب بطلب سپهسالار اعظم فرستاده  
 متفرک کرد که اگر شایع و تخال شود تخا او را ما خود دارد و رسانده بمرمت تمام بابل رفت وزیر اعظم را مستخلص کرده بر عهده سوار نمود  
 با خود بوشش برد در وقتی که پادشاه بشکار رفته بود بعد از احترام و پذیرائی تمام تخیل خود را ابرض رسانیده داد خواه شده و پادشاه در  
 همان حال بقصد توبه حاکم بابل امر بفرستادن سفر بامضوب نموده ای که آدم بزرگ کار دانا بود یکی از خواجگان سرایان پادشاه  
 با خود بار کرده خوشنوا و یکصد طالبان طلا که عبارت از ده کر و ر پول عالی باشد با کینزار طالبان نفره که آنهم بکثرت در راه جلاده مشرب به  
 طلای ساده و مرغ بپیش گذرانده پادشاه از تخیلش در گذشت و آن سفر را موقوف کرد حرکت پادشاه و ترک این سفر که ناشی  
 از ستم عنصری بود و اثبات خبرتی و میل بابل بر طبع پارسونده بغایت ناگوار آمده و داشت که پس از این ویرا در حضرت پادشاه شان و سرتی  
 نخواهد بود از آنجا علی القضا سوار کرده پناه بطایفه کادوسی برد و در این اوقات پادشاه در راه شتاد نیز از قشون متکل و مسلح بود  
 پارسونده از جماعت کادوسیان بیت هزار نفر قشون جمع آوری نموده در تنگه دوشینه دزد که جلوه گیری او را عسز م کرده بودند  
 مخافه و تقابل شده و شکست عظیمی بلشکر (درین) کرنا سب وارد آمد بغیر آنچه هزار عنصر از لشکر بابل و ابطال عا کرش تخیل سب  
 و این مشغ سبب شد که طایفه کادوسس پارسونده را پادشاهی خود برداشتند و نازده بود با ستمتلال تمام در میان آنها سلطنت  
 کرده و انظایف و نواحی را از تحت سلطنت مدی خارج کرد و قریب بمردن خود مجسمی بکشتل داده و آنجا مت را با قدر و جان و ناموس

# در تخیل و خیال

سوکند داده که این بخت سلاطین در اختیار گنجه چاکه کردند تا زمان پادشاهی کبیر که تمام طبع یافت و از آن طرف گشتا سید از آنکه از پارس سوزده بگشت خوز از غصه بیار شده در گذشت و بعد از مردن او در شنبه سبت و سال سلطنت کرد پس از او استیبار اسس چند سال پادشاهی نمود و در زمان سلطنت او (پارت) سکنه مازندران و خوارزم و دوسهستان با او شوریده بخت و انقیاد پادشاه ساسانی نور از اختیار کردند و باین جدمیان پادشاه و او نایبه جدال اشتغال یافت و بعد از ده سال و اندی بدلیل و جنگ و استمال آن سلاح آتش فشا و نیز آتج سلاح فراموش شد که پارت گانج اسپان جزوی باشد و در پادشاه قادر سلطه وقت لزوم و ضرورت ارتکاب و اعانت از آلات حرب و سپاهی مدوه برای درین و مضایقت در حق هم گنشد و این تفاسیل بمصالحه افراسیاب و نزد پادشاه ایران بنا بر احوال حکیم طوسی خالی از شائبه نیست متناوبه مملو طوق اسناد حکم چند سال پس و پیش ذکر شود و حکم در این باب بعد از آنکه حکم و بیکار شد نمایان عساکر افراسیاب و لشکران ایران شد و بعد از آنکه باز گشته میفرماید زهر و سپه خواست او از غوغا فرستاده آمد نزد یکت زو بیانا جیشم روی زمین سرانیم بر یکدیگر کشیدیم عیشیم کیتی برسم و بداد زکار گشته نیاریم یاد چو زنگیوت آمد سخن در میان بزرگان نوران و ایران گشتند با صلح و گفتند باز که اگر گنینه با هم بگیریم ساز زیجون سسی تا بر مرز تور از آن بخش کیتی نزد یکت و دور از انزوی ترکان بچوسند راه چنین بخش کردند تحت و کلاه سوی پارس سگر برون را تهرود کهن بود بسکن جهان کردند همان شکر زنگ فرستند باز بر آورده اگرین و بیکار و ساز چو سال اندر آمد بشتاد و ششش بجزرمه و الا حوشیده و ش باری بعبیده مورخین یونانی (استیبار) را که افراسیاب است دختر ی بودندان نام اورا بگاوس نام با پورکاوس ملک یا لکراوه فارس تزویج کرد و بدینشی بخواه دید که تاکی ازین دخترش رو دیده که با طرف عالم شاهه های آن سایه افکنده پس سوید از ابر بعبیده سابق گذشت جمع آورده بفرخواست ایشان شفق القول گفتمند سپری از وی تولد شود که الکت ممالکت روسه زمین کرد و در این همان بفضیل سیاهش و تزویج دختر افراسیاب و تولد شدن کبیر و ویناک شدن افراسیاب از خواب خودش و قصد جاک خودش و قصد جاک دختر و طفل و سپردن آن پیران و بیه و این شدن نشان نداید پیران تا آمدن شان با پیران تهریب حکیم عدل از همه بستر ماید چو یکت بهره بگذشت از پیرش چنان چون کسی کان بفرودت چو آمد بیکر سپوزان آگهی که شد بزه آیین شافیشی بپرسید که سپوزان مجوی که کشای لب با شگفتی بگوی چنین گفت پر ماید افراسیاب که هرگز کسی این نه بید بخواب با پان پراند مار و دم بخواه زمین پر زگر آسان پر عتاب سرا پرده من زده بر کران کردش سپاهی ز کند آوران یکی باد برخواستی پر زگر در غش مرا سر کون کرد سپاهی ز ایران چو باد دمان یکی با دسر نامور پهلوان جو ایچو خاره مانند گشته در ی نزد کاوس شاه دو هفتادش بودی یکی سال پیش چو دیدی مرا بسته در پیش خویش دیدی بگردار غنچه میخ ما نم بدویم کردی بیخ بعبیده مورخین یونان پس از تزویج دخترش میندان بگابیز پور حکمران پارس و خواب و بدیش و غیر مؤبدان فی الفور (استیبار) افراسیاب ماموری فرستاده دخترش را از فارس (باکاتان) همدان آورده بعبیده بنگاه پشت تا وضع حمل او شد و سپری از وی بوجود آمد (پیران و بیس) مار پاک وزیر و محمد خوز را طلب نموده در غنچه طفل را با او سپرد و گفت نماید مار پاک که گنستی پاکه پشت نخواست و این خود را بخون طفل بیکنای بیایا بد اورا شبانه همداد نام سپرده که اورا میان کوه ما دوره و صحرایا برده کنش پروراند از قهار و بد شهباز را طغیان بهمان سن نمف شده بود شهباز را نیز رحمت آمده و دل زن بر غیره پادشاه بوجت و از شوی خود مثنای کنجاری طفل عوض بچه خود ستا در دو داغ خویش و در هم دل ریش نمودی بسم برفق طفل را نام اولاد خود سپرد و روز و نمف کردن آن کودک مرا شرت دادند بی بردگشتی آنجا که خواهد شد و کر بام برن درو نادای بعد از آنکه که طفل همداد شهبان ببق تبر سید با اطفال بمایه بازی میکردند در پادشاه باز سے طفل شهبان سلطان شده بود چند نفر را بمناصب معین سپرده و بعد حکم بفرستاد و نیز دیوار خرابه داد هر کس که خوب و چالاک از جمله خدمت بر آمد انعام داده و بخشین نمود و هر کس غلبی کرده بود مورد بخشیه و سیاست شده بود خاصه پسر که خدمت شاه را که مخفی شده بقدری ابر سیاستش کرد بدیش مجروح شده کسانش بد او خواهی نزد پادشاه پیش برود و جراحش را نموند مچلا پسر همداد شهباز را حاضر کردند پادشاه بوی خطاب فرمود بچه جرات چنین جبارت کردی که با پسر که خدای ما این رفتار کردی عرض کرد چنانچه ذات مقدس پادشاه نظر بریاست گنجه و اختیار بیکجه هر که خدمتی گنشد بیاد اش نعمتی در خور ماید

# در تحسین و جبار

و هر که ناخدا منی یا خیالی کند بیاست و کینریند این سبده چون دقتی چند از طرف جمعی از اطفال سلطنت برکنیده شد و بر یکت از زیر دست از آنجندی مامور نمودم این یکی در اجرای خدمت خود نکاهل نمود و سنجوب قتل شد چون آلات و اسبابش فراهم نبود متنبیده بیاست شد و الحال حاضر ام کرده ام بر چه رای پادشاه از سبب است و جزا اقتضا نماید در دو قسم ثابت صورتی او بجا نواذ سلطنت خاصه بندان دفتر شاه و بزرگ منشی و مضاحت و طلاق و ادب ظاهرا و جهان پادشاه را فریفت که هر او را در دل گرفتند و برای او کان حاصل شد که شاید نار باک وزیر طفل را کشته باشد ایشا ترا انعام داده و مرخص کرد و هر دو را در عدوت طبعیه معلوم که این سپهر همان طفل زندان است و از دوده سلطان پسر بجرم فرستاده و کشته و وزیر را در دل گرفت که عمر او پادشاه کرده بوی گفت حالا بگزاران این مویت عظمی سپر خود که مهال دست به بازی کری او بجرم فرست و خود نیز شب را با کمال شرف بر سر خوان خاصه شاهی چه صرف شام حاضر شود و وزیر را در لوح بلا طغات پادشاهی سرور بخانه آمده فرزند عزیز خود را سببای شاهی فرستاد و در حبس دعوت در سر شام حاضر شد خوان الوان نعمت کسترد و انواع اطعمه و شکر به فراهم چیده بعد از صرف نذرا کلام بخوانستن طشتی طلا با سر پوشش آورده نزد وزیر گذاشتند پادشاه پرسید هب خوان ملوک را چگونه با فتنی عرض کرد و شکر خدا را که همیشه از خوان کربس پادشاه و سفره نعمت ظل الله مخلوط بوده و هبیم خاصه هب که طباخ نبات سی را کرده بود پادشاه گفت پس نیده از گوشت چه صید فریبی برای تو قدرت داده بودم نمونه و بقیه آن گوشت در این طشت میباشد نظر کن وزیر چون سر پوشش برداشت سر بریده عزیز خود را در طشت دید و فرجه چاره نداشت و پایان مجلس خود داری نموده بیرون آمد بمسینه مثل اکرینت شاه و خاطرش از قتل مسرزنزاده فرده بنا بر این در صد و هبینه طباخ فحاصمت پادشاه را که عبت است و پادشاه را نیز با وجود در دختر زاده کاسته خیر خواب مؤبدان خاطرش را پریشان میکرد تا روزی معان و موبدان بنا بر تعلق سلطان اجماعا گرد آمدند و عرض کردند از نصیر خواب بهمان بازی سلطنت با اطفال نام شده دیگر تو قش از او نیست و او را فی الجمله آسوده کردند و نیز از مرض بغارس نمودند و البته خود رفت چندی که بر این گذشت وزیر آدم محوم اسپنی از خواص خود تر دوی بغارس فرستاده او را بحق خود و مخالفت بر استیاض بر اکتخت و غیره را بر دشمنی نیا بلطف و اخانه تحریک کرده فرستاده که مردی زیرک و دانا بود بیک مجلس او را نرم و بهمان امر در دل گرم نمود و کین نیواداشت وی نیز مجلسی از اعیان و بزرگان پارس انعقاد داده از معایب حالات استیاض شرعی داد و سخن از نام و سنگ و مردی و جنگ را نذنا پارسیا را با خود متفق و در خیالات موافق ساخت و آبک جنگت افراسیاب کرد شگری بچینه داده و بصوب اکبانا (همدان) نهاد استیاض در خواب ضرور دانسرو هبمه ضرور و از کید وزیر غافل و بچیر چون از ابواقه آگاهی یافت عجب تر است که خود وزیر را سپهسالار لشکر سردار قشون بجد و مر کرده بمقابله سپاه فارس فرستاد و بی عتفا چون ز کردون فرو هبت پر همه عافلان که گردند و کرسپهان که بار دوی کینر و رسید خود بجزد اشرفیاب شده میر انقیاد و اطاعت بر استنمان سلطنت نهاد و سایر سران سپاه به پیروی سپهسالار سر بر استیاض اندر گاه سوده از خدام و پاسبان انحرگاه کردیدند بچیر که اغراضات میگویند به گفت مضاربه و رحمت محاربه با سپاه انبوه بد و پارس بچوال پای تخت رسیدند استیاض خود با قبیل شگری که در شهر باغ مانده بود بیرون آمده رزمی سخت نمود و بزره بخت بکشت یافته اسیر و دستگیر شده مقتول گردید و سلطنت بدی که یکصد و هشت سال بافته بود بدین سهولت انقراض یافت و این واقعه در یکصد و هفتاد و پنج سال بعد از بنای شهر رزم و هزار و چهار صد و نود و چهار سال بعد از مهو ط آدم و پانصد و پنجاه و نه سال قبل مسیح بوده بری اغراضات بعد از خلیفه بر استیاض افراسیاب و بچیر بدی غلبت کینر و کردید و این لقب کی در میان اغلاف و عقاب او تا چند تن باقی ماند مملکت بدی در زمان افراسیاب از طرف محمد بود و بود (ناله) که فرل ایراغ باشد و از طرف بره و پنجاب و دانیال بچیر در عصر او بوده و دلایل چند بر اثبات همدان بودن دار الملک افراسیاب است و کز قاریش در صفحات قریب با ذریایان و نوزان بودنش بجلی افغانه و ما و راه التهر خود غلط سهو مکانی و نامی و زمانه در تواریخ ما خاصه از پیشین عرب بیار شده از جمله دالی اندوی کتاب شاهنامه و بعضی جای دیگر که قاری افراسیاب بعد از سنگت و فرار در کوهستان اردبیل و غیره در تفسیر وزارتی گرفتار هموم گردیده جای دیگر در صورت بچیر و پشکده آذربایجان در راه افراسیاب از جنگت هموم رسیده باب در باچه سنه و شده پنهان بود و هموم حیران که کینر و رسیده و بخش نموده او را از آب بیرون آوردند با در باچه پاره و بچیر است

# در تحقیر جواد

کنار کوه بابی از آن است که دیگر باری دیگر ثابت است در مانع لازم نیست دیگر رودی که مردود چون برودند و کجمنه و در کنار آن  
 زندگان مسکندر کجمنه در واصل آن نشود غایب کنون هم نام وی رود کجمنه بنامند الفقه دلائل بسیار است .  
 در تاریخی فارسی که مورخانی چون سلطان لنگاه سلجوقی نگاشته اند کجمنه نام برادر افراسیاب بوده این دلیل است  
 که افراسیاب در ایران و در الملکش در جهان بوده زیرا که گوی که پهلوی است و وی از اهل بی بی بوده که بسان پهلوی فخر میسرودند  
 و کی شواب بر او لقب نام داده و لی بعد از سلطنت کجمنه زبان درباری در بی شد و لسان متداوله عامه جهان پهلوی شد و پهلوان  
 شهرهای مخصوص بوده چون همدان و عراق عجم و غیره .

ناموران جادین را کوبیدند چاکه حکیم و قهره کیکاوس سفر ناموران فرموده جانان بر آشوب گزشتند سبام و ران جواد  
 کجمنه شد و ناموران مختلف نامون در آن است یعنی صاحبان دشت و صحرا که آنرا بر کوبیدند و زبانی بکوه است و جای دیگر فرستاده  
 از آن تیره داران ناموران که سپاه عرب باشند و سودا به زن کیکاوس و قهره پادشاه زمین بوده که چون کیکاوس سبام و ران رفت  
 او را گرفتند و داشتند و رستم زال زنده او را استخلص کرده و بیان آورد و بختگاهش از ادم در عرض انچه رستم را از قید بندگی آزاد  
 کرده بود در بام سداهین عجم و رستم این جهان بوده که سپهسالاران و بزرگان لشکر چون بنکان دم خسروینه که حضور پادشاه آمدند  
 همکارا گوشوار بندگی در کوشش و طوق رفعت در کردن و هر یکی که باقی باقی در بستندی و آنرا کردند که خواخند می و در پیش پادشاهان  
 دست بر کمر استاندند و کسی در مجلس نشستی چون رستم این خدمت کرد و کیکاوس او را از بندگی آزاد کرد و گوشوار و کربندگی از او دور  
 کرده و او را نشانهای ماسله داده از او نام و عهد برای او نگاه داشتن فرمود و در خواستج این عبارت آورده اند .

نام بزدان و او را روزی پهنده این از او نامه کیکاوس بن کجمنه فرمود در رستم و سنا را که من ترا از بندگی آزاد کردم و پادشاهی  
 ز اوستان بود اوم باید بندگی کی بکس اقرار نباشد و این ولایت که ترا اوم ملکیت نگاهداری در تخی نشستی و از نسیم زرا اندود  
 و کجایی زینت بوض تاج بر سره که از بی نا جانان بدانند که قهره و قادری دفعه مکننداری و حق شناسی چگونه و بچه پادشاه  
 از تاریخی که بنده پادشاه بن لنگاه سلجوقی نوشته اند نقل شد حکیم در این باب از قول رستم باسخه بار گفته و بدین عهد اشارت کرده است  
 جان عهدگاه سس درم تخت که برین بنامه بنام است جان عهد کجمنه داد که چون او بت از نشان کس کرد .

**جسرجواد** که تیره جرجوادش کوبید در موضعی است که رود کرده رود ارس یکدیگر متصل شده از طرف جنوب آن  
 خاک منان و از طرف شمال فراخ اذربایجان میباشد این تیره محض جورجهانک شیروانات و معروف و باین نام و لقب معروفست .  
 و نوشته اند و اینکه کجمنه دست از جهانگیری کشیده از جرجواد عبور کرده و بر حقیقت این امر واد اعلم .

در سنه ۹۵۰ هجری که شاه اسماعیل صفوی بعد از فتح شیروانات چون قصد عبور از رود کرد نمود که بطرف اذربایجان بیایند  
 جورشان از این عبور باالوند بیهوشه از ترکان دست در کرده و در سنه ۹۱۵ هجری قصد و پانزده که شاه اسماعیل بجنب قصد شنید  
 شیخ شاه کردم از سردی و ریاست و خود سری بیز و شیروانات شده بجاوت جبر از جرجواد گذشتند بعد از استیلا بر آن نواح  
 مجذوب از زمان عبور لشکر بر اعبور داده جبر ابلغ زرقه قلیش فرمود و در این سفر حضرت از جبر سلطان جبر را بخت روان و مطول  
 و کتل و قذیل از شیروان نقل بار و جیل نمود و در سنه ۱۰۱۵ هجری هزاره پانزده هجری شاه عباس فریدون اساس بعد از فتوحات  
 که جبرستان و کجمنه قصد شیران قدم رنج فرمودند آنوقت از زود بوم و حضرت سلطان روم بود چون از جبر جواد عبور کرد و بواسطه  
 قطع جبر اردو نمانا با فاین عبور نمود و در روز عبور و در بطول کشید و از شدت سرما و کمی قایق مال و نبت زیاد تلف شد  
 و در مرجهت که بقوات و استیلا شیروان فایز شده بودند با پکت جوان شیر را قبل از رود لشکر امور ماقص جبر عبور نمود و بر  
 خلاف رفتن از جبر که نشسته بار و جیل آمدند .

در سنه ۱۱۳۵ هجری که جبرستان و انقلابات گذشت و ایت حاصل گشت نادر شاه فلک فرگاه حکم فرمود  
 حد الی این عبور در طرف جنوب خاک عاقبه ایران که صحرای منان باشد و در آن هزار خانه و رباط و حمام و مسجد از جنوب و کن  
 مسجدی است که بنامی که کجمنه و بشیر ابط اینکار پروردانند و در بیت کجمنه شاطرهاست الی اینست و اقبال جبرستان  
 تا جکه اری سلطنت و ملک داری انجام یافت .

# در تحقیق خبر جواد

مطابقت بسیار و شایسته بسیار دارد و نیز ذکر که لوی شرف و اقتدارش سر بر آسمان میبود و سهم سهاش هر آن قدری بر آفتابش میافزود  
 و عطار از آسمان بندی بخت و ارتفاع منزلت نایب و مختص میبود و آنچه میگردید در روی مستوحان روم و روس و عرب و ترک  
 و توران و ایران فاعلس منخرن بود و آنچه بخت کاتبه در میبفت و قضاء قدرش که ثابت و اطاعت مینمود با آن شب  
 هر نفسی که در هزار صد و شصت روز از خوشان بود در مستح آباد اجل در غیش خزیده بود و قضا بارش سها بخاکشود سراسر انجام کار  
 و انجام روزگار وی در این شب ناریست چند نفر از امرای کردار بود و آشنای ادنی کسی غیش وی نبود و هر کس با پی جارت و  
 دست نطاول کشود و چیزی از فراکشس میبرد و مع و زبور از کردن و سر و دوشش و بر پرده کسب میبود قیامت عظمی و عجز کسب  
 بر پا و غیش تا صبح بر جا بود و آنچه در صفحه (۱۰۵) در ذره (۱۵۶) بنا بر عبرت در استخلاص جوانان فرانسس مسطور شده است.

که مضمون روایت در بیان ارفقه و اراک نزدیک شهر کجی شیخ نظامی فرموده اند زنگره هری بسته برداشش و نیز رودی دیگر است  
 در فارس که امیر عبدالودد دلمی بر آن سدی بنام بندی حکم بسته و بنام امیر معروف و تمانت و احکام موصوف خوانده در صفت آن  
 سد رود گفته اند کوهی در ریائی است حکم خاقان فرموده باد سبب آبر آب که نقش قد اطلع آورد هم تو صلاح و فتح را بر شرط منگهان  
 شیروان و شروین نام قلعه شیروانت و اصل نام انوشیروان عادل بوده و شهر الملک داد که نام خود ساخته و طایفه ملکان  
 شیروان نیز از اولاد او بوده اند و نام یکی از اسپهان و حکام برستان نیز بوده که آن طایفه الملک اقبال میگفتند و بعد او پسرش شهباز  
 که پدر ملوک باوندیه بود پادشاهی از نذران رسید باری انوشیروان در بلاد آذربایجان است چون گفته شده نواز میان رشته  
 انوشیروان از شیروان گویند و شامی دار الملک آنجا بوده سلاطین شیروان تا تپه در آن سلطنت داشته اند که در او اخر صفویه انقراض یافته  
 خاقان مزاج منوچهر در همان بزرگ از آنجا با برخواستند و قمر ساسا لیکن عابی زین العابدین صاحب سنان ایستاد و مدینه سپاقت در میان  
 استیاده از آنجا بوده و نیز قلعه است در خوشان شهری بوده راه فراسان در حدود شش بود که اکنون تپو جان مشهور شده چه کارم با بود  
 خوشان وقتی معمور و آبادان بود.

کتاب شریعت از ولایت ازان در او اخر بلاد آذربایجان است جناب شیخ فرموده یکی پادشاه را زاده در کعبه بود و منوچهری هندو  
 چون کابینه روم برد که

**چشمه بر کعبه** بری مردم نوشته اند در حوالی کعبه واقع است و نقل قلی شاهزاده آزاده صفوی ترا در مصفوعه  
 نب مرتضوی حب سلطان حمزه میرزا و بعد ملک محمد شاه سلطان محمد صفوی است که شب شادش را با اختلاف نوشته اند یعنی  
 مورخین آتش پرینج وقت و کرب را شب است و دوم ماه ذیحجه سنه ۹۱۳ هجری بود و چهار نوشته اند از جمله صاحب تاریخ  
 عالم آرا سنجق این قصه را در سنه ۹۱۳ هجری نوشته و در ۲۴ بیت و هجتم ذیحجه (۹۱۳) بود چهار  
 نگاشته اند در هر حال تعقیبش از بقرات است سلطان حمزه میرزا و بعد سلطان محمد صفوی از کعبه بفرست مسرت  
 قدم رنجبه هند موده بهشت و جلال چشمه بر بجز در نزل ابلال نمود و شب را منترل علیخان که یکی از امرای مستبر شاه و متوب  
 این درگاه بود در حقیقت نام تعقیبای شب مشغول تفریح می ناب و شرب شراب بودند نصف شب است و در پوشش و با قضا ممدون  
 از این جایگاه بزم بسیار بود و فرگاه آمد قصد شنیدن حرفی که در قضا اورا با لاجینی که قوشخانه بود برده در آنجا رفت خواب طلبید  
 و با اجل در یک جا آریه نذاوردی دلاک شخص مجهول اینب ناپاک بود در ملازمت نائل در فقه رفته محرمیت حاصل نمود بار و سه  
 چون مستتر فقه و موسی حجت با فقه ثروت و جایی یافته بود فراوان نگاهب از ایبانه که شاهزاده با محبوبی منظور دارد از هر  
 و پوشش دور کرد و مخبری که شاهزاده خود برگرداشت کشیده چند زخم سگ و حملت بر سگم و پهلوی ایشان نواخته کارشان بخت  
 و فتاح نام پسری که با مر و الا بخت آمده بود و اردو الا حین شده این حالت را دیده بیرون دویده فریاد بر آورد و مستغنی خبر  
 شدند و لی کمی جرأت و خول کرده ناز نیل بیک شربت دارد داخل شد و قرا مان و اطهار را حاضر کرده که کار از کار گذشته بود و شاهزاده  
 جان تسلیم کرد و کشتن هر سباه و جود و خاک تیره بر سر سگ کردند که با آنها جان و شمشیر بجاک و خاشاک نمودند.

**چشمه سیر** در بلوک خراسان در طرف شمال شده و تا نوزده تا شهر هفت فرسخ جارت است از دریاچه که هزار  
 قدم دور است و آب چند چشمه کوچک از اطراف در او جمع میبود و در خود دریاچه هم چشمه ای کوچک است از جمله منابع

مشهور است

# در تحقیق شهر بخسرو

مشهوره شهر بزرگ است که چون ببردن و نوبه ان اهل نجوم در این طالع بزود بزنگار یعنی اشم و کنه کار دیده بودند که وفاتش در  
 خراسان و فوایش در شهر سبز از روی انجان است وی هم هم خود صرف بر این است که کرده اند و ده حوالی مسجود نماید بلکه بر خود  
 عزت ساخته و سزا داده بود که هرگز بخراسان نرود و از قضا وقتی او را رعای عارض شده و اقبالی از آنجا که از آنجا که در آب چشمه سبز  
 دانسته با نظره از آنجا شناخت و در آب آنجا رفت و مسجود یافت و انکاری سخت از بنجین در پیش پدید آمد که کاذب بگفت  
 جامعی اند و اندر سبید که جان که اسباب سخت و تنگت مزاج و عاقبت احوال من شده محل مغررت من انگاشته و در آن شهر ان  
 مرا پنداشته بودند در آن حال ایسی را خوانسته کسی نتوانست تکلم کرده بزیرین و ستام در آورده خود اقدام کرده است رازین نمود و حوا  
 زبومی او را در سنه ۱۰۰۰ که اسب لکدی دوخته بر سینه او زد که بوشت احوال بنجین و ستبول انکار مکنین کردید خورا و بر اهلک سخت  
 یعنی سخت او را در جردان دانسته و نوشته اند در معنی دم سر پرده خود و در اتم

بیر به پیران سیر به سار بوده و آن نام نماند است از به آباد که در سیان ایران بزرگ خوانند و آن نام را ترجمه ناکرده یکی از آن  
 ترجمه ما از فریدون نوشته یخ بوده و یکی از بوز که که جنه ابو شیردان داد که نوشته که بز در ابان سی کیش که پاسی نیز خوانند بر آنند که بز  
 پیغمبران بزرگترین پادشاهان و پسر مردم این زمان بوده و در آنجا آمده که گوهر ذات از در چون از هر رکنها و صورنها و شکلها منزله  
 و مبراست و مجارت فصحا و لغا و اشارات لغا و لغا از میان آن بوز پاک برکت و نشان فاصرت و جمع موجودات صادر از فیض و علم  
 اوست و هم چیز کرده او و کینه از ذرات این جهان تا جنبش یکتا رموی برین جانوران از دانش آنحضرت بیرون نه باری ششمی سرد  
 که جای بیان آن اینجا نیست .

موتیر سردار و سالار سخنان یعنی و انان و دانشند ان را گویند چه در اصل متوجه بوده و متوجه فاضل و عالم و پیشوای دین بزود  
 پرستان که دین بکیش ما را گویند یعنی حاجت جووس و در عوایا علم العلماء را گویند امیر خسر و فرموده شهره و خان سویدی چند را  
 که ترکیف زند و بازند را

## چشمه علی دامغان

در چهار فرسخی شهر دامغان در شمال شهر و تپش بطرف جنوب جاری بنامی بنکو در آن  
 حوالی شده . و بود در مویخ بونا مشهور بسکویه بکنند بزرگ دخی که بنفوس برسد این ناجه را چنان آباد و مسجود و پر عفت  
 و علفه و آذوقه سزاوان که قصد کرد چندی عمارت خود را که عینت خسته و نبات کس و سنگینه بودند در آنجا آبش در مال  
 و دو آب و خدم چشم و اسبهای سوار نشون و شکر حرت نموده رفح کالت کند و پس از چند روز اقامت در آن مکان و رفح  
 کالت چشمه لنگران بطرف جردان حرکت کرد و اول نرسش بعد از علی چهار فرسخ راه دانسته گویی در دهه دره اتفاق افتاده  
 که رودخانه معتبری از این دره جردان داشت

پویب مویخ که در ۲۰۰ دهیت و شش سال قبل از میلاد نولدشش و شش شتا دو سال بودی نویسد .  
 انقبوسس موم که یکی از صلواتین سلوسس بود و اینکه از عقب اردوان اول پادشاه اسکانه با جمعی از لشکران بطرف ما نذران  
 سیرت چندی در قوسس توقف کرده بعد حرکت کرده در دانه کوه لبونا که اول منزل او بجایب ما نذران بود رسید و کنار چشمه  
 که ارکوه لبونا بیرون سے آمد دویم نرسش واقع شده آنجا بباری چون بسیل کوه باری جاری و ساری کردید و کشت  
 فاضل بقشون و شکر اردوان وارد آورد .

جردان کرکان است و در الملک استر اباد بوده و با شش میلاد کرکین نتیج شیر شگارت هنوز تا کرکان بسان  
 پیرین یوسف است چون الود اکنون کرکان خراب و استر اباد است شربت در حواله رود کرکان گویند محل استر ان  
 میلاد کرکین بوده است .

## جلفا

در موضع را جلفا نیامند یکی قبح است در کنار رود ارس که جزو تخوان محبوب مشود و جلفا  
 حقیقی جانت و قبرستان کند در آنجا با آنرا خرابه قدیم زیاد است و این جلفا از شهرهای قدیم و موسوم با رام من بوده  
 و در دانه کوه ببول واقع مشرف بر رود ارس است و چند قلعه کوچک هم که بیشتر برج شباهت داند و در اطراف این شهر  
 جزی غلت آن ساخته بودند و در شهر از نوار پنج چهار هزار خانه نمانده و آثار حسنه را به ما که پیداست که او بی سید به که شهر خیلی قدیم



# در تحقیق طبعا

و بسیار معتبر بوده و غریب این است که با وجود رود مطلقا باغ و باغچه نداشته و بنزه و درختی نگاشته اند و ندارد و کمتر در سنوات برسد  
آن رود بسیار طبعا ساخته اند و معدوم گردیده و ندانم که حکم سلطان صاحبقران امیر تیمور کورگان بازلجا فیسور بنوده اند بل معتبر کیه  
پیشین ضیاء الملک نامی بوده بسیار معتبر و برقرار و عابرین رهنیکور کگذاری بوده و در ششصد هشتاد و هشت کنگر ایشان از آن  
معتبر گذشت در نظر نامه تموری نگاشته شرف القاب در شرح آنجا چنین نگاشته شده .

پن ضیاء الملک در جولا که طبعا قطره است که در بر طاق اکنون گردون و آسمان بوقلمون طاق و بیضا افتاده و کسی نظیر آن در جهان  
و نشان نداده چه در ولایت خجوان قریب قریب جولا که در آنجا از ماشه گوی میگذرد پلی از سنگ تراشیده در غایت استوار است  
و استحکام و نهایت همواری و نظام نوعی ساخته و پرداخته اند که هندس عقل و ادراک از مشاهد آن چنان میماند و از جمله دو طاق آن  
چنان عالی و وسیع افتاده که عرض یکی هشت ذرع بل زیاده میباشد و دیگری که قدری تنگ تر است در وقت آب تحقیق رسیده  
پناه و پنج کوشمعی بوده هنگام طغیان آب سبیل از طاق بزرگتر که وصل بکوه است میگذرد و فراز آن چنان بکوه پیوسته که بر آن خانه  
مانده کاروانسرای ساخته اند و هر طرف بل دروازه از سنگ بر آرد و دانه و لغایت مرغوب و نهایت خوب را فرشته اند انقی .

جلغای دیگر خارج شهر همنان است . شاردن مسافر انوشیروان سبکدرد در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی مخارن سنه ۱۰۷۷ هجری  
هفتاد و هفت که در ایران بوده گوید بزرگترین محلات طخه خارج شهرهای جلغای همنان است که فرسخ در فرسخ عرض و طول دارد  
و عبارت از دو قلعه عینق و جدید که شاه عباس بزرگ و ثانی آنرا آبادی شده اند و از هر جنبه جدید بزرگتر و در عینق انباز و بزرگ  
دارد کوههای وسیع و راست و شجری و بواسطه دولت و کنت داخل خانه های جلغای عینق بهتر است و پنج کوهچه مخصوص دارد  
که منواز یا از رودخانه از طرق مشرق سمت مغرب امتداد داده اند و کوههای دیگر که از جنوب شمال میروند کوههای عمده راسخ  
میکنند و بازار و میدان و حمامهای خوب دارد و یازده کلیسیا و یک کتخانه جهت اطفال ذکور و یکی جهت اناث دارد و یونانی که در  
کنار رودخانه است بسیار عالی و منقش میباشد شبیه بعمارت سلطنتی است و ناچار از منی صاحب دولت سیصد هزار تومان دولت و سرمایه  
بیاراست و قتی شاه عباس بزرگ بنای جلغارا گذاشت و معشود داشت که ایران و خجوان و جلغای سرقد ارس خاله و اینجا  
مجمع شوند و آب و کرد و سجان طایفه ارمنه را از آن آکنه دور سازد که در وقت عبور و مرور عشا که عشا بطرف آذربایجان رخا  
از وقت از بیخ جانب بدشان نشود و کتله عبور و سرو کارشان فقط با شش عشاری باشد چه در آنوقت ارمنه بجا بنها و با این  
سنتن زیاد راجب و بجا کنی آنها را طالب بودند و چنانچه با آنجا تایل و همراه بودند و ندگیری میگرد که سکا آنجا مارا بگو چاند و همرا  
به اقله ایران متفرق سازد و چنانچه کتله آنها را بواسطه میل تمام داتی که بر دواج تجارت داشت در حوالی پای تحت خود جا  
داده و آنها هر نوع رعایت و همراهی بسنود و تجارت ارمنی بایند و استان و فرنگستان و مالکیت عشا را داده و تجارت داشتند  
بعد از فوت شاه عباس در میان تجارت ارمنی تا سربیکت که در مایه و دولت و کنت منخرکی و دو تا بوده و تعداد داشت چه یک  
که در یک تو مانس به نومان اروپ برابر و زیادتی دارد پول و سربیکت تجارت دولت ایران تا سایر جا را بسی تفاوت است  
در ماه شون سنه ۱۰۲۳ مسیح مطابق سنه ۱۰۱۳ هجری مسیحی از ارمنه جلغای سرقد ارس را کوه چانیده باصنمان آورد  
و در جلغای جدید سکونت داد و سخن آنجا را هم باید در حدود بلاد معتبر شمرد که از جای خوب تشره و بناست .

نامی که بدقتی جلغای همنان دارد و شاه سلیمان صفوی با پیروان دولت اطرش نگاشته سوادش را از دفتر سفارت خارج  
اناکر قهجه بصیرت و اطلاع اهل دانش و پیش در این سفینه میکاریم .

در آخر سطر ستوم از انسانی کافه طرف چپ از پشت شاه سلیمان هر کرده مسدود و بنا جدار که در وسط تحقیق مهرانست که سلطان  
جهان وارث ملک سلیمان . ( در تاج ) حسب الله اللهم صل علی ابنتی ( دور مهر ) چهارده مصوم و تا بیخ لا بفره است  
لطایف لطافات نامیات و شرافت نفقات قبت سات از روی کمال رافت و داد و غایت صداقت و اتحاد با انواع تعظیم و بکریم  
و قضا ماعززه تعظیم جانب منارت جانب شریف و صوب عزت او بشرف ایف و دارای عالی رای لیولو که سس ما و شاه المانیه  
و در نایه و هولکارت و استر به و غیره که از روی نذار و کثوف رای هر آرا و مشهور و غیره فراموش میگرداند که ششم شش  
نامه موافقت تمامه که در اینو لا بوسیله سخن از مار مبارک با و جلوس وجود مبارک بر آورد کت عرش و نای مشایخ و شکر است

# درخت جو ریا کور

و دادن تخت سعادت بنیاد قدرتات ذات اشرف اقدس در صدر عظیم القدر معلای بارگاه سلطنت و تاجداری بیاری باری از شاخار  
 خاتم مودت تیز عطر مجامع انس و جان و کنت ریز موافقت کز بیان سده بود بزم ارم بسطت نشان و می غل جلد مشکلی بنوعی را  
 رونق و بهای بی پایان افزود و بوی کسبید کز سواخت و سواست و برین تازه تازه دماغ محبت بی اندازه را عطر آمیز نمود و بعضی  
 مراتب که بزبان فلم دوستی رقم جریان یافت بود است آن در وقت خویش چنانکه شاید عمل آید و ایما بکنه در خصوص رجا و تقی  
 و در بیان کربت سکنه دار اهل طایفه همنان و اذن تجدید کیش که در مقام جزایه نام آنجا جده ایشان نباشد بود نموده بود بر وفق رجا  
 آن عارج معارج شوکت و اعتدال قدر قدر هفت شرف تقاضا یافته پیوسته سلوک ملک صدق و صفا پیشیناد والا بوده با طهارت بر کوه  
 مراد شنبه در کان تقاضا خوانند کردید سقبل احوال مقرون برضای ذو الجلال باد سلطنت

**جو ریا کور** و غیره از آباد درین فرسخی شیراز عند الذوله بویه بنیامش و تفرج صفای اشهر زیاد میرفته جو ریا کور نام  
 اشهر را عوض کرده شیراز آباد نامید بنا بر این بقعه از شیر با مکان بنامان بن شهر را در بیابان غیر آبادی باخت و بوخت  
 در ایام گذشته ساخته و آنگونه هم بنا کرده بودند

استخری میگوید از شیر منگام مجادله و مخاطره با دشمن قوی نذر کرده هر جا بوی گلکند در راه و غزایه شهری و آنگونه آنجا بنا کند انفاق درین  
 محل شکر اورنگت داد و متفرق و منزه شان ساخت و در بیان غلذ و استیلا با تو ظفر حضرت ایست این موضع آب را که فراوان بود  
 بزحمت سنگ انداخته و شهر جو ریا کور را باخت و بزرگ عظمت استخر است باروی معتبره چهار دروازه بنا نموده و در هر کوشه شهر با لاسه  
 کبشیل و تپه کوچی سطله بنای عمارت عالی نمود که ابوان نامیدند و بقدری مرتفع است که طرف اعلا ی آن بر مقام شهر و حوالا مشرف  
 و طرف بر بالای کوه منبری جاری و چنان فیج کرده بود که آب آنگونه بنای روی سطله می آمد که حالا آن بنای سطله خراب است  
 و شهر بنا بر ستره و با صفا و بغایت خوش منظر و خوش نما و در راه شیرزاده از کبیر سیخ بود

در تخریب که اسلام احمد بن جابر از قول سبسی نقل کرده که عیش عرب بکرات جلوه بشهر برود از بس محفوظ و مستحکم بود ممکن نشد  
 غیر کنند و بمضود نائل شد نه تا بواسطه عبور سکی از غیر آبادی رخ بشهر یافته استیلا بستند و غلبه کردند

صاحب تربت القلوب گوید در بیان شهر فیروز آباد عمارت عالی ساخته بودند و چندان بلند و مرتفع که هواش در نهایت خوش  
 و خفا شده بود و از کوه بتواره آب بر آن بالابه بودند صاحب مرات البلدان نوشته است که آنجا از جامای خوب دیناست و آثار  
 خندق عمیق دارد و عمارت آرسنگ ساخته بودند که بجای کج سرب بجا برده بودند در این زمان فضا است که مرکبات خوب بجا  
 دارد و بخشش رستم در قلعه دختر که یکی از قزای است در بالای کوه واقع شده جامی هسم در کوه دارد و غاری سنگ طولانی که  
 بکبیر رحمت داخل میشود و وارد حمام که میشود تاریکیت و صحن حمام را آب گرفته و خود حمام از کبک پارچه سنگ است که طاقها و جاما  
 پاکیزه و جامه کن بزرگ همه آرسنگ بریده و ترشیده و بیرون آورده اند و هنگام صعود بیابانی کوه چلهوی غار و چشمه است که  
 که آرسنگ بیرون می آید و خوب کوار است و آنجا خیلی مکان با صفا و خوش هواست و قلعه دیگر بالای انیکوه است که عمارتش را  
 بعد خراب کرده اند قدی از آن باقی است چهار طاقی رفیع نیز پاست کچی که در آنجا بجا برده اند خیلی سخت و سفید است که نظیر شش  
 این زمان یافت نشود در کوه دو مجلس تصور بر رسم شده و دراز بکد بکیر اندر مجلس صورت دو پادشاه با یک پادشاه و یکت و یکت  
 که عطر از دو نفر از طرف بست گرفته مثل یک عده می بستند و در پشت سر یکی از آن دو نفر چهار نفر بودند همیشه که اولی است کو چکنر  
 و تیره در دست دارد مجلس دیگر شش سوار است که هر یک تیره دارند و بر سه پاشان بر کستوان پوشانده با دو نفر در مجادله هستند  
 و یک نفر تیره بر کلاه دیگری زده و کبیر از بسم از آب در غلبه و آب سوار دیگر از پای در آمده و سوارش میخواهد از روی آب  
 بر سینه زد و می شود و ساری دیگر پیاده را بغل روزه سیرد کلاه یکی از سواران بغل کلاه ساسا بنان گرد و کروی یا خود است و از کوه  
 پایین می آیند آنگونه است و در جلوه آنگونه ده طاق رفیع البنا زده اند و نه طاقها زیاد است نبات و استحکام و رفعت این  
 طاقها کمتر دیده میشود ظاهر نظیر آنها در دنیا نباشد متفرش و غبت و کبیرهای مین تمازش هنوز باقی و برقرار است و این  
 بنا چارو دارد که هنگام شش در آن مکان از طرف آن کوه و بیابان بخوبی نمایان است و از طرف هم آب بسیار از هر سمت  
 مثل دریای بجران جاری و روان است و در حوالی و میان آب چشم کار میکند و زار و اشجار بسیار است و چندین چشمه

# درختن حیون

با درختهای بسیار در دو طرف دیگر باشد و چاه عیسیت نیز در اینجا باشد میان چاه که نظر بسکنی در بای توابع تسلطی دیده میشود که آب بخت  
در جریان است خداوند که آن دریا که نام سوزین جاری میشود در هر طاق که بشینی تیز از آب جریان چشمه معلوم و معانی دارد مخصوص  
در طرف دیگر آثار استیغریه که در زمانت و مناسبت نظریات سابق الذکر ارفع و اوسع میباشد و در اینجا است این عمارت قبل از ولادت  
حضرت رسول در سالیان و مستردن موائه عدیده آباد و آشکده بوده و شب و روز مشغول در آن آتش در اشتغال و سوز بوده و از روز بنا  
آب منطفی گردیده .

## حیون

استر این که یکی از جزایف کازرای مشهور قدیم است که به از شطای بزرگ که داخل بحره فرزند بود یکی حیون است  
و استر پول را حیدر این است که که شته از شطای واقع در هند و سنان بزرگترین شطای آسیا حیون است و قابل کشتی رانی است  
بعضی که از طرف هند و سنان بواسطه بحر فرمال اعتبار عمل و نقل میشود و حیون فاصل است بیانه با ختر این بیخ و مندرستند بعد از آنکه  
ال انهاره هند و سنان بواسطه این شط و داخل بحره فرزند بواسطه شطای و دیگر که وصل برای سیاه است بواسطه فراوانی موصول سکر  
و علمای جزایف و مستغنی عرب و عجم و غیره در باب حیون و کسرت آن و برای قدیم و جدید و حسب حالت و سابقه این رود در بانود  
تختات و بیانات کثیره عدیده است . با قوت عمومی در جم سندان میرا به چون حیون دو طرف خودش را از سو اصل میزند  
و تنبیر عدد و سواستل می دهد باین اسم نایده شد . خزانه اسمان استکاره اسم اصح آن مارون بوده و این اسم یکی از  
رزه های خراسان است که نهر از باناش عبور میکند و باین مناسبت موسوم با اسم این رزه شده بوده است و بعد از تغییر نام پیدا کرده و  
باین اسم مشهور گردیده . این فیه را حیدر این است که سرخیم حیون از کوه رتوساران است که متصل به کوه هندوستان  
و کابلستان است و در اینجا موهنی که از آن غده میسینا شده است که بیخ نهر حیون میباشد و این شط در اشتهاد سرا و غلبه برودت  
میخورد میشود باین معنی که چون برودت در آن فوای شدت یافت ابتدا قدری از آب بتدل بیخ میگرد و پاره های بیخ در حرکت کبیر  
اندک اندک یکدیگر ملحق و تماس شده باقی آب بین بیخ میخورد شده و بیخ می بندد و چنانکه کم کم تمام رود یکپارچه بیخ میخورد می شود که غشاش  
شش هفت الی ده دوازده و جب میگرد و سطحی روی رود را پوشانند و آب شط از بر می رود و ساکنین سواستلش خوارز میان و غیره  
بعد از هجوم چاهی از گلک و اسباب سنگی میگذرانند و آب که برسد از دروغ احتیاج میکند و کاروان و کاه و کوهستان  
و شتر به خوف و اتفاق ساخته و وقوع خطری از روی آن مدت شدت برودت زمستان بروی بیخ عبور میکنند تا موعده معینی که سرا  
کتر میشود و متدرجا شروع بذوالیدن میکند و معنی این که در بد و غلبه سرد اندامی بسنن بچنان میان بیخ نازده مستند الفتی مدت فرود  
بوده تا سورت سرا بر طرف شده مستخلص میشوند و تیر این صاحبان بسبب چه میکنند قبل از زمستان و شروع با ایجاد آب کشتنهای خود را  
از دره بیرون برند که مدت فرود گرفتار رود و چار هس ایجاد بچنانی زمستان باشد .

در کتاب جزایفای موسوم با بار ابله و اخبار العباد و خود عالم فاضل زکریا بن محمد بن مسعود قزوینی چنین مسموده اند که نهر حیون واقع در  
خواندم است و در عبور بر شتر و ملک و سکا زبانی موسوم است .  
نهر خشری که به حلا و نهر حیون معروف است بکریاب و آن نهر خارج میشود از دره و در جشان و منظم میشود بسوی آن نهر اسرار دیگر در حله و  
و خشر دلابی است از غلات و حشیش منوب بدانجا را گویند شیخ فرموده شنیدم که در خاک از همان یکی بود در کج خلوت نمان  
و نیز فرموده شنیدم که بکریاب و انای خشر که باری بر این بخش را نوبت بخش و برین واسطه رود عطشی میشود و نیز انهار نیم  
و چنانیان و آب و فاشان که از بلاد ترک خارج میگرد و در داخل میشود و در دره با و کوه بنانک تا اینکه عبور میکند از کوه پیک  
در نهایت غلت و دیده و بنیده ننده است در دنیا آبا باین کثرت باشد و عرضش بقدری تنگ شود که این آب در آن موضع جسیع شده و بر  
بسته شود و آن قدیمان نقل و او اشهر است پس بگذرد بشهرهای بسیار نامیرسد بخوارزم و منتفع میشود اصلا از آن نهر بلادی که عبور میکند  
از آنجا که خوارزم که از آب آن منتفع میشوند و بر سید اند پس از آن میگذرد از خوارزم و میریزد بدریاچه حسنیه و سیسی که سستی است  
بر پایه خوارزم که کسرخ داده شده این مسیر در پاره اراال است و طریق بیخ کردن زمستان این است که کم کم از اطراف بسته  
و آنا کشته روان میشود و این تخش بیخ نافه فله متدرجا در عبور میکند و وصل شده بزرگتر میشوند و اطراف هر رود ترسیده میشود  
تا بجای تمام سطح بیخ میشود و تخش نازده بشهر میرسد .

# در تخمین حجین

این مفضلان در زمانه خودش نوشته که درم حجین را که تخم شده بود و هفتاد شش شش پنجاه آن بود و خوارزمیان با کمال دقت آنرا محسوس  
 چاه حفر کرده و پنج یا شش کوزه بکنده بودند و آب بریدند و آب رود از زیر جاری و روان بود و عبور میکردند فایده دکان و کوه ساله آنرا  
 با آنجا بر کرده و شتران با بار و نه آمد و شد این عظیم بود و باغ بنیامند مثل عبور و سطح و دکانه را تفاوت با سایر نقاط زمین و مدت دو ماه  
 ابراهیم این حال میباشد و زمانه که سورت برداشته شود و میگذرد حالت اولی نزد و حجین بسیار منترقال سخا که است چه بسیار  
 کم است خاصیت و نبات این و گران یکی از شهرهای ماوراءالنهر است که گمان از آنجا بر میخیزد و نیز دکان شهری دیگر است که حدان لغزه  
 مستند دارد و در روزهای مختلف طلا دارد که جمع کرده میشود و بطریق طلا سازی بدست می آید خاصیت بنام آمدن سبیل از شهرهای دکان وقت که نزدیک  
 نم هستند و شتران در حال دست و نبات گشت و برکت و فراوان است و موافق و دو باب و انواع موجودات خوب بکویزاد و فرادان ملارد  
 قی و جمله ذکر از انقباضات و اتصالات و احوال مناسب حجین مرقوم شود و بعد انشور بصیر و پیش و در غیر حال از لطفی نیست .

در سلطنت منوچهر افراسیاب پادشاه توران از ژاد تور تور فریدون شرح که قیون با بران کشید از زود و حجین عبور کرده و نتیجه آن شکر  
 کشتی جگانه سختی است در حوالی ری و مصر و جلگه دانگوه بزرگه الی دانگوه بزرگه ایران و نوار استبان اتفاق افتاده و محل همین شهر طایفه  
 همران اردو و محله افراسیاب بوده در این جنگ منوچهر کشت خورده بدون درگت برستمدار مازندان حوالی ایل کرخت و محصور شکر  
 افراسیاب شد و از شدت طول محاصره افراسیاب خسته شد و از هر جهت باب غلبه و استیلا بر منوچهر را بسته دید و از کشتش و کوشش  
 جگانه جنگ آمده بود منوچهر نیز من باب تداب تراج و سبزه غارفات سکین و جواهرات شین و اسباب نفیس و تخت مرغوب و زر و گوهر  
 خوب برد افراسیاب فرستاده باب مصالحی را که فرستند و غبار و خاکشک نقاد ایجاد و صلح رو قند و قرار بر مصالحه داده و افراسیاب  
 با سگزان توران روانه شدند . . . . . دیگر در سلطنت یکجا و کس پادشاه ایران هنگامی که عیال افراسیاب از حجین عبور نمود  
 بجهت منوچهر بران سعه آمدن یکجا و کس سببش بود خوشش را با انگری مستعد از قد و حصرش بر فغان بکوه گیری سپاه توران فرستاد  
 که قیوم صانع سببش با افراسیاب کرده و بهر جهت شدن کاه و کس و پناه حستن باوش توران شده چنانچه در متون کتب خبر  
 و بدون دفاتر سیرال نواح مشروفا ثبت و ضبط است و جناب یکم فردوسی طوسی علیه الرحمه بیان نموده و منقذات و منازعات  
 این ممالک ایران و توران چه قبیل از این فخره و چه بعد از این زیاد است که بعضی مبنی بر افغانه در برخی صحیح است .

و چون تا پنج مینستی نداد و اعتماد نشاید ولی از زمان سلطنت ساسانیان تا کنون بدستباری اسناد صحیح و اقوال مستند حوادث  
 عظیمه و وقایع عمده که در سواحل حجین روی نموده مینگاریم و مقدمه آنکه اتفاقات اسکندر رومی و اخبار معتقد باورامی برداریم .  
 در ۳۳۵ سال قبل از میلاد مسیح که اسکندر اغلب بلاد و امصار ایران را بجزیره تصرف و قبضه جنگبار خود در آورد  
 و متعاقب آن از طرف خراسان میراند در بین راه بغضیل جنایت سرداران و دارا قتل اورا کشید که آن ماکان با پادشاه چه معامله  
 کرده اند بلکه بعینه جمعی و شستی بر وقت دارا رسید که هنوز نیم جان در کابلدشش باغی بود آنشهر با راجه دار آن پادشاه جلیل القدر  
 با اشتداد در بر خاک ننگ به نشان افتاده و سرش بر بالش خفت نموده و بیست سلطنت چندیده نبات تائید و شکر مین و جنایات منیر  
 و جنگین کرده و سرش بدامن نهاد و بوی قول داد و بجهت و عهد نمود و سوگند یاد کرد که فاین اورا وسیله کرده کینه و انتقام ده  
 و شهر بلخ را که نامن فاین و مسکن فاین بود و محاصره نمود تا بعد از آن مفتوح ساخت ولی فاین شهر را کرده و از رود و حجین گذشته  
 بجهت رفتند پس حاکی از اهل ایران که گویا ( اردو نام ) باشد در آنجا که است و بجای ستم عزم کرد .

گفت کورس موزخ که بهترین تاریخ اسکندر اوی نوشته مینگار که اسکندر از باختر رفتن بجای ستم عزم کرد ولی از نقطه که بموجب  
 حرکت کند تا لب حجین سافتی بیدار رضی لم یزرع و عالی از سکنیه و هوادر نبات حرارت و گرمی بود چنانچه عکرا و روز را قادر بر  
 حرکت نمود و پیوسته در شب راه می پیوزد این مسافت بعیده را بعد از آنکه در وقت علی نموده بواسطه آله و فرط عطش چنان منتطب و بیحال  
 شده بودند که با فوق آن مشهور نبود و بسیاری از ایشان از اسباب و سایر عطش و مار از روزگار بر آورد و آنچه هم زنده مانده بود چون  
 مشهور نبات و نفایس از آنوقت مالک را چندین خاطر و ممالک نمونده ناچار تن بر کن داد و از حیات و نقای خود قطع امید نمودند  
 و تنگین با چوکس که همیشه اوقات در حوالی سبب سلطنت بوده و بستند و بواسطه مزاج کونا و تلفات آنها غالباً در کار دولت زمین  
 وارد میاید که پیوسته سخن از در مجاز و موافق با مزاج ملوک میرانند عرض کردند وجود مبارک سلطنت را که سایه حضرت الهی و مایه